

# فسادہای اقتصادی خاندان سلطنتی و وقوع انقلاب ۱۳۵۷

اکبر گنجی

گویانیوز

۱۲ شهریور ۱۳۹۸

# فسادهای اقتصادی خاندان سلطنتی و وقوع انقلاب ۱۳۵۷

فساد (اختلاس، رشوه‌گیری، خرید و فروش پست‌های دولتی، رشوه‌پذیری دستگاه قضایی، فساد مالی در میان سیاستمداران و مقام‌های دولتی، و...) یک شاخص مهم در ارزیابی رژیم‌های سیاسی است. میزان فساد، در رژیم‌های دیکتاتوری بیشتر از رژیم‌های دموکراتیک است. بدین ترتیب، نوعی **همبستگی** میان میزان بالای فساد و دیکتاتوری و میزان کم فساد و رژیم دموکراتیک وجود دارد. «**دیکتاتوری خودشیفته تک نفره شاه**»، به شدت آغشته به فساد بود. یعنی فساد به نحو سیستماتیک در آن رژیم وجود داشت.

شاه خود را مالک کل کشور به شمار می‌آورد. ساختار، ساختار **قبائلی**، **فئودالی** و **ارباب-برده** ای بود. او رئیس قبیله بود. فئودالی بود که همه روی زمین‌های او کار می‌کردند. رابطه، رابطه ارباب و برده بود. به تعبیر دقیق‌تر علمی، سیستم حامی و پیرو (patron - client) و روابط حامی پروری و توزیع امتیازات (patronage) به قشر محدود حامیان در ازای وفاداری سیاسی بود. این ساختار سیاسی، ساختار اقتصادی فاسدی پدید آورده بود. همه چیز به شاه و خاندان سلطنتی تعلق داشت. هر کس به این آنها وصل می‌شد، صاحب قدرت و ثروت می‌شد. فساد، **فساد سیستماتیک** بود. همه گلوگاه‌ها برای خاندان سلطنتی و حلقه‌های متصل به آنها باز بود. هیچ‌گونه نظارتی بر آنها وجود نداشت و آنها مجاز به انجام هر کاری بودند. وقتی درآمدهای نفتی به شدت افزایش یافت، ریخت و پاش ساختار فاسد بیش از پیش افزایش یافت و به‌طور تصاعدی بالا رفت. این ساختار فاسد، مولد **آشناپرووری (nepotism)** بود که در کل متن شاهد آن خواهیم بود. در دوران شاه، آن را **حکومت هزار فامیل** می‌نامیدند.

آن سخن تاریخی لرد اکتون را هیچ‌گاه نباید فراموش کرد که قدرت فساد آور است و قدرت مطلقه، فساد مطلق به دنبال می‌آورد. نمی‌توان دیکتاتوری مطلقه ای ساخت که مطابق میل خودسرانه حاکم حکمرانی می‌کند و سپس انتظار داشت که فساد نباشد. حتی اگر قدرت مطلقه را به یک فرشته بسپاریم، آن فرشته نیز به بزرگترین فاسد تبدیل خواهد شد. شاه حتی اگر می‌خواست، نمی‌توانست با **دیکتاتوری مطلقه خودشیفته تک نفره** به جنگ فساد برود. فساد شرط لازم نظام دیکتاتوری است. رضا شاه، محمد رضا شاه، آل سعود، بشار اسد، صدام حسین، قذافی، حسنی مبارک، ژنرال سیسی، خمینی و خامنه‌ای رهبران نظام‌های دیکتاتوری هستند که تولید فساد پیامد ضروری ساختار رژیم آنهاست. فساد وقتی به شدت کاهش می‌یابد که قدرت توزیع شود، اتاق سیاست کاملاً شفاف شود، دستگاه قضایی مستقل از حاکم باشد، تفکیک قوا واقعاً رعایت شود، فرمان هیچ شخصی، حکم قانون یا فرا قانونی نباشد، و غیره و غیره. دموکراسی را برای همین اهداف طراحی کرده‌اند. رژیم‌های دیکتاتوری به دلایل عدیده- از جمله فساد- موجب نارضایتی مردم می‌شوند. آنها از مردم ناراضی می‌هراسند و برای کنترل مردم ناراضی، آنها را سرکوب می‌کنند. وقتی **پایینی‌ها (مردم) بالایی‌ها (رژیم سیاسی) را نخواهند**، گام اول انقلاب برداشته شده است. این خیال باطلی بیش نبوده و نیست که اگر قدرت مطلقه را به فقرا، کارگران یا انسان‌های پارسا بسپاریم، مسأله و مشکل فساد حل و رفع خواهد شد. رضا شاه وقتی به قدرت رسید، آهی در بساط نداشت.

رضا شاه و فرزندانش، محمد رضا شاه و خواهران و برادران و همسر و فرزندش- یعنی کل خاندان سلطنتی- فاسد بودند. وقتی خاندان سلطنتی فاسد بود، این فساد به‌طور طبیعی به کل سیستم ریزش می‌کرد. همه افرادی که در رژیم شاه کار می‌کردند، فاسد نبودند، اما فساد سیستماتیک افراد بسیاری را آلوده کرده بود.

فساد خاندان سلطنتی نقش مهمی در سوق دادن پایینی ها (مردم) به موقعیت **نخواستن بالایی** ها (حکومت) و در نهایت وقوع انقلاب داشت.

شاه و علم، طبقه حاکمه رژیم شاهنشاهی را طبقه "**لاشخورها**" به شمار می آوردند که فقط و فقط به دنبال منافع شخصی خود هستند.<sup>1</sup> اینک نگاهی به فساد خاندان سلطنتی ببندازیم. اسدالله علم که از سال ۱۳۴۵ به بعد وزیر دربار و نزدیکترین فرد به شاه بود، در ۱۰ آذر ۱۳۵۱ می نویسد، من به طور رسمی ۲۳ مسئولیت دارم. پس از ذکر تمامی مسئولیت ها، در توضیح مسئولیت ۲۳ می گوید: «**اداره دربار در دسر بزرگی است. به خصوص با گرفتاریهایی که شاهنشاه با علیا حضرت ملکه پهلوی و خواهرها و برادرها و به طور کلی با اقوام و خویشاوندان دارند!**»<sup>2</sup> هویدا هم که پس از ۱۳ سال نخست وزیری جانشین علم به عنوان وزیر دربار شد، در همان اوائل به یکی از دوستانش گفت: «**دستگاه دولت فقط فاسد بود، حال آن که دربار یک لانه افعی واقعی است.**»<sup>3</sup>

## شاه

علم بیش از هر کس به علائق شاه آشنا بود. او می کوشید تا تمامی تمنیات شاه را محقق سازد. جشن تاج گذاری در ۴ آبان ۱۳۴۶، جشن ۲۵۰۰ ساله در سال ۱۳۵۰، جشن پنجاهمین سال سلطنت خاندان پهلوی در سال ۱۳۵۵، و... برخی از این موارد بودند که اتفاقاً مخالفان شاه بر روی هزینه های مالی کلان آنها بسیار تبلیغ کردند. نه تنها روزنامه های غربی در این مورد نوشتند، بلکه در گزارش های سفارتخانه های آمریکا و بریتانیا نیز به هزینه های گزاف این موارد اشاره شده است. مراسم تاج گذاری یک میلیون و دویست و پنجاه هزار پوند هزینه برداشت.<sup>4</sup> به گزارش سفارت بریتانیا در ایران، فقط شهرداری تهران ۸۱ میلیون دلار هزینه جشن های ۲۵۰۰ ساله کرد.<sup>5</sup> سه جلد کتاب اسناد ساواک و دربار در مورد این جشن ها که به وسیله جمهوری اسلامی تحت عنوان **بزم اهریمن** منتشر شده، هزینه جشن ها را بسیار بیش از برآورد سفارت بریتانیا نشان می دهد.

این جشن ها- به علاوه **جشن هنر شیراز و جشن بیست و پنجمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد** درست پس از آتش زدن سینما رکس آبادان که بیش از ۶۰۰ نفر در آن کشته شدند- در سوق دادن مردم به **نخواستن بالایی** ها نقش مهمی بازی کردند.<sup>6</sup>

اگر رضا شاه بزرگترین زمین خوار بود که زمین های مرغوب مردم را به زور تصاحب می کرد، محمد رضا شاه، اهل گردش و تفریحات متنوع بود. علم در ۱۵ دی ۱۳۴۷ به شاه می گوید برای شما در سراسر ایران کاخ می سازم. اما شاه به او پاسخ می دهد که برای کاخ نوشهر عجله بیشتری دارد.<sup>7</sup> علم کل پروژه جزیره کیش را هم برای تفریحات شاه و خاندان سلطنتی کلید زد. شاه در ۲۷ اسفند ۱۳۴۷ از علم می پرسد این پول ها را از کجا می آوری؟ آیا با پول دزدی در کیش برای من قصر می سازی؟<sup>8</sup>

ویلاي سنت موریتز، تفریح گاه زمستانی شاه بود که معمولاً ۴۵ تا ۶۰ روز در سال در آن اقامت داشت. علم در ۸ آذر ۱۳۴۸ می نویسد که ویلاي سنت موریتز بلای بودجه شده است. به امر شهبانو همین طور پول ها صرف آن جا می شود. البته شهبانو قراردادها را هم ۱۰ برابر قیمت معمولی می بندند. هیچ کس هم جرئت اعتراض ندارد.<sup>9</sup> این ویلا که با پول مردم ایران برای تفریح خاندان سلطنتی خریداری و بازسازی

شد، سال ها پس از انقلاب توسط خانواده شاه فروخته و میلیون ها دلار آن میان همسر و فرزندان شاه تقسیم شد.

سفر طولانی مدت همه ساله شاه به سنت موریتز، سفر رسمی سیاسی نبود. برای اسکی بازی و گردش های شاهانه بود. علم همیشه بسیار نگران امنیت و سلامت شاه در این سفرها بود. به همین دلیل رئیس پلیس فدرال سوئیس را هم خریده بود. برای هر بار سفر شاه به ویلای سنت موریتز، علم هزار سکه طلای پهلوی به او رشوه می داد. اگر او پولی دریافت می کرد جرم بزرگی بود. طلای نقد می داد که دولت سوئیس هم نفهمد.<sup>10</sup> یک هزار سکه طلای پهلوی امروز چند دلار است؟

وقتی قیمت طلا در سطح جهانی افت کرد، شاه در ۲۴ آذر ۱۳۵۳ به علم گفت، برای من در اروپا طلا خریداری کنید، چون قیمت آن خیلی خیلی بالا خواهد رفت.<sup>11</sup> بانک های آمریکا و سوئیس مکان هایی بودند که شاه میلیون ها دلار در آن ها مخفی کرده بود. دیوید راکفلر یکی از دوستان شاه، مشاور مالی و بانکدار خصوصی او بود. بانک چیس منهن تقریباً به خانواده راکفلر تعلق داشت. پس از درگذشت شاه نیز راکفلر در مدیریت دارایی های شاه همچنان ایفای نقش می کرد.

شاه یک رژیم فاسد ساخته بود که فساد در آن سیستماتیک بود. شاه در ۲۴ خرداد ۱۳۵۴ به علم می گوید هر قدر به اطرافیان می دهم و می خورم، باز هم طمع آنها بیشتر و بیشتر می شود.<sup>12</sup> در ۲ اردیبهشت ۱۳۵۲ سران رژیم و نزدیکانش را که در حال چپاول ثروت مردم بودند، "لاشخورها" می نامد. درست پس از لاشخور نامیدن دزدهای حکومت، به علم می گوید از فرمانده نیروی هوایی تقدیر شود. علم می گوید شوهر خواهر شاهنشاه (فرمانده نیروی هوایی) اگر هم می خورند، فرد لایقی هستند. پس نوش جان.<sup>13</sup>

در اول خرداد ۱۳۵۴ علم به شاه خبر می دهد که فرزند یکی از خواهرانش در یک معامله یک میلیون و دویست هزار دلار [۵ میلیون و ۷۲۰ هزار دلار به نرخ سال ۱۳۹۸] رشوه گرفته است.<sup>14</sup>

این سیستمی بود که خود شاه ساخته بود. در ۳۱ مرداد ۱۳۵۲ علم به شاه می گوید فلان فرد برای فلان معامله یک میلیون دلار رشوه می خواهد. شاه هم به او می گوید بپردازید. علم در توجیه این عمل می گوید شاه انسان کامل است و قصد دارد از این راه به این فرد کمک کند.<sup>15</sup> در ۲۱ دی ۱۳۵۴ علم گزارشی از یک قرارداد با یک شرکت انگلیسی به شاه می دهد که طرف انگلیسی یک غارت ۶۰۰ میلیون دلاری از ایران می کند. علم در توجیه این کار می نویسد که هیچ کار شاه بدون حکمت و منطق نیست، آگاهانه دارند این پول را به انگلیسی ها می خوراندند.<sup>16</sup> ۶۰۰ میلیون دلار ۱۳۵۴ یعنی ۲ میلیارد و ۸۶۱ میلیون دلار سال ۱۳۹۸.

شاه در ۲۱ دی ۱۳۴۶ به علم می گوید دو تن از وزرا و چند تن از استانداران دزد هستند.<sup>17</sup> در ۱۷ بهمن ۱۳۴۷ دوباره موضوع دزدی همان ها را مطرح می سازد. علم می پرسد پس چرا آنها را عوض نمی کنید. می گوید به زودی خواهم کرد. سپس بحث شاه و علم به فسادهای و الاحضرت ها معطوف می شود.<sup>18</sup>

در ۱۱ خرداد ۱۳۴۸ شاه به علم می گوید پدر این فردی را که در معامله متقلبانه کارخانه لوله سازی اهواز ۱۵ میلیون دلار [۱۰۵ میلیون دلار ۱۳۹۸] خسارت زده، در بیاور.<sup>19</sup> اما این رژیمی نبود که با فاسدان مبارزه کند و با آنها برخورد نماید.

خرید گندم ایران از خارج در انحصار بانک شاه بود. در سال ۱۳۵۳ وزیر وزارت نوپای بازرگانی تصمیم می‌گیرد که خود دولت وارد کننده گندم شود. رئیس بانک شاه زیر بار نمی‌رود. شاه به هویدا تلفن کرده و با عصبانیت می‌گوید، انحصار واردات کل گندم کشور توسط بانک خودم را به درخواست وزیر بازرگانی لغو می‌کنم تا دولت هر غلطی می‌خواهد بکند. ما این سالی ۱۰ میلیون دلار را نخواستیم.<sup>20</sup>

یکی از مهمترین مباحث در مورد شاه، میزان دارایی‌های او و ثروتی است که در اروپا و آمریکا به صورت نقد و ملک و سهام و طلا مخفی کرده بود. بهترین حقوق داناها و مشاوران مالی را به کار گرفت و به گونه‌ای طراحی کرد که هیچ‌گاه هیچ‌کس نتواند به میزان دقیق آنها دست یابد. شهبانو در مورد عدم افشای حقیقت در این مورد بسیار حساس بوده و رضا پهلوی نیز کوشش فراوان به خرج داده تا میزان واقعی آن هیچ‌گاه روشن نشود. رضا پهلوی در مصاحبه‌ای گفته است که کل ثروتی که شاه برای وارثان خود بر جای گذاشت، ۶۲ میلیون دلار بود. او گفت:

«شما اگر آن اسناد را بروید نگاه بکنید دقیقاً خواهید دانست در زمان فوتش پدر من حدوداً چه مقدار پولی داشته. حالا می‌خواهید الان بکنید؟ حدود ۶۲ میلیون دلار.»<sup>21</sup>

این ادعا به هیچ وجه با شواهد و قرائن تاریخی سازگار نیست.

ابعاد فساد مالی شاه و خاندان سلطنتی چنان بالا گرفت که در اواسط سال ۱۹۵۸ سفارت انگلیس و آمریکا هیأت مشترکی را مأمور رسیدگی به این امر کردند. نتیجه تحقیق و گزارش آنها این بود اشتهای شاهانه و اعضای خاندان سلطنتی هیچ عرصه اقتصادی را مصون از فعالیت آنها باقی نگذاشته است. شاه نه تنها در همه فعالیت‌های اقتصادی شریک بود، بلکه برای کلیه قراردادها از دولت‌های خارجی حق حساب دریافت می‌کرد. سفیر آمریکا در دیداری با شاه همین مسأله را با او در میان گذاشت.

«استنتاج نهایی این کمیته مشترک آمریکا و انگلیس از ابعاد اموال شاه در سال ۱۹۵۸ این بود که او چیزی حدود ۱۵۷ میلیون دلار ثروت دارد. این رقم صرفاً به اموال شاه در داخل ایران مربوط می‌شد و ثروت او در خارج و در حساب‌های بانکی را شامل نمی‌شد.» وقتی دادگاهی در آمریکا حکم مسدود کردن حساب‌های شاه در بانک‌های آن کشور را صادر کرد، مسئولان بانک‌ها سریع به مهدی سمیعی - معتمد شاه - خبر دادند که شاه باید سریع موجودی‌های خود را از بانک‌های آمریکا خارج سازد. «بانکداری که به سمیعی خبر داده بود در طول مذاکراتش گفته بود "پادشاه شما حدود ۱۲۵ میلیون دلار در حساب‌های مختلف موجودی دارد."»<sup>22</sup>

وقتی شاه در سال ۱۹۵۸ فقط در بانک‌های آمریکا ۱۲۵ میلیون دلار موجودی داشت، چگونه این موجودی ۲۲ سال بعد در سال ۱۹۸۰ به ۶۲ میلیون دلار ادعایی رضا پهلوی کاهش پیدا کرد؟ چگونه نشریات غربی برآورد می‌کنند که ثروت فرح پهلوی اینک حدود یکصد میلیون دلار است.<sup>23</sup> رضا پهلوی در مصاحبه با رادیو فردا در ۲ فروردین ۱۳۹۱ ادعا می‌کند که در طول تمام دوران بعد از انقلاب در حال مبارزه سیاسی با جمهوری اسلامی بود و تنها شغل او و همسرش همین است. هزینه زندگی او را مادرش - شهبانو - پرداخت کرده است.<sup>24</sup>

شاه یک "ملک نسبتاً بزرگ" در انگلیس خریداری کرده بود و پس از خروج از ایران با دولت انگلیس تماس گرفت که برای زندگی با خانواده اش در آن جا اقامت بگزینند. اما دولت بریتانیا نپذیرفت.<sup>25</sup> او تا زنده بود ۲۰ درصد اموال را میان اعضای خانواده تقسیم کرد و بقیه را به ده سال پس از مرگ خود وانهاد. عباس میلانی نوشته برخی شخصیت های بانکی میزان ثروت شاه را چیزی حدود یک میلیارد دلار تخمین زده اند.<sup>26</sup> یک میلیارد دلار ۱۹۷۹ یعنی ۳ میلیارد و ۶۴۰ میلیون دلار سال ۲۰۱۹.

نیویورک تایمز ۱۰ ژانویه ۱۹۷۹ نیز در گزارشی نوشت که ثروت شاه حداقل یک میلیارد دلار - احتمالاً خیلی بیشتر - است. به گزارش نیویورک تایمز، در دو سال پایانی حکومت شاه، ۲ تا ۴ میلیارد دلار از ایران به آمریکا منتقل شد که بخش اعظم آن به خاندان سلطنتی تعلق داشت.<sup>27</sup>

دیوید فراست در آخرین مصاحبه با شاه در پاناما از او در مورد میزان ثروتش پرسید:

«فراست: دو گونه اتهام درباره شما وجود دارند. یکی از آنها درباره ۵۶ میلیارد دلار [اموال ایران در خارج] است که شما متهم شده اید که ۲۰ میلیارد دلار آن را برای استفاده شخصی به خود منتقل کرده اید، و بعد وزیر خارجه [وقت ایران] آن را به ۶ میلیارد دلار تقلیل داد. ثروت شما چقدر است؟»

شاه: در این فکر هستم که آنهایی که درباره [چنین] اعداد و ارقامی صحبت می کنند، اصلاً می دانند که حتی ۱۰۰ میلیون دلار چقدر [پول] است، چه رسد به ۲۰ میلیارد یا ۵۶ میلیارد دلار؟ آیا واقعا می دانند این اعداد چقدر هستند؟»

فراست: با توجه به اتهامات درباره مقدار پول و دارایی شما که [می گویند به خارج] منتقل کرده اید، ثروت واقعی شما چقدر است؟»

شاه: خیلی ها به این سوال پاسخ نخواهند داد، ولی [ثروت من] مطمئناً خیلی کمتر از خیلی از میلیونرهای آمریکایی است. یک روز که با کسی نیمه شوخی-نیمه جدی صحبت می کردم، از او پرسیدم، چقدر حاضری برای کل دارایی من بدهی؟ من دوست دارم پیشنهاد شما را بدانم. چقدر حاضری برای آن ۲۰ یا ۵۶ میلیارد دلار بدهی؟»

فراست: اگر من به شما پیشنهاد یک میلیارد دلار برای کل دارایی شما بدهم، شما معامله خوبی خواهید کرد، یا من؟»

شاه: فقط در صورتی پاسخ خواهم داد که پیشنهاد شما رسمی، امضا شده، محضری، و لاک و مهر شده باشد.

فراست: باور نمی کنید که یک میلیارد دلار دارم؟»

شاه: نداری، داری؟ صحبت درباره ثروت من کافی است. دوست دارم راجع به بقیه زندگی خود بشنوم.»<sup>28</sup>

شاه در این مصاحبه نه حاضر شد در مورد میزان ثروت خود سخن بگوید و نه پذیرفت که هیچ یک از اعضای خاندان سلطنتی مرتکب خلافی شده اند. تنها چیزی که او نمی خواست درباره آن سخن بگوید، میزان ثروتی بود که او و اعضای خاندان سلطنتی جمع کرده بودند.

## فرح دیبا

تصویری که شاه از همسرش- فرح دیبا- ارائه می کند، تصویر فردی به شدت عوامفریب و یک بام و دو هوایی است. از یک سو، موافق و مدافع سوء استفاده های مالی اقوام و نزدیکانش است، و از سوی دیگر به شدت با سوء استفاده های دیگران مخالفت می ورزد. در عین حال، قصد دارد به همه - خصوصاً مردم- خود را فردی ساده و پاک قلمداد سازد. شاه مادر شهبانو را هم عوامفریب می نامید.

در ۲۱ مهر ۱۳۴۶ عَلم در جشن بیست و نهمین سال تولد شهبانو الماس به او هدیه می دهد. اما در مورد هدایای دیگران چیزی نمی نویسد.<sup>29</sup> عَلم برای جشن تولد شهبانو در مهر ۱۳۴۹، خاندان سلطنتی و ۷۰ مهمان را به مدت دو شب به بیرجند دعوت می کند. بهترین آشپزهای فرانسوی را به بیرجند آورده و حدود ۳۰۰ هزار تومان (۴۶ هزار دلار سال ۱۳۴۹ و ۳۰۴ هزار دلار به نرخ ۱۳۹۸) هزینه می کند.<sup>30</sup> سپس شهبانو در ۳۰ آبان ۱۳۴۹ در حضور هویدا و علم و شاه شکایت می کند که این خبر انتشار یافته که کیک تولد من ۲۰۰ لیره خریداری شده بود. شاه با عصبانیت به او پاسخ می دهد که شما با کمال میل کیک را خوردید و حالا عوامفریبی می کنید و من از این رفتار خوشم نمی آید.<sup>31</sup> عَلم در ۹ شهریور ۱۳۵۲ می نویسد که با وجود این که درآمد کشور به ۱۸ میلیارد دلار افزایش یافته، تلفات بسیاری به این درآمد می زنند.<sup>32</sup> در ۲۴ شهریور ۵۲ موضوع کمبود کالاهای اساسی و قند و گرانی آنها را مطرح می سازد. شهبانو عوامفریبانه می گوید فقط من و شاهنشاه برای صرفه جویی قند مصرف نمی کنیم.<sup>33</sup>

کوچکترین مشکلی برای شهبانو- همچنین خاندان سلطنتی- پیش می آمد، یا بهترین پزشک های جهان را به ایران می آوردند و یا خودشان به خارج جهت مداوا می رفتند. در ۱۰ آذر ۱۳۴۶ پزشک مخصوص ملکه انگلیس را برای معاینه دست شهبانو که در حال اسکی روی آب کمی صدمه دیده، به ایران می آورند.<sup>34</sup> یا در ۵ مهر ۱۳۵۱ اشرف برای کسالت زنانه به بیمارستانی در نیویورک می رود.<sup>35</sup>

با این که کلیه خریدهای خاندان سلطنتی توسط دیگران انجام می گرفت، شهبانو بارها از عَلم پول نقد دریافت می کند. در روز جمعه ۱۰ خرداد شهبانو ۵۰ هزار دلار وجه نقد از عَلم دریافت می کند.<sup>36</sup> عَلم در ۲۱ آذر ۵۱ به شاه می گوید شهبانو یک پوست سنجاب در مسکو پسندیده اند که ۴۰ هزار دلار است. شاه می گوید برایشان بخريد و آنها خریداری می کنند.<sup>37</sup> در ۴ دی ۵۱ عَلم به شاه اطلاع می دهد که شهبانو فرموده اند پوست های سنجاب را پس دهید ولی ۴۰ هزار دلار را به خودم بدهید. قصد دارند یک پالتو پوست از پاریس خریداری کنند.<sup>38</sup> در ۱۷ دی ۱۳۵۴ عَلم به شاه می گوید، شهبانو فرمودند یک و نیم میلیون تومان (۲۱۵ هزار دلار ۱۳۵۴ و یک میلیون و ۲۵ هزار دلار ۱۳۹۸) تقدیمشان کنم و کردم. شاه می گوید عیبی ندارد.<sup>39</sup>

علم در ۳ تیر ۱۳۴۸ به شاه گزارش می دهد که کار نوسازی ویلای سنت موریتز را شهبانو به برادر همسر اشرف واگذار کرده است. این دو برادر هم که خبره کارهای اقتصادی بی حساب و کتاب بودند. شاه کار شهبانو را تأیید می کند.<sup>40</sup>

عَلَم در ۳ بهمن ۱۳۴۹ می نویسد، شهبانو خانه های سازمانی دربار در دربند را میان نوکرهای مادرشان و دوستان خودشان تقسیم کرده اند.<sup>41</sup> شاه در ۲۶ مهر ۱۳۵۲ به عَلَم می گوید، همه اطرافیان و نزدیکان شهبانو احمق، مغرض و اهل سوء استفاده هستند. قهر و دعوا هم ایشان را اصلاح نکرده است.<sup>42</sup> قرار بود شهبانو نقشه کتابخانه شان در کاخ نیاوران را با ۲ میلیون تومان (۲۸۵ هزار دلار ۱۳۵۲ و یک میلیون ۱۸۷ هزار دلار ۱۳۹۸) تمام کنند، ولی در ۱۴ آذر ۱۳۵۲ آن را به ۱۲ میلیون تومان (یک میلیون و ۷۱۴ هزار دلار) افزایش می دهند. یک میلیون و ۷۱۴ هزار دلار ۱۹۷۳ به نرخ سال ۲۰۱۹ می شود: ۹ میلیون و ۹۰ هزار دلار.<sup>43</sup> به گزارش عَلَم، از این نوع اختلاس ها توسط نزدیکان شهبانو فراوان صورت گرفته است.

در ۲۵ فروردین ۱۳۵۴ عَلَم به شاه می گوید که علیا حضرت شهبانو قبلاً برای لابراتوار دبیرستان ولیعهد ۳ میلیون تومان درخواست کرده بودند. الان می فرمایند ۱۲ میلیون تومان (یک میلیون ۷۱۴ هزار دلار آن زمان و ۹ میلیون و ۹۰ هزار دلار سال ۱۳۹۸) می شود. شاه می گوید کار همین دور و بری های شهبانوست. اگر اطرفیان شهبانو مرتکب فسادهای مالی بزرگ شوند مجاز است، اما اگر همان کارها را دیگران انجام دهند، شهبانو دنیا را به آخر می رساند و می گوید کشور در حال زوال است.<sup>44</sup>

در ۳ شهریور ۱۳۵۴ علم به شاه اطلاع می دهد که تعمیر زیر زمین کاخ جهان که زیر نظر شهبانو صورت می گیرد اول گفتند ۸ میلیون تومان (یک میلیون و ۱۴۰ هزار دلار سال ۱۳۵۴ و ۵ میلیون ۴۴۰ هزار دلار ۱۳۹۸)، ولی الان می گویند ۲۳ میلیون تومان (۳ میلیون و ۲۸۶ هزار دلار ۱۳۵۴ و ۱۵ میلیون و ۶۷۰ هزار دلار ۱۳۹۸) شده است. شاه بسیار عصبانی می شود. علم هم می گوید خودتان گفتید به کارهای شهبانو ایرادی نگیرم. سپس می افزاید شهبانو ۲۶ میلیون تومان (۳ میلیون و ۷۱۵ هزار دلار ۱۳۵۴ و ۱۷ میلیون و ۷۱۷ هزار دلار ۱۳۹۸) هم هزینه مبلمان کاخ عقیف آباد شیراز کرده اند و می فرمایند ارتش باید آن را بدهد. شاه می گوید «ارتش گه خورده چنین خرجی را بدون تصویب من قبول کرده.»<sup>45</sup>

در اول آبان ۱۳۵۳ شهبانو به عَلَم اعتراض می کند که کاخ بابل را شاه به من بخشیده است. چرا بدون اجازه من در آن جا در حال تعمیرات هستید؟ شاه می گوید هنوز که من نمرده ام، شهبانو قصد دارد کاخی که پس از مرگم به او بخشیده ام را بگیرد.<sup>46</sup>

در ۱۹ تیر ۱۳۵۴ عَلَم به شاه می گوید یک خانمی را شهبانو مسئول دکوراسیون کاخ های نیاوران، سعدآباد و نوشهر کرده و او آدم شلتاقی است که همه اینها را ۵۰ درصد گرانتر انجام می دهد. شاه می گوید، نزدیکان شهبانو مجاز به هر نوع دزدی و اختلاس و فسادی هستند تا من در خانه بتوانم زندگی بکنم. آنها هر گهی خوردند هیچ کس حق برخورد ندارد. تنها دزدی و اختلاس و فساد آنها که از نزدیکان شهبانو نیستند مهم است.<sup>47</sup>

در ۳ فروردین ۱۳۵۵ در کیش در کنار دریا شاه در حضور عَلَم و ایادی بر سر همین زن دوست شهبانو که سر دربار کلاه کلان گذاشته به فرح دیبا می تازد و می گوید این پدر سوخته دزد را باید اخراج کنید. بعد روشن می شود که علت اصلی عصبانیت و دعوای شاه با شهبانو دزدی های آن زن نیست، شاه به علم می گوید این پدر سوخته پشت سر من و شهبانو هم بدگویی کرده است.<sup>48</sup>



شاه در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۶ به علم می گوید با اطرافیان احمق پر توقع خودم و شهبانو تعطیلات آخر هفته هم ندارم. فکری بکن ببین می توانم از شر این ها در تعطیلات خلاص شوم.<sup>49</sup> بعد در ۱۸ خرداد ۵۶ به علم خبر می دهد تصمیم گرفته ام دیگر به مهمانی های خواهرانم نروم. چون یک عده لاشخور پدرسوخته دائماً از من تقاضاهای جدید دارند. همچنین تصمیم گرفته ام دیگر هیچ کدام از این گنه گندهایی که تاکنون به کاخ من دعوت می شدند، دیگر نشوند. در حال قمار بازی و در حال انداختن هر ورق، یک تقاضا از من می کنند. تاکنون به خاطر شهبانو این ها را تحمل می کردم. علم به شاه تبریک می گوید.<sup>50</sup> در ۲۱ خرداد ۵۶ به علم می گوید ترتیبی بده تا هر هفته به جایی برویم. بعد از آن مکان به قصد «گردش» خارج می شویم و شهبانو هم می توانند همان اطرافیانشان را در غیر محل توقف ما ببینند.<sup>51</sup>

دوستان شهبانو و خواهرانش که شاه آنها را گنه گندهای لاشخور پدرسوخته پر توقعی می نامد که فقط و فقط به فکر رانت خواری اند، از مقامات همان رژیم شاه بودند. شاه مبارزه ای با این رانت خوران و فاسدان بزرگ اقتصادی نمی کرد. فقط از دست آنها خسته شده بود و می خواست به «گردش» برود و آنها مزاحم او بودند.

در عین حال، شهبانو نگران آینده فرزندش بود که باید جانشین شاه شود. او می ترسید که فسادهای عظیم خاندان سلطنتی شرایط کشور را چنان تغییر دهد که ولیعهد هرگز نتواند پادشاه شود. در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۹ شهبانو به علم می گوید، من جرئت ندارم به شاهنشاه بگویم! تو به اعلیحضرت بگو که سوء استفاده های خواهران و اعضای خانواده اش به سلطنت فرزند من صدمه می زند. علم به شهبانو یادآوری می کند که خویشاوندان شما نیز همان سوء استفاده ها را می کنند. اگر رانت خواری و فساد اقتصادی بد است، برای همه بد است. از سوی دیگر علم می گوید من مکرر به شهبانو گفته ام، اولاً سلطنت در جهان امروز خلاف عقل و منطق است و هیچ کس نمی تواند سلطنت فرزند شما را تضمین کند. ثانیاً تنها راه بقا رژیم، پادشاهی مطلقه است که الان موجود است، ولی باز هم ضمانتی برای سلطنت فرزند شما نیست.<sup>52</sup>

با ازدواج فرح دیبا با شاه، به غیر از دوستان او، همه فامیل و اقوامش نیز به حکومت راه یافتند. به برخی از اقوام او بنگرید:

۱- محمد علی قطبی(دایی فرح) مسئول پیمانهای سازمان برنامه. ۲- عبدالرضا قطبی(پس دایی فرح) مدیر عامل رادیو و تلویزیون. ۳- فریده دیبا(مادر فرح) عضو هیئت مدیره جمعیت شیر و خورشید و چند سازمان دیگر. ۴- لونیز قطبی(زن دایی فرح) ندیمه مخصوص. ۵- عادلہ قطبی(اقوام فرح) ندیمه مخصوص. ۶- دکتر اسفندیار دیبا(عموی فرح) رایزن اقتصادی ایران در پاریس. ۷- دکتر یحیی طباطبایی دیبا(از اقوام فرح) مدیر عامل جمعیت مبارزه با سرطان. ۸- کامران دیبا(عموزاده فرح) رئیس موزه معاصر ایران. ۹- مرتضی دیبا(از اقوام فرح) مستشار دیوان عالی کشور. ۱۰- ناصر دیبا(از اقوام فرح) آجودان شاه، مشاور حقوق و مدیرکل دربار. ۱۱- رضی دیبا(از اقوام فرح) معاون وزارت دربار. ۱۲- احمد دیبا(برادر افسر دیبا و دایی پدر فرح) نماینده ایران در سازمان بهداشت جهانی. ۱۳- حسن دیبا(از اقوام فرح) دادیار دیوانعالی کشور. ۱۴- عزت طباطبایی دیبا(از اقوام فرح) رئیس سازمان ترویج و توسعه وزارت تعاون. ۱۵- ناز دیبا(از اقوام فرح) عضو هیئت مدیره و مدیر عامل موزه فرش. ۱۶- ناصر صدوری(همسرش افسر دیبا، خاله پدر فرح بود) استاندار تهران و مازندران و شیراز. ۱۷- مجید طباطبایی دیبا(عموزاده فرح) عضو هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران. ۱۸- سعدی دیبا(عموی فرح) مدیر عامل سازمان آب و برق شمال و بازرس وزارتتی. ۱۹- داراب دیبا(از اقوام فرح) عضو هیئت مدیره موزه آبگینه و سفالینه های ایران و فرهنگسرای نوبهار. ۲۰- امیر معزالدین دیبا رئیس بیمارستان نتردام دوفایتما.

شهبانو نه تنها پیش از انقلاب بسیار عصبانی می شد که حتی فردی از سران حکومت از فسادهای مالی بزرگ آنها مطلع شود، بلکه پس از انقلاب نیز در خارج بسیار مراقب بود که کسی چیزی در این مورد منتشر نسازد و معلوم نشود شاه دقیقاً چه میزان ثروت در بانک های خارجی برای آنان باقی گذارده است.

## درویش خانم مادر فرح دیبا

فریده قطبی مشهور به فریده دیبا (۱۳۷۹-۱۳۰۰) مادر فرح دیبا است. شاه سخنان بسیار گزنده ای در مورد عوامفریبی و درویش بازی او بیان کرده است. مشکل شاه رانت خواری های اقتصادی و سیاسی او نبود، درویش نمایی و عوامفریبی او بود.

فریده دیبا «ریاست کمیسیون خیریه رضا پهلوی» را بر عهده داشت.<sup>53</sup> او نیز مهمانی های بزرگ شام دیپلماتیک بر پا می کرد. به چند نمونه زیر بنگرید:

در ۶ آذر ۱۳۴۸ اعضای خاندان سلطنتی و دیگران- از جمله پادشاه سابق آلبانی با مادر و عمه اش- شب شام منزل او بودند.<sup>54</sup>

در ۱۹ خرداد ۱۳۵۲ برای وزرای خارجه ترکیه و پاکستان شام مهمانی داده بود که باز تعداد زیادی حضور داشتند.<sup>55</sup>

در ۲۹ مهر ۱۳۵۲ مهمانی افطار برای سفرای کشورهای اسلامی و مقامات ایرانی می دهد.<sup>56</sup>

در ۲۹ تیر ۱۳۵۴ که رئیس جمهور مکزیک برای یک سفر رسمی به ایران آمده بود، ناهار «منزل فریده خانم مهمان بود. شاهنشاه و شهبانو هم تشریف داشتند. من سر ناهار رفتم.»<sup>57</sup>

هزینه این نوع مهمانی ها نیز از جیب مردم پرداخت می شد. شاهنشاه باید گردش تشریف می بردند و به گفته خودشان، این ریخت و پاش ها را باید تحمل می کردند.

در ۱۶ تیر ۱۳۴۶ علم از شاه برای ساختمان منزل فریده دیبا تقاضای هزینه جدیدی می کند. شاه عصبانی می شود و حتی وقتی شهبانو وارد می شود، اوقات تلخی خود را معطوف به او می سازد. علم ابتدا می گوید دلیل اوقات تلخی را نفهمیدیم، ولی بعد فهمیدم که برای این کار قبلاً پولی از شاه دریافت کرده و به مصرف دیگری رسانده و اینک برای همان کار دوباره تقاضای پول کرده است.<sup>58</sup>

در ۱۰ آذر ۱۳۴۹ شهبانو با مادرشان- فریده دیبا- برای یک سفر غیر رسمی ده روزه به مسکو می روند.<sup>59</sup>

در شهریور ۱۳۵۱ شهبانو به همراه نخست وزیر و و مادرشان برای یک سفر رسمی یک هفته ای به چین می روند.<sup>60</sup>

در ۲۰ آبان ۱۳۵۴ مادر شهبانو برای ملکه اینگرید مهمانی شام می دهد.<sup>61</sup>

شاه با این که بسیار از مادر شهبانو عصبانی بود، اما به او باج می داد. باج "خانم بازی" هایش را. به عنوان مثال، شاه و علم منزل جدیدی برای خانم بازی درست کرده بودند. اولین شبی که شاه در این خانه جدید برای گردش تشریف می برند و علم هم حضور دارد، وقت برگشتن مادر شهبانو این دو را می بیند و همان شب در منزل خواهر علم به او می گوید که شما و اعلیحضرت را در حال حرکت کردن دیدم. روز بعد- ۲۲ آذر ۱۳۵۱- علم موضوع را با شاه در میان می گذارد. «شاهنشاه خندیدند. فرمودند عاقلتر از آن است که به شهبانو چیزی بگوید، به خصوص که این همه در ناز و نعمت است. عرض کردم مخرج سفر ترکیه ایشان با آن که مهمان بودند، دویست هزار تومان (۲۸ هزار دلار ۱۳۵۱ و ۱۳۴ هزار دلار ۱۳۹۸) شد. فرمودند، عیب ندارد، این ریخت و پاشها را باید تحمل کرد. چیزی که هست، علیا حضرت می گویند شما که می کنید بد است، اما من که برای یک عده می کنم، عیبی ندارد.»<sup>62</sup>

در ۲۳ تیر ۱۳۵۲ فریده دیبا به منزل علم رفته و درباره موضوع ازدواج شاه با گیلدا صوفی با او صحبت و اعتراض می کند. علم ضمن رد موضوع، می گوید فرض کنیم درست باشد، «سر و صدا راه انداختن بر ضرر خود شماسست.»<sup>63</sup> مادر شهبانو معنای تهدید ضمنی علم را می فهمید. می دانست که به خاطر ازدواج دخترش با شاه، او و کل فامیلش به قدرت و ثروت دست یافته اند. اعتراض به معنای قطع رانت خواری سیاسی و اقتصادی بود.

با این همه مادر شهبانو در ۳۰ تیر ۵۲ دوباره بر سر موضوع ازدواج شاه با گیلدا صوفی علم را تهدید می کند که «دختر من خوشبختانه به تجمل عادت نکرده است»، یعنی می تواند طلاق بگیرد. علم روز بعد موضوع را به اطلاع شاه می رساند و شاه می گوید «زکی.» در ۳ مرداد ۵۲ دوباره فریده خانم یک ساعت و نیم با علم در همین مورد صحبت می کند. او در ۲۷ شهریور ۵۲ مجدداً مفصل با علم درباره ازدواج شاه صحبت می کند. ۱۱ روز بعد- در ۷ مهر ۵۲- شاه با عصبانیت به علم یک خبر جدید می دهد: مادر شهبانو بهترین سرویس غذاخوری دانمارکی مرا که دیگر امکان ساختنش نیست، برداشته و با خود برده است. شاه می گوید من با زیادت طلبی او مخالف نیستم، با درویش نمایی او مخالفم. این دو با هم سازگار نیستند.<sup>64</sup>

دوباره فریده خانم با علم دعوی سختی بر سر خانم بازی شاه می کند. علم هم پاسخ تنندی به او می دهد. در ۲۰ مهر ۵۲ علم موضوع را به اطلاع شاه می رساند. شاه ضمن حمایت از پاسخ تند علم به مادر شهبانو، به علم می گوید: «با وصف این مادر زن من است. حقوقشان را اضافه کردم.»<sup>65</sup>

شاه در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۳ می گوید، مادر شهبانو از یک سو ادعای درویشی و نشستن با فقرا دارد، اما از سوی دیگر کاخ در مازندران و پاریس، نشان خورشید خاندان سلطنتی و اضافه حقوق را طلب می کند. طبیعی است که او همه چیز داشته باشد، اما من و مردم گول درویش بازی اینها را نمی خوریم.<sup>66</sup> در ۲۶ شهریور ۵۳ شاه دوباره به درخواست "درویش خانم" برای دریافت نشان شیر و خورشید- که متعلق به خاندان سلطنتی بود- اعتراض کرده و می گوید این با ادعای درویشی مغایر است.<sup>67</sup>

علم در ۲۶ فروردین ۱۳۵۴ از شاه برای پرداخت ۵۰۰ هزار تومان (۷۱ هزار دلار ۱۳۵۴ و ۳۴۰ هزار دلار ۱۳۹۸) برای سفر یک هفته ای فریده دیبا به کشور غنا کسب مجوز می کند. شاه می گوید بپردازید، تا خود و اطرافیانش تفریح و تردماغی کنند. اما چرا برای ما ناز می کند و درویش بازی در می آورد؟

چرا می خواهد؟ اما به دروغ می گوید نمی خواهم<sup>68</sup> شاه اعتراضی به سوء استفاده های اینها نداشت. می گفت شمس مانند پرنسس ها زندگی می کند و خوب است. اما اشرف و مادر شهبانو برای پول و دنیا حرص می زنند و خودشان را به گونه دیگری نشان می دهند. من هم تا جایی که به کشور صدمه نمی زند با طمع ورزی این ها ساخته ام.<sup>69</sup> اما شاه خطای مهلکی مرتکب شد. سازش او با فسادهای مالی خاندان سلطنتی، به کشور و حکومت پهلوی صدمه زد و یکی از عوامل اصلی **نخواستن بالایی ها توسط پایینی ها** شد. این گام اول انقلاب است.

در ۲۰ خرداد ۱۳۵۴ شاه با خرید یک مرسدس بنز بزرگ و عالی توسط دربار برای فریده خانم- علاوه بر سه اتومبیل عالی که قبلاً برایشان خریده اند و دارند- موافقت می کند. فقط دوباره به درویش نمایی او کنایه می زند و علم می گوید تظاهر به درویشی مادر شهبانو، شاه را کلافه کرده است.<sup>70</sup>

در ۳ تیر ۱۳۵۴ علم به شاه گزارش می کند دیروز فریده خانم یک ساعت حرف زد و گله کرد. گله از کم پولی و نداشتن نشان خورشید و وام بدون بهره. شاه می گوید از بانک عمران برای درویش خانم بیچاره وامی بگیر و بهره آن را دربار بپردازد. علم می گوید در طول یک ساعت فقط یک بار به من اجازه حرف زدن داد. به او گفتم شاهنشاه که هیچ مضایقه ای از شما ندارند. هر سفر خارج شما بیش از یک میلیون تومان ( ۱۴۰ هزار دلار ۱۳۵۴ و ۶۸۰ هزار دلار ۱۳۹۸) خرج بر می دارد. این پول به دستور شاهنشاه به شما پرداخت می شود. فریده خانم هم به علم می گوید من همیشه به دخترم شهبانو می گویم حرف هایی که درباره گردش های شاهانه می شنوی، باید ناشنیده بگیری. شاه پاسخ می دهد: «**حالا کارهای مالی درویش خانم را راه بینداز. بعد از ظهر هم گردش می رویم!**»<sup>71</sup>

فساد اخلاقی و اقتصادی و سیاسی یک شبکه در هم تنیده بود. شاه برای خانم بازی باید هزینه های بسیار اقتصادی و سیاسی می کرد. باج های مالی به مادر شهبانو و سفرهای خارجی برای او درست کردن یکی از آنها بود. به عنوان مثالی دیگر، در اول شهریور ۱۳۵۴ علم به شاه اعتراض می کند که قرار است ولیعهد در گردش اروپایی، با رئیس جمهور فرانسه ناهار بخورد. در این ناهار، فقط فریده خانم و همسر سپهد هاشمی نژاد- که او هم ندیمه فریده خانم است- که از هیچ چیز جهان اطلاع ندارند همراه او حضور خواهند داشت. شاه قدری تأمل می کند، اما چیزی نمی گوید.<sup>72</sup>

فریده دیبا که عقب نشینی های شاه را به خاطر نقطه ضعف اش دیده بود، دوباره در ۱۷ مهر ۱۳۵۴ تقاضای نشان خورشید را با تقاضای عنوان "والاحضرتی" افزایش می دهد. شاه می گوید: «معنی درویشگری را هم فهمیدیم. خیر! نمی شود. این خانم مثل این که دیوانه شده است.»<sup>73</sup>

در ۱۰ اسفند ۱۳۵۴ فریده دیبا نه تنها تقاضای عنوان والاحضرتی و نشان خورشید را دوباره تکرار می کند، بلکه خواستار تعیین برادرش- محمد علی قطبی- به عنوان سفیر کبیر شاه در خارج می شود. علم می گوید چاره ای نیست و شاهنشاه باید مرحمت کنند. شاه می گوید: «خوب، درویش خانم دیگر چه می خواهند؟ فرمودند، چیزی که به من زجر می دهد، این است که به ظاهر می گویند نمی خواهم و درویش هستم و در باطن این همه اصرار.»<sup>74</sup>

در ۲۴ اسفند ۱۳۵۴ علم به شاه می گوید فریده دیبا حداقل یکی از دو عنوان والاحضرتی یا نشان خورشید را انتظار دارند. همچنین سفیر سیار شدن برادرشان را. اجازه دهید انجام شود. شاه می گوید اگر به او این نشان را بدهم، جواب مادرم را چگونه بدهم؟ بعد خواهرم شمس هم مادرم را تحریک خواهد کرد.<sup>75</sup>

در ۱۵ فروردین ۱۳۵۵ علم به شاه اطلاع می دهد که فریده دیبا یک هدیه بسیار گران قیمت برای ندیمه خودش- همسر سپهبد هاشمی نژاد- خریداری کرده و رسید پرداخت آن را به دربار حواله کرده است. شاه می گوید: «خوب، ناچاریم بدهیم. زندگی درویشی لازمه اش این است(با لبخند)، چه باید کرد؟»<sup>76</sup>

در ۳۰ شهریور ۱۳۵۵ علم به شاه گزارش می دهد که فریده دیبا قصد سفر به رومانی دارد. اجازه هزینه سفر و هدایا را مرحمت فرمایید. شاه به علم می گوید، هدف او از سفر به رومانی، رفتن نزد خانمی است که ادعا کرده داروی جوانی را کشف کرده است. می خواهند «جوان بشوند.» شاه در ادامه می گوید به شهبانو گفته ام اگر به مادر شما نشان خورشید بدهم، «بعد هر سگ و گربه ای هم تقاضای نشان خورشید خواهد کرد. من که نمی توانم به فریده نشان خورشید بدهم و به همسر فلان و الاحضرت ندهم.»<sup>77</sup>

در ۶ آبان ۱۳۵۵ علم به شاه اطلاع می دهد که هزینه سفر پنج روزه فریده دیبا به کشور کمونیستی رومانی ۲۰۰ هزار تومان (۲۸ هزار دلار ۱۳۵۵ و ۱۳۴ هزار دلار ۱۳۹۸) شد. شاه با خنده می گوید اگر ادعای درویشی نکند حرفی نیست، «ولی با این ادعاهای درویشی کشنده می شود.»<sup>78</sup>

## اشرف پهلوی

اشرف پهلوی (۱۳۹۴-۱۲۹۸) در جامعه ایران دوران شاه، بیش از همه اعضای خاندان سلطنتی به فساد شهره بود. شاه نیز در خفی از او بیش از دیگران انتقاد می کرد. اشرف پس از مرگ رضا شاه، نقشی فعال در عرصه سیاست ایران داشت. در دوران مصدق به همین خاطر او را به اروپا فرستادند، اما باز هم نقشی فعال در سرنگونی مصدق بازی کرد. حسین علاء- وزیر وقت دربار- که به شدت ضد مصدق شد و شاه را دائماً به عزل او تشویق می کرد، چند روز پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به شاه نوشت:

«شنیده شده است که علیا حضرت ملکه مادر و الاحضرت اشرف قصد دارند به زودی به ایران مراجعت نمایند. چون حضرات از رویه قدیم خود دست بردار [نیستند] و یقیناً باز آن بساط مداخله در امور سیاسی و جمع کردن عناصر بدنام از قبیل ([عباس] شاهنده، بیوک صابری، [محمد علی] نصرتیان، جمال امامی، [مهدی] پیراسته و غیره) تجدید خواهند کرد، صلاح اعلیحضرت در این است که اجازه نفرمایند به ایران معاودت نمایند و اگر آمدند در تهران نباشند.»<sup>79</sup>

پرویز ثابتی می گوید، اشرف پس از کودتای ۲۸ مرداد به دنبال فعالیت های اقتصادی رفت. فساد اقتصادی او و فرزندش صدای شاه را هم در خفی در آورده بود. ثابتی می گوید:

«بعد از [کودتای] ۲۸ مرداد، [اشرف] رفت دنبال کارهای شخصی و پول ساختن. کارهای او مخصوصاً فعالیت های اقتصادی او و پسرش، شاه را بسیار ناراحت می کرد و در کتاب *خاطرات علم* می بینیم که شاه، پیام های تند و خشن به وسیله علم به اشرف می فرستاده است. یادم هست که قدس نخعی وزیر دربار بود، یک دفعه به من گفت: "چیزهایی اعلیحضرت به من گفتند که به الاحضرت بگویم و من جرات نکردم و یک چیزهایی هم ایشان گفتند به اعلیحضرت بگویم اما من جرات نکردم!"<sup>80</sup>

شاه در ۲ آبان ۱۳۴۷ نسبت به رفتارهای اشرف، دستور سخت‌گیری شدید می‌دهد و علم می‌نویسد با توجه به بیماری عصبی اخیر او، اشرف واکنش تندی نشان خواهد داد و اگر خودکشی نکند خوب است.<sup>81</sup> در موارد اقتصادی علم به صراحت موضوع را طرح می‌کند. اما در این جا موضوعی در میان بوده که علم از ذکر جزئیات خودداری کرده است.<sup>82</sup>

در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۹ شاه به علم به شدت اعتراض می‌کند که اشرف با مزخرف باقی از سر نفهمی کشور را به هم می‌ریزد.<sup>83</sup> در ۲۹ مرداد ۴۹ علم فقط دو دقیقه شرفیاب می‌شود تا مجوز پرداخت پولی را بگیرد که دولت برای سفر اشرف به آمریکا باید پرداخت کند.<sup>84</sup> انتصاب اشرف به ریاست هیئت نمایندگی ایران در مجمع عمومی سازمان ملل از سوی شاه، میان اردشیر زاهدی (وزیر خارجه وقت) و اشرف که کاملاً مستقل از وزارت خارجه عمل می‌کرد، اختلاف به وجود آورده بود. شاه در ۲۵ شهریور ۴۹ به زاهدی دستور می‌دهد که در کار اشرف فضولی نکند.<sup>85</sup>

اردشیر زاهدی گناه این انتصاب و پرداخت پول را به گردن هویدا می‌اندازد. می‌گوید هویدا در دولت تصویب کرد تا ۳۰۰ هزار دلار برای مخارج شخصی سفر به اشرف پرداخت شود. اشرف قصد داشته یکی از معشوقه‌های جوانش را به همراه خود به آمریکا ببرد و آن جوان درخواست ۳۰۰ هزار دلار کرده بود.<sup>86</sup> عباس میلانی نیز می‌گوید سند مصوبه دولت برای پرداخت ۳۰۰ هزار دلار به اشرف در همان زمان مورد ادعای اردشیر زاهدی را دیده است.<sup>87</sup>

در ۲ آذر ۴۹ علم می‌نویسد که اشرف قصد دارد نماینده دائمی ایران در سازمان ملل شود. شاه عصبانی شده و می‌گوید تمامی مطامع مالی اشرف تأمین شده و تا توانسته جوانی کرده و اینک در دوران یائسگی هر دقیقه هوس تازه‌ای به سرش می‌زند که مصالح ایران باید فدای هوس‌های او شود.<sup>88</sup> تشخیص شاه درست بود. در ۲۶ دی ۴۹ شاه و علم در این مورد بحث می‌کنند که اشرف قصد دارد که در سال ۱۹۷۳ دبیرکل سازمان ملل بشود. علم و شاه آن را تقریباً ناشدنی می‌دانند و علم اضافه می‌کند که زاهدی هم با او بد است و در راه او کارشکنی می‌کند.

هوس رانی‌های اشرف برای ایران هزینه‌های مالی و سیاسی بین‌المللی داشت. در ۲ فروردین ۱۳۵۱ علم می‌نویسد که رسانه‌های غربی- از جمله لوموند- جنجال به پا کرده‌اند که اشرف قاچاق هروئین کرده است. وظیفه من نیز خنثی‌سازی این نوع خبرهاست.<sup>89</sup> در ۱۶ فروردین علم هرچه می‌کوشد با شاه در مورد این اتهام بحث کند، شاه اعتنایی نمی‌کند. علم اعتراض کرده و شاه می‌گوید «آخر به من چه؟ مربوط به خواهرم است. اگر عکس‌العملی پیدا بشود به او بر می‌گردد.» علم به شاه می‌گوید هر کاری اعضای خاندان سلطنتی انجام دهند «به اعلیحضرت همایونی بر می‌گردد.»<sup>90</sup> علم در ۴ اردیبهشت به اشرف می‌گوید شما دائماً من و من و من کرده از دریاچه منافع خودتان به مسائل می‌نگرید، اما ما نوکران شاهنشاه بوده و هستیم و باید از دریاچه منافع ایشان به مسائل بنگریم. در ۲۴ اردیبهشت ۵۱ در شام کاخ اشرف در حضور شاه، اشرف می‌گوید مختصر آبرویی که من برای کشور درست می‌کنم، شما اطرافیان شاه بر باد می‌دهید. علم هم می‌گوید شما درست نمی‌گویید.<sup>91</sup> روز بعد شاه به علم می‌گوید دیشب «حقیقت را کف دستش گذاشتی. اینها خجالت نمی‌کشند؟ این همه به من صدمه زده‌اند و باز می‌گویند آبروی کشور را ما حفظ می‌کنیم.»<sup>92</sup> در ۶ مهر ۵۱ معشوقه اشرف- پرویز راجی- که همراه او در نیویورک است- به دربار اطلاع می‌دهد که روزنامه لوموند کتابی منتشر کرده و در آن ضمن طرح اتهام قاچاق هروئین توسط اشرف، به شاهنشاه هم اهانت کرده است. شاه دستور جمع‌آوری کتاب را صادر می‌کند.

در ۳۰ فروردین ۱۳۵۲ اشرف از علم اهدای نشان لژیون دونور از سوی پمپیدو را پیگیری می کند. علم به او می گوید با پیگیری این مدال در واقع خودتان را کوچک می کنید. شاه هم به علم می گوید پاسخ بسیار خوبی به او دادی.<sup>93</sup> در ۱۰ شهریور ۵۲ شاه به علم می گوید به خواهرم اشرف بگو دست از عوامفریبی و گول زدن خدا، مردم و من بردارد. از یک سو ده ها میلیون تومان ثروت خودش را وقف امور خیریه می کند، از سوی دیگر، از من می درخواست می کند به دولت دستور بدهم ده ها میلیون تومان برای تعمیر کاخ اش به او پرداخت کنند. کاخ مرا هم جزو اموال خودش وقف کرده و من از این حرکات عوام فریبانه نفرت دارم. خدا و من که گول نمی خوریم، مردم هم در نهایت خواهند فهمید.<sup>94</sup>

شاه در خلوت این اعتراض ها را به اشرف می کرد، اما در عمل هیچ مقاومتی در برابر فسادهای اخلاقی و مالی کلان او به عمل نمی آورد. شواهد و قرائن بسیاری نشان می دهند که در واقع، اعتراض شاه به فسادهای مالی بزرگ اشرف نبود، بلکه اعتراض او به عوام فریبی اشرف بود. می گفت اشرف هم مانند خواهرم شمس شاهانه زندگی کند و بهره ببرد، اما عوام فریبی نکند. به عنوان نمونه شاه در ۲۱ شهریور دوباره به شدت به اشرف می تازد که از یک سو عوام فریبانه تظاهر می کند که دارد کار خیر انجام می دهد، از سوی دیگر دائماً می خواهد «استفاده های بی ربط بکند». شمس را ببین در بهترین قصرها زندگی می کند و تظاهر به این نوع کارها نمی کند. اگر مانند شمس رفتار کنی، «من حاضرم با شما راه بروم.»<sup>95</sup> یعنی بیشتر و بیشتر بخورانم. باز هم به عنوان مثال، شاه در ۲۷ شهریور ۵۳ به اشرف می گوید: «اگر من با شما قلباً بد بودم که نمی گذاشتم به [عنوان نماینده ایران] به سازمان ملل بروید یا به هند بروید.»<sup>96</sup>

شاه در ۷ مهر ۵۲ با عصبانیت زیاد می گوید که مادر شهبانو بهترین سرویس غذاخوری فرانسوی مرا ر بوده و باز هم تظاهر به درویشی می کند. «خواهرم اشرف هم متأسفانه همین طور است.»<sup>97</sup>

اشرف و شمس آن قدر طماع بودند که در زمان حیات مادرشان به فکر ثروت او افتاده بودند. وقتی خبر به شاه رسید، او در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۳ گفت زمان پدرم نیز به او گفته بودند که تا زنده ای سهم ما را بده.<sup>98</sup> در اول خرداد ۵۳ شهبانو شکایت می کند که اشرف زودتر از من کمک مالی به کشورهای افریقایی- البته از جیب مردم- را شروع کرده است.<sup>99</sup> در ۲۲ خرداد ۵۳ شاه ضمن رد تقاضاهای مالی هوس بازانه اشرف، با عصبانیت می گوید شهرام پسر اشرف هم برای معامله به ژاپن رفته و خود را خواهرزاده شاه معرفی کرده است.<sup>100</sup> شاه در ۹ آذر ۵۳ می گوید، خواهرم اشرف با کثافتکاری و معاملات کثیف بنیاد اشرف پهلوی را می سازد و خیال می کند مردم نمی پرسند این پول ها را از کجا آورده است؟<sup>101</sup> در ۱۹ آذر نامه تقاضاهای مالی جدید و معاملات جدید اشرف تقدیم شاه می شود. شاه باز هم عصبانی شده و می گوید نمایش خیریه داده و حالا به من می گوید «آساس همه کارها پول است و من می خواهم پولدار شوم.»<sup>102</sup> در ۱۱ آذر ۵۳ نامه اشرف به شاه تقدیم می شود که از سوی ایران ۲ میلیون دلار به سازمان ملل برای زنان می بخشد. شاه می گوید: «این تعهدات بی ربط که برای کمیسیون حقوق زن در سازمان ملل دو ملیون دلار تعهد کرده اید یعنی چه؟ مگر شما مالک الرقاب کشور هستید؟ دیگر از این کارها نکنید، این دفعه را ناچار می دهیم.»<sup>103</sup> در ۸ دی ۵۳ اشرف تقاضای ۴۰ میلیون دلار جدید برای کمک به سازمان ملل می کند تا چهره نظامی و اقتدارگرایانه ایران را تغییر دهد. شاه می گوید ما که تازه ۲ میلیون دلار دادیم. این دیگر چیست؟ علم می گوید والاحضرت اشرف دارد از این راه خود را برای دبیرکلی سازمان ملل آماده می سازد. شاه خیلی خیلی می خندد.<sup>104</sup>

در ۱۸ بهمن ۱۳۵۴ شاه می گوید، اشرف دیوانه شده است. از یک سو ادعای بی پولی می کند و برای به دست آوردن پول دست به هر کاری می زند، از سوی دیگر در این شرایط حساس می خواهد در نیویورک

منزل ۴ میلیون دلاری بخرد و برای ما هیاهو درست کند.<sup>105</sup> در ۲۴ بهمن ۵۴ عَلم به شاه خبر می دهد که اشرف قصد دارد بنیاد خیریه اش را در دوم فروردین ۱۳۵۵ رسماً اعلام کند. شاه قاه خندیده و می گوید ادعای حقوق بشر از یک طرف و پدر مردم را در آوردن از سوی دیگر؟ او مثل دیوانه ها عقب پول می دود. مردم هم به او کاملاً بدبین هستند.<sup>106</sup>

در ۲۲ آذر ۱۳۵۵ عَلم با شاه در مورد ساختن کاخ های متعدد برای ملکه مادر ، شاه و شهبانو صحبت می کند. برای دامن زدن به ولع شاه می گوید، والاحضرت اشرف در تمیشان برای کاخ شان- در ۵ کیلومتری شهر نور مازندران در کنار دریای خزر- **باغ یک میلیون متری** گرفته اند.<sup>107</sup>

شاه در ۷ دی ۱۳۵۵ می گوید «این خواهر روی خود خواهی ها و طمع ورزی های بیجا، به خیال این که خواهر دوقلوی ماست، جز زحمت برای ما در زندگی چیزی نداشته است»<sup>108</sup>

در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۶ اشرف طی نامه ای خواستار اختصاص سالیانه ۲۰ میلیون تومان ( ۲ میلیون و ۸۵۰ هزار دلار ۱۳۵۶ و ۱۱ میلیون ۵۰۰ هزار دلار ۱۳۹۸) برای هزینه های دفترش از سوی دولت می شود. شاه دوباره عصبانی شده و می گوید اعضای خاندان سلطنتی به جز منافع خودشان به فکر هیچ چیز دیگری نیستند. اگر به یکی از آنها ندهم، دنیا خراب می شود. نمونه اش اشرف است که از یک سو تظاهر به خیریه می کند، از سوی دیگر از دولت تقاضای ۲۰ میلیون تومان می کند. اگر من نباشم، **هیچ کدام اینها هیچ گهی نیستند**.<sup>109</sup> در ۲۲ خرداد ۵۶ علم به شاه می گوید که هویدا با پرداخت سالیانه ۲۰ میلیون تومان برای مخارج دفتر اشرف موافقت کرده است. شاه می گوید پس مخارج سفرهای اشرف هم جزو آنها باشد، علم می گوید اشرف قبول نکرده و می گوید این فقط هزینه امور دفتری من است.<sup>110</sup>

شاه هیچ گاه در برابر هوس های بی حد و حصر اشرف نایستاد. با این که خود از همه آنها اطلاع داشت و منتقد آنها بود، اما به طور عملی راه سوء استفاده های او را مسدود نکرد. اگر منتقدی جرئت می کرد و سخنی در این موارد می گفت، از سوی شاه مجازات می شد.

عزت الله مین باشیان برادر ارتشبد فتح الله مین باشیان بود. او در سال ۱۳۲۵ با شمس پهلوی- خواهر بزرگ شاه- ازدواج کرد. عزت الله مین باشیان همزمان با ازدواج با شمس نام خود را به مهرداد پهلُبد تغییر داد. از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۷ وزیر وزارت خانه جدید فرهنگ و هنر بود. فتح الله مین باشیان ( ۱۳۸۶-۱۲۹۴) فرمانده نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی بود. مدتی نیز دروازان تیم تاج (استقلال بعد از انقلاب) و تیم ملی فوتبال ایران بود.

مین باشیان به عنوان فرمانده نیروی زمینی ، و فامیل شاه، در حضور شاه گفته بود که هزینه سفر نظامیان به خارج برای معالجه بسیار کم است. آن ها مانند والاحضرت اشرف برای سفر پول خرج نمی کنند. شاه عصبانی شد و فوراً - در آبان ۱۳۵۱- او را از فرماندهی نیروی زمینی برکنار کرد. شاه می گفت که مین باشیان افسر خوبی است و برای این کار مناسب بود، اما این **مردکه احمق بی عقل نفهم خرمنگس رقااص آرتیست** جلوی زبانش را نتوانست بگیرد و گفت افسران ارتش نمی توانند مانند خواهرم اشرف پول خرج کنند. اصلاً هزینه های سفر اشرف چه ربطی به ارتش دارد؟ می خواست قمپز در کند، من هم برکنارش کردم. ارتشبد جم را هم به علت مزخرف گویی برکنار کردم.<sup>111</sup>



بدین ترتیب، شاه معترض به سوء استفاده های کلان مالی اشرف، وقتی یکی از فرماندهان ارتش به طور خصوصی انتقادی از اشرف می کند، به سرعت او را عزل کرده و دشنام های فراوانی نثارش می کند.

منوچهر گنجی- وزیر آموزش و پرورش و وزیر علوم دولت هویدا و شریف امامی - می گوید برای هر سفر اشرف به خارج، هویدا ۳۰۰ هزار دلار تصویب می کرد و باز هم اشرف می گفت این میزان کم است و پول بسیار بیشتری طلب می کرد.<sup>112</sup>

در مورد شهرام فرزند اشرف، اولاً: عنوان پهلوی نیا از سوی شاه به او تقدیم شد. ثانیاً: فساد اقتصادی او چنان شهره بود که حتی سازمان سیا گزارش کرده بود که او در کار رشوه گیری، کارچاق کنی، قاچاق آثار ملی و عتیقه های کشور است. ثالثاً: شاه مدتی مجبور شد او را راهی خارج سازد، ولی با فشار خاندان سلطنتی او بازگشت و به همان کارها ادامه داد.<sup>113</sup>

منوچهر گنجی هم درباره او گفته است: «آقای شهرام پهلوی نیا، فرزند والاحضرت اشرف، تو همه چی بود. هر جایی توانست سعی می کرد یک درصدی بگیرد، خودش را تو همه چیز قاطی بکند.»<sup>114</sup>

## شمس پهلوی

شمس پهلوی (۱۳۷۴-۱۲۹۶) خواهر بزرگ شاه، بیش از بقیه مورد تمجید شاه بود. شاه همیشه از زندگی پرنسس گونه او تعریف و تمجید می کرد. شمس بر خلاف اشرف کمتر در سیاست دخالت می کرد. او و همسرش پهلبد پس از ازدواج، به دین مسیحیت- شاخه کاتولیک- گرویدند. سه فرزندشان نیز مسیحی شدند.

شمس پهلوی یکی از زمین خواران بزرگ بود که ثروت بسیاری از راه های مختلف به هم زد. او در «مهر شهر» تا قبل از اصلاحات ارضی ۳ هزار هکتار زمین داشت. پس از اصلاحات ارضی ۲ هزار هکتار مرغوب آن را برای خود نگاه داشت و کاخ معروف "مروارید" را در آن ساخت. مطابق اسناد ساواک، فقط از بخشی از یک هکتار دیگر در سال ۱۳۵۰، ۸۰۰ میلیون تومان (۱۱۵ میلیون دلار ۱۳۵۰ و ۷۳۰ میلیون دلار ۱۳۹۸) به دست آورد.

با توجه به این که همه ثروت او از راه رانت خواری به دست آمده و احتمال مشکلات برای او وجود داشت، طرح جالبی با اعلیحضرت همایونی ریختند. شمس در ۱۰ دی ۱۳۵۱ طی نامه ای به شاه، «کلیه مملوکات خود را به پیشگاه همایونی پیشکش می نماید»<sup>115</sup>

شاه در نامه مورخ ۱۱ بهمن ۵۱، ضمن قبول این پیشکش- و بدین ترتیب خارج شدن آنها از حدود بررسی قانونی- آنها را مجدداً به شمس بخشید تا او هرچه خواست، با آنها انجام دهد.<sup>116</sup>

شمس در نامه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۲ به اسدالله علم- وزیر دربار- تکلیف آن دارایی ها را به ترتیب زیر روشن کرد: الف- همه مملوکات پیشکشی به طور مساوی میان فرزندان تقسیم شود. ب- «چهل هکتار از اراضی اقامتگاه فعلی من در مهر شهر که کاخ نوبنیاد اختصاصی و اقامتگاه فعلی در محدوده آن قرار دارد به انضمام کاخ نوبنیاد و عمارت فعلی که بعداً گسست هاوس خواهد بود و منزل کالیفرنیا و انگلستر ۵۰ قیراطی برلین و انگلستر و گوشواره و برش سفیر و انگلستر و گوشواره زمرد و انگلستر برلین

صورتی ۱۷ قیراطی در سهم والاگهر شهر آزاد قرار گیرد.» پ- تا آخر عمر ماهیانه ۴۰۰ هزار ریال (۵۷۰۰ دلار ۱۳۵۲ و ۳۴ هزار دلار ۱۳۹۸) به همسرم پرداخت شود. ت- سالی ۱۰ میلیون تومان (یک میلیون و ۴۳۰ هزار دلار ۱۳۵۲ و ۸ میلیون و ۲۶۰ هزار دلار ۱۳۹۸) برای نگهداری کاخ زمرد به والاگهر شهر آزاد پرداخت شود. و...

شمس در «بورلی هیلز» کالیفرنیا یک زمین و یک ویلا داشت. ویلای شمس در سال ۱۹۷۸ به مرو گریفین- شومن تلویزیون- به مبلغ ۵.۵ میلیون دلار فروخته شد. شمس قصد ساختن یک ویلای با شکوه در زمینش را داشت. برای این که روشن شود ارزش واقعی دارایی های آنها در آن دوران چقدر بود، فقط به قیمت زمین او در کالیفرنیا توجه کنید که اینک به یک میلیارد دلار رسیده است.<sup>117</sup> حالا بقیه ثروت شمس را هم به قیمت امروز تبدیل کنید تا ببینید غارت ملی چه معنایی دارد؟

شمس و اشرف در مهر ماه ۱۳۵۷ حدود یک میلیارد و هشتصد هزار دلار از ایران به بانک های سوئیس منتقل کردند.<sup>118</sup> فقط همین یک مورد، یعنی مبلغی که این دو خواهر در سال ۱۹۷۸ از پول مردم ایران با خود بردند، به نرخ سال ۲۰۱۹ می شود: ۶ میلیارد و ۷۶۷ میلیون دلار. به شرط آن که ثابت مانده باشد و هیچ گونه سرمایه گذاری روی این پول ها صورت نگرفته باشد.

شاه در ۲۶ فروردین ۱۳۵۴ در تمجید از شمس گفت، خواهرم شمس مانند پرنسس های بسیار ثروتمند زندگی می کند و من از او کاملاً راضی هستم، چون ظاهر و باطنش یکی است. اما خواهرم اشرف و مادر شهبانو عوامفریب هستند. ظاهری بخشنده و درویش گونه از خود به نمایش می گذارند، اما در باطن بسیار حریص هستند و از جیب مردم و لخرجی می کنند.<sup>119</sup>

شاه در ۲۷ فروردین ۱۳۵۵ دوباره در تعریف از او گفت، خواهرم شمس از خواهرم اشرف بسیار بیشتر و لخرجی می کند. اما نزد مردم شمس از اشرف محبوب تر است.<sup>120</sup>

شاه در ۱۸ تیر ۱۳۵۶ ضمن مقایسه خود با شمس، گفت هر دو دیوانه هستیم. او دیوانه زندگی با ۱۰ سگ و ۲۰ گربه در آمریکا، و من دیوانه هر بار با یک دختر تازه همبستر شدن.<sup>121</sup>

## فاطمه پهلوی و ارتشبد خاتمی

فاطمه پهلوی (۱۳۶۶-۱۳۰۷) بدون اجازه دربار در سال ۱۳۲۷ با یک روزنامه نگار آمریکایی غیر مسلمان به نام وینسنت هیلیر ازدواج کرد. در سال ۱۳۳۸ این ازدواج به طلاق انجامید و او در آبان ۱۳۳۸ با ارتشبد محمد خاتمی ازدواج کرد. ارتشبد محمد خاتمی- فرمانده نیروی هوایی - در حادثه ای در سال ۱۳۵۴ در هنگام کایت سواری کشته شد. بسیاری می گفتند که به دستور شاه او را کشته اند. علم نیز در خاطراتش به گونه ای در خصوص مرگ او سخن می گوید که این ادعا را در خواننده بسیار تقویت می کند.

همزمان با مرگ ارتشبد خاتمی، شاه به علم می گوید که او حدود ۱۰۰ میلیون دلار ثروت دارد (۱۰۰ میلیون دلار ۱۳۵۴ می شود ۴۷۷ میلیون دلار ۱۳۹۸). علم نیز قبلاً نوشته بود که همه بر این باورند که او از خریدهای نظامی رشوه دریافت می کند. اگر هم می کند، فرد با لیاقتی است و به جایش کار انجام می دهد.

شاه دستور رسیدگی داد و نخست وزیری هم مشغول رسیدگی شد، اما هیچ گاه حتی یک ریال از ثروت باقی مانده او پس گرفته نشد.<sup>122</sup>

به غیر از ثروت ارتشبد خاتمی، فاطمه نیز در فعالیت های اقتصادی دست داشت.

در مهر ماه ۱۳۵۵ چندین بار فاطمه پهلوی از عَلم می خواهد تا از شاه اجازه بگیرد تا او، مادر شهبانو و ۷۰ الی ۸۰ زن دیگر با یک هواپیمای ارتش برای غبارروبی ضریح مطهر امام رضا به مشهد بروند. عَلم در نهایت در ۲۷ مهر ۱۳۵۵ این درخواست را با شاه مطرح می سازد. عَلم می گوید شاه بسیار عصبانی شد و من فقط برای نشان دادن شدت عصبانیت شاه با خجالت آن را می نویسم. شاه گفته بود، مگر هواپیماهای ارتش بی کار هستند که فاحشه های بازنشسته را برای استغفار به خدمت امام رضا ببرند؟<sup>123</sup>

## شهناز پهلوی

شهناز پهلوی (متولد ۵ آبان ۱۳۱۹) اولین فرزند شاه از ازدواج او با فوزیه است. شهناز ابتدا با اردشیر زاهدی ازدواج کرد که پس از چند سال به طلاق انجامید. سپس به سراغ جهانیانی رفت. شاه به شدت مخالف ازدواج این دو بود و بدترین تعبیر را در مورد این دو به کار می برد. شهناز مغضوب شاه شده بود و عَلم با خواهش و تمناهای بسیار امور او را در دست گرفت تا او را به راهی که شاه می خواست هدایت کند. اما او در نهایت با جهانیانی ازدواج کرد. با این که شهناز مغضوب بود، ولی او نیز با همسرش وارد فعالیت های اقتصادی شد.

در ۲۹ آذر ۱۳۵۳ شاه از عَلم می پرسد این اتومبیل رنج روور جلوی کاخ من مال کیست؟ عَلم می گوید قرار است والاحضرت شهناز با شهبانو به اسکی تشریف ببرند. شاه با عصبانیت می گوید این جهانیانی هیپی آخرین مدل های اتومبیل های جهان را سوار می شود و ادعای هیپی گری می کند.<sup>124</sup>

در ۱۷ تیر ۱۳۵۳ شاه با پرداخت ۳ میلیون تومان (۴۲۸ هزار دلار ۱۳۵۳ و ۲ میلیون و ۲۲۸ هزار دلار ۱۳۹۸) برای تعمیرات منزل و هزینه به شهناز موافقت می کند.<sup>125</sup>

شاه در ۱۴ شهریور ۱۳۵۳ به عَلم می گوید چون من تشریف ندارم، شهناز به جای من در مراسم آغاز سال تحصیلی در دانشگاه تهران شرکت کند. در ۱۷ شهریور عَلم به شاه می گوید با شهناز صحبت کردم، او گفت نمی توانم، چون برای معالجه دندان هایم باید به اروپا بروم.<sup>126</sup>

در ۱۸ شهریور ۱۳۵۴ شهناز ۷ میلیون تومان (یک میلیون دلار ۱۳۵۴ و ۴ میلیون و ۷۷۰ هزار دلار ۱۳۹۸) برای قسط کارخانه موتورسیکلت سازی همسرش درخواست می کند. عَلم می گوید باید با موافقت شاه این پول را پرداخت کنیم.<sup>127</sup>

در ۱۶ اسفند ۱۳۵۴ عَلم به شاه می گوید شهناز ۱۰ میلیون تومان (یک میلیون ۴۳۰ هزار دلار ۱۳۵۴ و ۷ میلیون ۴۴۰ هزار دلار ۱۳۹۸) اضافه برداشت از بانک عمران می خواهد. شاه می گوید این مردکه **الدنگ هیپی** چگونه پول دوست از کار درآمد؟ اما با پرداخت پول موافقت می کند.<sup>128</sup>

در ۲۳ فروردین ۱۳۵۵ عَلم به شاه می گوید شهناز برای محل موتور سیکلت هوندا که با شوهرش راه انداخته اند سراغ زمین هایی رفته که مصلحت نیست. اجازه دهید من چند هزار متر مربع از زمین های خودم را به آنها بدهم. شاه هم موافقت می کند.<sup>129</sup>

در ۱۱ خرداد ۱۳۵۶ عَلم به شاه می گوید شهناز پول زیادی درخواست کرده است. شاه بسیار به شوهر شهناز فحش داده و می گوید تمامش تقصیر این پسره کوئی است.<sup>130</sup>

## برادران شاه

برادران شاه نیز در فعالیت های اقتصادی و فسادهای بزرگ شریک بودند. عباس میلانی در همان بخش گزارش مشترک سفارت آمریکا و انگلیس درباره ثروت شاه و خاندان سلطنتی در سال ۱۹۵۸ می نویسد:

«بسیاری از صاحبان صنعت و سرمایه در آن زمان بی آن که یک شاهی سرمایه دریافت کنند یکی از برادران یا خواهران شاه را در کارخانه سهام می کردند. می دانستند که وجود عضوی از خاندان سلطنت در هیأت مدیره و سیاهه سهام داران در های زیادی را به روی شرکت باز می کند. اما این نفع مالی کوتاه مدت خاندان سلطنتی در دراز مدت زیان سیاسی جبران ناپذیری به شاه و رژیمش وارد کرد. قصه های مربوط به ابعاد دخالت خاندان سلطنتی در امور اقتصادی که گاه هم به اغراق آمیخته بود نه تنها در سال ۱۹۵۸ بلکه بیست سال بعد در آستانه انقلاب ۱۹۷۹ نیز به یکی از شکایات عمده مردم بدل شد.»<sup>131</sup>

در ۴ آذر ۱۳۵۱ شاه به عَلم دستور می دهد تا از باقیمانده بودجه جشن های ۲۵۰۰ ساله، ۷۵۰ هزار دلار برای اثاث منزل دو برادرش- عبدالرضا و غلامرضا- و امیر هوشنگ دولو پرداخت کند. شاه تأکید می کند فقط شهبانو نفهمد که سرت را می برد، چون از نظر ایشان این ریخت و پاش ها، فقط و فقط برای خانواده و دوستان ایشان مجاز است. ۷۵۰ هزار دلار سال ۱۳۵۱، حدود ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار سال ۱۳۹۸ است.<sup>132</sup>

در ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ عَلم به شاه اطلاع می دهد که دختر زن سابق برادر ناتنی او در آمریکا قصد عروسی دارد و چیزی ندارد. شاه می گوید ۱۰۰ هزار دلار (۴۲۴ هزار دلار ۱۳۹۸) برای او به آمریکا حواله کن.<sup>133</sup>

## ولیعهد

ولیعهد در آن زمان نوجوان بود و در کاخ زندگی می کرد. مدرسه اختصاصی با معلم فرانسوی، کاخ اختصاصی، سفرهای تفریحی به کیش و سنت موریتز و...، سفر به کشورهای شوروی و مصر و...، ریاست برخی نهادهای رسمی کشوری (پیشاهنگی کشور، ورزش ایران، هیئت امنای دانشگاه بوعلی همدان،<sup>134</sup> و...)، و بسیاری دیگر از مواهب برخوردار بود.

عَلم چند مورد از هدایای خود به ولیعهد به مناسبت تولدش را ذکر کرده است. در ۸ آبان ۱۳۵۳ یک اتومبیل به او اهدا می کند.<sup>135</sup>

در ۹ آبان ۱۳۵۴ یک تفنگ به او اهدا می‌کند.<sup>136</sup>

در ۲۵ مرداد از شاه اجازه می‌گیرد تا برای تولد ولیعهد یک اتومبیل رولزویس به او تقدیم کند و شاه نیز موافقت می‌کند.<sup>137</sup>

البته هدایای شاه، شهبانو، ملکه مادر، عمه‌ها، عموها، و دیگر سران رژیم را هم باید در نظر گرفت. همه از یکدیگر در این مورد سبقت می‌گرفتند.

یک نوع پول شویی جالب توجه در ایران وجود داشت. افراد رانت خوار و فاسد اقتصادی، با بخشش‌های گوناگون به خیریه‌ها و بنیادهایی که اعضای خاندان سلطنتی راه انداخته بودند، خود را از پیگیری مصون می‌داشتند.

ابوالفتح فحوی دوست نزدیک اسدالله علم بود. او یکی از اعضای هیئت مدیره شرکت پان آمریکن بود. و در خریدهای کلان نیروی هوایی دست داشت و با ارتشید خاتم با یکدیگر رشوه می‌گرفتند. علم دو بار می‌نویسد، در سال ۱۳۴۴ که شاه برای تعطیلات بلند مدت زمستانی به سنت موریتز سویس رفته بود، در مورد امضای یک پروتکل مهم با عربستان سعودی در مورد منطقه نفتی مشترک میان دو کشور در خلیج فارس، ابوالفتح محوی را نزد شاه فرستادم و به عرض رساندم که این پروتکل خطرناک به زیان ایران است.<sup>138</sup>

در دی ماه ۱۳۵۴ شاه فرمانده نیروی دریایی و چند فرمانده دیگر را به اتهام دزدی بر کنار می‌سازد. در ۲۱ دی ۵۴ به علم می‌گوید از رفیقت ابوالفتح نحوی پرس و جو کن و ببین اطلاعاتی درباره دزدی اینها دارد؟<sup>139</sup> علینقی عالیخانی در نکته توضیحی در زیر آن نوشته است: «ابوالفتح نحوی، به عنوان نماینده چند شرکت آمریکایی، معاملات بزرگی با ارتش داشت.»<sup>140</sup> عباس میلانی می‌گوید که شاه به بخوبی اطلاع داشت که نام نحوی و ارتشید خاتم در پرونده واحد رشوه خواهی قراردادهای نظامی آمریکایی‌ها ثبت شده بود.<sup>141</sup> منوچهر گنجی هم گفته است که ابوالفتح محوی نسبت فامیلی دوری با شاه داشت و به او خیلی نزدیک بود. محوی در همه کارهای فاسد اقتصادی حضور داشت.

ابوالفتح محوی که با ساز و کار آن رژیم فاسد آشنا بود، "اموال زیادی" را وقف مجتمع آموزشی تحت ریاست ولیعهد می‌کند. شاه به جای مخالفت با این پول‌های دزدی، در ۲۸ شهریور ۱۳۵۵ به علم می‌گوید به نحوی بگو همه را به پول نقد تبدیل کند و تحویل دهد، این گونه «تمیزتر» است.<sup>142</sup> تا حدی که من می‌فهمم، نتوانستم کشف کنم بدین ترتیب، پول‌های دزدی چگونه «تمیزتر» می‌شوند.

## مادر شاه

تاج الملوک (تولد ۲۷ اسفند ۱۲۷۴ مرگ ۱۹ اسفند ۱۳۶۰)، مادر شاه، زنی قدر قدرت در دربار و سیاست ایران بود. حسین علاء در اول آبان ۱۳۲۶ در نامه‌ای به تقی زاده می‌نویسد:

«ملکه مادر در همه امور دربار دخالت می‌کند و نفوذ زیادی دارد که در راه غلط استعمال می‌شود. اطرافیان‌ش همه فاسدند... اگر ممکن بود اعلیحضرت مادر خود را به مشهد یا به سویس می‌فرستادند عین صلاح است.»<sup>143</sup>

مهمانی های خاندان سلطنتی و دیگر دعوت شدگان، معمولاً چهارشنبه شب ها در منزل مادر شاه برگزار می شد. در بسیاری از مهمانی ها، مهمانان خارجی و دولتمردان دیگر کشورها نیز دعوت می شدند. اما ملکه مادر دو جشن سالانه پرشکوه و بسیار پر هزینه با حضور بیش از هزار نفر از شخصیت های داخلی و خارجی برگزار می کرد. اولی برای سالگرد کودتای ۲۸ مرداد، و دومی برای روز تولد ولیعهد (رجوع شود به پاورقی ۵). به عنوان نمونه، جشن کودتای ۲۸ مرداد در ۲۷ مرداد ۱۳۴۹ با حضور سفرای خارجی در کاخ ملکه مادر برگزار شد.<sup>144</sup> هزینه این مهمانی های بزرگ و شاهانه از کجا تأمین می شد؟ در ۲۴ دی ۱۳۴۸ مادر شاه در کاخ تازه اش برای آقاخان مهمانی داده بود.<sup>145</sup>

ملکه مادر ثروت عظیمی به هم زده بود که شمس و اشرف در زمان حیات او به فکر تقسیم آن افتاده بودند و شاه به همین دلیل آنها را کم عقل و ساده خوانده بود.

در ۲۳ مرداد ۱۳۴۸، شاه از اتومبیلی که علم برای ملکه مادر خریداری کرده اظهار رضایت می کند.<sup>146</sup> در ۶ آبان ۴۸ علم می نویسد: «شام مهمانی منزل تازه ساز علیا حضرت ملکه پهلوی در شاه دشت بود.»<sup>147</sup> در ۸ آذر ۴۸ در مهمانی شام ملکه مادر در شاهدشت، همه حاضران و شاه به محمد جعفر بهبهانیان- معاون مالی علم- می تازند که دیر پول می دهد. علم می گوید: «بیچاره از هیچ قراردادی خبر ندارد، اضافه بر بنیه مالی او هم به او تحمیل می فرمایید، پول هم نمی دهید، بعد هم می فرمایید چشمت کور باید پولش را بدهی، از کجا بدهد؟ حتی قراردادهای ده برابر قیمت های معمولی بدون اطلاع او بسته می شود.»<sup>148</sup>

در ۲۶ دی ۱۳۴۹ علم به شاه می گوید که متخصص چشم اسپانیولی و انگلیسی ملکه مادر گفته اند که آب مروارید چشم ایشان باید عمل شود.<sup>149</sup> در ۲۰ فروردین ۱۳۵۱ دو متخصص آمریکایی در ایران چشم مادر شاه را عمل می کنند.<sup>150</sup>

در مهر ۱۳۵۱ علم بخشنامه ای صادر می کند که اگر خاندان سلطنتی هم از هتل های بنیاد پهلوی در شمال از این به بعد استفاده کنند، باید کرایه بپردازند. ملکه مادر به این بخشنامه اعتراض می کند.<sup>151</sup>

در ۱۵ شهریور ۱۳۵۲ علم به شاه می گوید دکترها گزارش کرده اند ملکه پهلوی در سن بالای ۸۰ سالگی از هر جهت سلامت هستند. با این همه، شاه به علم می گوید «با ایشان صحبت کن که میل دارند برای چک آپ به آمریکا یا اروپا بروند یا نه؟»<sup>152</sup>

علم در چالوس یک کاخ بزرگ برای مادر شاه می سازد. شاه در ۲۲ آذر ۱۳۵۵ می پرسد زمین اش را از کجا آوردی؟ علم می گوید از زمین های خودم اهدا کردم. غلام هر چه دارد از آن ارباب است. علم می گوید ۱۵۰ هزار متر مربع باغات اطرافش را هم خریدم و به نام شاهنشاه کردم. شاه می پرسد پول اش را از کجا آوردی؟ علم پاسخ می دهد که از بانک عمران گرفتم. شاه می پرسد هزینه ساخت کاخ مادرم را چه کسی داده است؟ علم می گوید همه را تاکنون خودم پرداخت کرده ام. سپس می افزاید در نوشهر نزدیک کاخ مادران یک کاخ برای شما می سازم که هم مادران شما را ببینند، هم برای «گردش» های شاهانه باشد.<sup>153</sup>

قبل از انقلاب او نیز به آمریکا رفت و در ویلای شمس پهلوی سکنی گزید. جواهرات او توسط رئیس دفترش به آمریکا منتقل شد و تحویل او گردید. او نیز آنها را به شمس داد. گفته می شود که این جواهرات بعد به شاه و سپس فرح دیبا منتقل شد و در موقع فروش آنها اختلافاتی نیز بروز کرد.

## ثریا همسر سابق شاه

ثریا اسفندیاری همسر دوم شاه پس از فوزیه بود.

در اول مهر ۱۳۵۲ علم به شاه اطلاع می دهد که پول زمین های والا حضرت ثریا را از دولت گرفته است و شاه خیلی خوشحال می شود.<sup>154</sup>

در ۲۲ دی ۱۳۵۴ «والا حضرت ثریا عریضه تقدیم کرده و استدعای خانه در پاریس کرده بودند. امر فرمودند ترتیب آن را بده.»<sup>155</sup>

در ۳ آبان ۱۳۵۵ علم به شاه می گوید ثریا تقاضای حقوق ماهیانه ۶ تا ۷ هزار دلار دارد. شاه می گوید آن همه پول قبلاً به او داده ایم و اخیراً هم تو ۱۰ میلیون تومان [یک میلیون و ۴۳۰ هزار دلار ۱۳۵۵ و ۶ میلیون ۴۵۰ هزار دلار ۱۳۹۸] به او پرداخت کردی.<sup>156</sup>

پس از مرگ ثریا، مطابق حکم دادگاه شهر کلن آلمان، فقط ۴.۵ میلیون یورو از اموال او به امور خیریه و نهادهای غیر انتفاعی فرانسه رسید.

## جمع بندی

یکم- رضا شاه آهی در بساط نداشت. شاه در ۲۹ فروردین ۱۳۴۹ می گوید: «مگر ما خودمان که بودیم؟ پدرم یک سرباز ساده و از خانواده کوچکی در سواد کوه بود.»<sup>157</sup> وقتی محمد رضا به دنیا آمد، رضا خان هنوز در خانه استیجاری زندگی می کرد. اما وقتی در شهریور ۱۳۲۰ مجبور به خروج از ایران شد، به گزارش رسمی که نخست وزیر- محمد علی فروغی- در مجلس شورای ملی قرائت کرد، «رضا شاه مبلغ باور نکردنی ۶۸ میلیون ریال (برابر ۴ میلیون و ۲۵ هزار دلار) در حساب های شخصی اش در بانک های کشور ایران داشت.» یعنی ۴۶ درصد نقدینگی کل کشور در ۱۳۲۰، متعلق به رضا شاه بود. این فقط حساب پس انداز رضا شاه بود. او ۸۵ میلیون ریال (برابر ۵ میلیون و ۳۰۰ هزار دلار) در حساب چکی خود موجود داشت. همه اینها، به اضافه کلیه زمین هایی که غارت کرده بود (منقول و غیر منقول)، طی یک سند رسمی به محمد رضا منتقل شد.<sup>158</sup>

قدرت مطلقه سیاسی، خاندان سلطنتی را به فساد اقتصادی آلوده کرد. گزارش کوتاه کنونی، کاملاً ناقص است. برای این که:

الف- همه از حکومت وحشت شاه می هراسیدند و هیچ کس قادر به افشاگری نبود. افراد از جمع آوری اسناد نیز هراس داشتند.

ب- شاه و خاندان سلطنتی نیز تا حد ممکن در مورد میزان ثروت خود پنهان کاری کرده اند. هیچ یک از آنها گزارشی شفاف از میزان ثروت خود منتشر نکرده است.

پ- عباس هویدا چندی بعد از نخست وزیری، شروع به جمع آوری اسناد فسادهای مالی خاندان سلطنتی و دستورات خلاف قانون اساسی شاه کرد. هدف او این بود تا اگر روزی یقه او را گرفتند و خواستند او را محاکمه کنند، اسناد کافی برای دفاع از خود داشته باشد. برخی از نزدیکان او- از جمله برادرش- از این امر کاملاً اطلاع داشتند. حتی ساواک نیز در دو گزارش پس از برکناری هویدا از نخست وزیری نوشته بود که او اسناد مهم سری و محرمانه ای در ۳۰۰ برگ را با خود برده و احتمالاً به خارج منتقل کرده است تا اگر روزی محاکمه شد، آنها را در مطبوعات خارجی منتشر سازد. وقتی هویدا بازداشت شد و انقلاب در روزهای پیروزی قرار گرفت، نزدیکان هویدا آن اسناد مهم تاریخی را به آتش سپردند.<sup>159</sup> به تعبیر دقیق تر، بخش اعظم اسناد سری هویدا پس از اعلام اعدام او، همان شب توسط دکتر فرشته انشاء و یکی از دوستان هویدا سوزانده شد. هدف آنها این بود که اولاً این اسناد به دست جمهوری اسلامی نیفتد، ثانیاً اگر مأمورین رژیم جدید بدان دست یافتند، مشکلی برای نگاه دارندگان آنها پیش نیاید.<sup>160</sup> عباس میلانی نوشته که دو سه برگ باقی مانده آن اسناد را که مربوط به میزان سهام اعضای خاندان سلطنتی در بانک های مختلف بوده، به چشم دیده است. اما شرط دیدن آن چند برگ، عدم انتشار آنها بوده است.<sup>161</sup>

ت- به دستور شاه حجم زیادی از اسناد دربار را با هواپیمای مخصوص به سوئیس و آمریکا منتقل کردند تا به دست انقلابیون نیفتد و از آنها علیه او و خانواده اش استفاده نکنند.<sup>162</sup>

ث- به دستور شاه بسیاری از اسناد سری و محرمانه دربار را مدت کوتاهی قبل از خروج آنها از ایران به آتش کشیدند.<sup>163</sup>

این اسناد بسیار مهم متعلق به مردم ایران است. تاریخ ملت ایران است. رضا پهلوی و فرح دیبا مسئول عدم انتشار آنها هستند. نزدیک به ۴۱ سال از خروج آنها از کشور و انقلاب ۱۳۵۷ گذشته است، چرا آنها این اسناد را منتشر نمی سازند؟ همه این اسناد، که اسناد فسادهای اقتصادی نیستند.

در عین حال، انتشار وصیت نامه مالی شاه نیز بسیار مهم است. ۵ مرداد ۱۳۹۹، چهلمین سالگرد درگذشته شاه است. انتشار وصیت نامه او احتمالاً پایانی بر بسیاری از گمانه زنی ها خواهد بود.

دوم- در مورد فسادهای اقتصادی شاه و خاندان سلطنتی، همان زمان شایعات فراوانی در ایران نقل محافل بود. مطابق گزارش ساواک به شاه، علی امینی- نخست وزیری که شاه همیشه او را عامل آمریکا قلمداد می کرد- در ۱۷ مرداد ۱۳۵۷ گفته بود که خواهران و برادران شاه در فعالیت های اقتصادی خلاف مشارکت دارند و این به زیان شاه و مملکت است.<sup>164</sup> رسانه های غربی سال ها بود که در مورد فسادهای اقتصادی خاندان سلطنتی می نوشتند.

شاه دائماً به علم می گفت که اشرف گمان می کند می تواند مردم را فریب دهد و مردم نمی فهمند که او درگیر فساد اقتصادی است و حقه بازی است. اما مردم می فهمند و او نمی تواند سر آنها کلاه بگذارد. کارهای اشرف به زیان کشور و حکومت است. مسأله اساسی این بود که شاه فقط دلخوش بود که اشرف خدا و شاه و خلق خدا را نمی تواند فریب دهد و همه می دانند که او کلاهبردار است. اما این چه فایده ای برای او و رژیم اش داشت؟ به جای آن که مانع فساد اقتصادی او و دیگر اعضای خاندان سلطنتی شود، به



واقعیتی دلخوش کرده بود که کاملاً به زیان او و رژیمش تمام شد. این که مردم از فساد اشرف و دیگر اعضای خاندان سلطنتی آگاه باشند و این که بدانند برخی از آنها چون اشرف و شهبانو و مادر شهبانو ضمن فساد اقتصادی قصد فریب آنها را هم دارند، این کاملاً به زیان رژیم است و مردم را بیش از پیش به سوی **نخواستن بالایی ها (حکومت) می راند و راند.**

**سوم-** در فضای «دیکتاتور خودشیفته تک نفره شاه» که رسانه ای برای بیان فسادها وجود نداشت، رسانه شایعه به نحو عجیبی در این مورد به کار خود مشغول بود. مخالفان رژیم از فسادهای آن بسیار سخن می گفتند. نگاهی به سخنرانی های روزانه آیت الله خمینی در عراق و پاریس نشان می دهد که فسادهای اقتصادی چه میزان از سخنان او را در بر می گرفت. آیت الله خمینی ضمن بیان فسادهای اقتصادی گذشته، دائماً بر این نکته تأکید می کرد که شاه و خاندان سلطنتی در حال انتقال درآمدها و جواهرات سلطنتی به خارج از ایران هستند.<sup>165</sup>

وقتی آن ها به اسناد تاریخی یک ملت رحم نکردند، به دارایی های آن رحم می کردند؟ شاه فاقد وصیت نامه سیاسی بود. اما شهبانو- بر خلاف مخالفت هایی که نزدیکان شاه کردند- یک وصیت نامه سیاسی برای شاه جعل کرد و آن را خواند و به نام شاه به مردم ارائه کرد. سال ها بعد، در یک پاورقی کوتاه در خاطراتش، به گونه ای که زیاد بد نباشد و به چشم نیاید، نوشت: «من که شاهد اندیشه های عمیق پادشاه در روزهای آخر زندگی بودم، وظیفه خود دانستم که در فردای روز مرگش، متن زیر را بنویسم. این متن بازتاب اندیشه های همسرم و حاوی سخنانی است که مایل بود قبل از مرگ به هموطنانش بگوید.»<sup>166</sup> در پایان وصیت نامه جعلی، از طرف شاه نوشته است که «ولیعهد نوجوان ایران را به ایزد توانا و ملت بزرگ ایران می سپارم. این آخرین اراده من است.»<sup>167</sup> اگر شاه مایل بود چنان وصیت نامه ای داشته باشد، خوب چه کسی می توانست مانع او شود؟ چرا فرح دیبا از همان روز اول به مردم اعلان نکرد که این وصیت نامه را او نوشته است؟ وقتی فردی دست به چنین جعل بزرگی می زند، تا چه اندازه می توان به خاطرات او اعتماد کرد؟ به خصوص وقتی پای صدها میلیون دلار پول و بازتولید نظام سلطنت مطلقه در میان باشد.

**چهارم-** انقلاب های کل گرایانه (فرانسه، روسیه، چین، کوبا، ایران، و...) رویدادهای نادر و انگشت شمار تاریخ مدرن اند. همین حوادث نادر، در شرایط استثنایی، و از ترکیبی استثنایی از رخدادها، پدید می آیند. گام اول یک انقلاب این است که **پایینی ها (مردم) بالایی ها (رژیم سیاسی) را نخواهند.** فساد سیستماتیک اقتصادی یکی از مهمترین عواملی است که مردم را به این سو سوق می دهد. دو عامل نقش فساد سیستماتیک در **نخواستن بالایی ها** را برجسته می سازند.

الف- عدم تمایل رژیم سیاسی در مبارزه با فساد در هیچ سطحی از سطوح.

ب- درگیر بودن رهبر سیاسی و اعضای خانواده او در فسادها.

در مورد شاه، هر دو عامل وجود داشت. شاه فقط و فقط به وفاداری اعضای حکومت به شخص خود می اندیشید. فساد آنها- اگر وفادار بودند- چندان اهمیتی نداشت. اما مهمتر از این، کل اعضای خاندان سلطنتی در فسادهای عظیم اقتصادی فعال و شهره بودند. یکی از فسادهای مشهور آنان این بود که کاخ های بزرگ و بسیار گرانبه می ساختند. اما همه می دانستند که آنها پولی بابت ساختن کاخ ها به مقاطعه کاران پرداخت نمی کردند.<sup>168</sup> مجانی سازی کاخ ها، البته با قراردادهای بزرگ فاسد جبران می شد.

سفارت آمریکا در تهران در گزارشی در سال ۱۹۷۸ نوشت: «در هفته های اخیر، فساد مالی به یکی از مسایل سیاسی عمده ایران بدل شده؛ بخش اعظم انتقاد از شاه به قالب انتقاد از فعالیت های غیر قانونی اطرافیان نزدیک و حتی اعضای خانواده اش در آمده است... قاعدتاً این مسأله به راحتی حل شدنی نیست و تنها زمانی از میان خواهد رفت که بنیاد اساسی ترین نهاد سیاسی در ایران، یعنی سلطنت را، به لرزه انداخته باشد.»<sup>169</sup>

اما عجیب تر از همه این بود که حتی وقتی بنیادهای رژیم پهلوی کاملاً به لرزه افتادند، شاه باز هم از مبارزه با فساد خاندان سلطنتی شانه خالی کرد. اشرف هم که بدنام ترین عضو خاندان سلطنتی بود، سقوط رژیم را به گردن هویدا انداخت که چرا با فساد مبارزه نکرد. او گفت: «هویدا برای چهارده سال به برادرم دروغ می گفت. هرگز هم قدمی در راه بازداشت دزدها بر نداشت.»<sup>170</sup>

در حالی که در موارد نادری هم که هویدا به سوی مبارزه با فساد اقتصادی بزرگ خارج از خاندان سلطنتی می رفت، شاه شخصاً وارد میدان شده و به حمایت از آن رانت خوار (هژبر یزدانی) به دولت می توپید که چرا مانع این انسان زحمتکش و سخت کوش شده است؟ آن سرمایه دار نیز سپس به دفتر نخست وزیری رفته و دستش را به نخست وزیر شاه حواله می داد.<sup>171</sup> هژبر یزدانی از طریق تیمسار نصیری و تیمسار عبدالکریم ایادی توانست بر اقتصادی ایران چنگ بیندازد.

**پنجم-** شاه فساد را مشکل و مسأله به شمار نمی آورد. شاه در تعطیلات زمستانی ۱۳۵۳ در سنت موریتز سوئیس به سر می برد. عبدالمجید مجیدی- رئیس سازمان برنامه و بودجه- برای ارائه گزارش بودجه نزد او می رود. شاه به او می گوید برای این که بی اعتمادی و ناراحتی مردم را رفع کنیم، قصد دارم نظام سیاسی را تک حزبی کرده و حزب رستاخیر را اعلام کنم. مجیدی به شاه می گوید که مشکل مردم فساد و رانت خواری مقامات دولتی و اعضای خاندان سلطنتی است. دو سوم حقوق ماهیانه مردم فقط و فقط هزینه کرایه منزل آنها می شود. مردم با چشم خود می بینند که چگونه مقامات و نزدیکانشان از طریق فساد میلیونر و مالتی میلیونر می شوند. شاه می گوید مگر کارمندان رشوه نمی گیرند؟ مجیدی می گوید من و شاه اختلاف نظر متدولوژیک داشتیم.<sup>172</sup> شاه تفاوت رشوه گیری یک کارمند عادی از سر ناچاری با فساد عظیم خاندان سلطنتی و سران رژیم را که موجب خشم مردم شده بود، درک نمی کرد. راه حل او، تمرکز بیشتر قدرت در دست خود از طریق تک حزبی کردن کشور بود.

**ششم-** فساد منحصر به خاندان سلطنتی نبود. فسادهای اقتصادی اسدالله علم، عبدالکریم ایادی و امیر هوشنگ دولو در مقاله «زن بارگی شاه و انقلاب ۱۳۵۷» تا حدودی توضیح داده شده است. طوفانیان در خریدهای نظامی رشوه های کلانی دریافت می داشت. حتی آمریکایی ها می گفتند که ایران را «هزار فامیل» فاسد اقتصادی اداره می کنند.<sup>173</sup> وقتی یک آدم کم سواد، به اعضای خاندان سلطنتی وصل می شد، به سرعت ثروتمند می شد.<sup>174</sup> شاه و علم طبقه حاکمه رژیم را «لاشخورها» می نامیدند که جز به منافع خود، به فکر دیگری نیستند. علم بارها در خاطراتش نوشته که سران حکومت، برخلاف «مردم کوچک و بازار و دهات که بسیار عالی می باشند»، «افسد الناس» هستند.<sup>175</sup>

**هفتم-** "دیکتاتوری خودشیفته تک نفره شاه" با "زن بارگی شاه" و "مردبارگی" اشرف و بقیه و فسادهای اقتصادی؛ یک شبکه عظیم در هم تنیده بود. این ها همدیگر را بازتولید می کردند. به عنوان مثال، شاه در سال ۱۳۳۷ یک قرارداد شبکه تلفنی چند میلیون دلاری با انگلیس را فسخ کرده و آن را به آلمان می دهد.

این عمل او موجب اعتراض رسمی انگلیس می شود. شاه دروغ هایی برای توجیه به آنها تحویل می دهد. اما انگلیسی ها می فهمند که شاه عاشق زن نماینده شرکت زیمنس در تهران شده است. علت انتقال قرارداد از انگلیس به آلمان فقط همین بوده است. سفارت بریتانیا نیز در گزارش خود می نویسد ایران می توانست آینده خاورمیانه باشد، به شرط این که چنین طبقه حاکمی نداشت.<sup>176</sup>

**هشتم-** شاه جامعه مدنی را سرکوب کرده و چیزی به نام نهادهای مدنی و صنفی و سیاسی مستقل از حکومت وجود نداشت. با انقلاب ۱۳۵۷، رهبران رژیم شاه رفتند و افراد جدیدی جایگزین آنها شدند. نام رژیم نیز از رژیم شاهنشاهی به جمهوری اسلامی تغییر پیدا کرد. اما ساختار، همان ساختار بود. مسأله و مشکل ساختار حل و رفع نگشت. بهترین و سالم ترین افراد، در این ساختار فاسد، همان روابط فاسد را باز تولید می کنند و کرده اند.

**نهم-** پروژه سیاسی «عصر طلایی» ساختن از دوران شاه، هیچ نسبتی با واقعیت و حقیقت ندارد. "دیکتاتوری خود شیفته فردی شاه"، فساد اخلاقی و فساد سیستماتیک اقتصادی تولید می کرد. ممکن است افراد و گروه هایی با کمک دولت های خارجی، رسانه های پُر بیننده و پُر مخاطب و در فضای سرخورده از جمهوری اسلامی موقتاً بتوانند تصویری غیر واقعی از گذشته بسازند و در غم گذشته رویایی از دست رفته مدیحه سرایی کنند؛ اما احساس نفرت و کینه و خشم و انتقام از رژیم موجود، در بلند مدت و زمانی که دیگر جمهوری اسلامی نباشد، فروکش خواهد کرد. محققانی که هدفشان تقرب به حقیقت است، واقعیت ها را در کتاب های محققانه خواهند نوشت.

**دهم-** مشکل و مسأله ما، گذشته گرایی نیست. آینده را باید ساخت. باید سیستم هایی طراحی کرد که راه های فساد را مسدود سازد. رسانه های آزاد یکی از لوزام چنان سیستمی است. شفافیت حداکثری شرط لازم دیگر است. قوه قضاییه مستقلی که از حقوق شهروندان در برابر رژیم سیاسی دفاع می کند، شرط لازم دیگر چنان سیستمی است. در یک جمهوری دموکراتیک سکولار ملتزم به آزادی و حقوق بشر و ضد تبعیض های قومی و مذهبی و جنسی و طبقاتی هم حداقلی از فساد وجود خواهد داشت. اما فساد سیستماتیک رژیم دیکتاتوری خودشیفته تک نفره چیز دیگری است.

1 - به عنوان مثال به سه نمونه زیر بنگرید:

«صبح ملاقاتهای منزل جانکاه بود، چون همه از طبقه لاشخور حاکمه (طبقه خودم) بودند و هر کس به منظور جلب منفعتی آمده بود.» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۳۳۰. ۸ اسفند ۱۳۵۳).

«صبح باز لاشخورها به سراغ من آمده بودند که از سفره گسترده تازه متمتع باشند... این لاشخورها که اعضاء حزب باد هستند، این در و آن در می زنند.» (جلد چهارم، ص ۳۳۹. ۱۵ اسفند ۵۳).

«منزل من پر از ارباب رجوع و به خصوص طبقه خودم یعنی لاشخورها بود.» (جلد چهارم، ص ۳۴۵. ۲۰ اسفند ۵۳).

2 - خاطرات علم، جلد دوم، ص ۳۵۰. ۱۰ آذر ۱۳۵۱.

3 - پرویز راجی، *در خدمت تخت طاووس، خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن*. انتشارات اطلاعات. ص ۹۳.

4 - عباس میلانی، *نگاهی به شاه*، ص ۴۰۳.

5 - *نگاهی به شاه*، ص ۴۰۷.

6 - «روز جمعه بیست و هشت [۲۸ مرداد ۱۳۵۷] در ساعت ۸ شب، تاج الملوک ملکه مادر شام بزرگ همیشگی خود را به مناسب سالگرد ۲۸ مرداد برگزار کرد. دو بار در سال، یکی در روز ۲۰ اوت و دیگری در ۳۱ اکتبر (زاد روز ولیعهد) ملکه مادر تقریباً شخصیت های تهران را در جشن کاخ خود می پذیرفت. خود می گفت این میهمانی ها "برای جشن گرفتن دو تاریخ نوزایی پهلوی ها" است. شام ۲۰ اوت در باغ های زیبای کاخ او بر پا شد. معمولاً هزار نفری به آن میهمانی دعوت می شدند: نه فقط شخصیت های دولتی و همسرانشان، بلکه پاره ای از مقامات و دولتمردان پیشین که سن بالایی داشتند. حتی کسانی که از زمان شوهرش زنده مانده بودند و شاهزادگان قاجار. پدر ملکه از افسران عالی رتبه سلسله پیشین بود. و البته شعرای پیر و چند هنرمند مندرس و فراموش شده نیز حضور داشتند. ملکه مادر، در سال های آخر دهه هشتاد عمرش، بزک شده و غرق در جواهر، در تالار می نشست و گاهی هم چرت می زد. رئیس دفترش میهمانان را می پذیرفت. شاه و شهبانو و چند تن از نزدیکان در کنار او می نشستند. بعضی از مقامات دولتی، که او آنها را به خاطر نمی آورد، اصرار به ادای احترام به او داشتند. میهمانی ها مثل همیشه با شکوه بود. میزها پر از خوردنی و کیفیت غذا و نوشیدنی ها استثنایی بود. دو دسته موسیقی نواز، یکی ایرانی و دیگری غربی، به نوبت می نواختند. مردان در لباس اسموکینگ و زنان در لباس های بسیار فاخر بودند و جواهرات فراوان بر خود داشتند که می توانست رشک با شکوه ترین میهمانی های پاریس یا رُم را بر انگیزد. آن شب، چندان سخنی در مورد رویداد [سینما رکس] آبادان [که بیش از ۶۰۰ تن در آن کشته شدند] به میان نیامد. برخی از سفیران خارجی حتی از آن بی خبر بودند، زیرا اخبار رادیو و تلویزیون های فارسی زبان را نمی دیدند و هیچ نشریه ای نیز روز جمعه انتشار نیافته بود. به عادت همیشگی، شاه از میان مدعوین عبور کرد. بسیار آرام به نظر می رسید و چیزی از نگرانی خود- که واقعی هم بود- نشان نمی داد... در حدود ساعت یازده، آتش بازی سنتی بی نظیر آن شب به وسیله استادان ایرانی این کار- که هنر خویش را در درازنای قرن ها آموخته بودند- اجرا شد. همه شهر نظاره گر آن شد. چند روز بعد، هنگامی که همگان از ابعاد فاجعه آبادان آگاهی یافتند، مخالفان تندروی رژیم از میهمانی با شکوه و آتش بازی آن شب به سود خود استفاده کردند و آن را به باد انتقاد گرفتند. می گفتند هنگامی که شهر یکپارچه عزادار است، آنان در دربار سرگرم رقص و آتش بازی هستند. اشتباه بزرگی رخ داده بود. باید آن میهمانی را متوقف می کردند و از خیر آتش بازی چشمگیر هم می گذشتند- باید حتی عزای ملی اعلام می کردند. این ماجرا ضربه شدیدی به رژیم بود. همه خیلی زود پشیمان شدند و افسوس خوردند که چرا آن مراسم بدان شیوه نامناسب برگزار شد. اما تاریخ را نمی شود تکرار کرد.» (هوشنگ نهاوندی، *آخرین روزها، پایان سلطنت و درگذشت شاه*، صص ۱۴۲-۱۴۰).

7 - «عرض کردم، می خواهم برای اعلیحضرت همایونی، در خانه هم (در مرز کردستان) محل اسکی بازی بسازم. در چاه بهار هم قصر بسازم. فرمودند تو این پولها را از کجا می آوری و دایماً هم می گویی دربار بی پول است؟ عرض کردم، انسان وقتی تصمیم گرفت پول پیدا می شود، فرمودند، کی می خواهد به خانه برود؟ عرض کردم، این اسم در قسمت کردنشین لازم است. در چهار گوشه کشور باید اسم توقفگاه شاهنشاه باشد. ولو تشریف نبرید. فرمودند، آخر نوشهر منزل ندارم، تو پولها را این طرف و آن طرف

خرج می کنی. عرض کردم، اگر علیا حضرت [شهبانو] کار آن جا را به من بگذارند، من کار را تمام می کنم. ماشاء الله ایشان تصمیم نمی گیرند» (خاطرات علم، جلد هفتم، صص ۴۴۰-۴۳۹. ۱۵ دی ۱۳۴۷).

8 - «حال شاهنشاه بسیار خوب بود، خیلی شوخی کردند. فرمودند، در جزیره کیش برای من چه می سازی؟ عرض کردم، تصمیم گرفته ام درباره برنامه ام به شما چیزی عرض نکنم. فرمودند، پولش را از کجا می آوری؟ عرض کردم، آن هم به اعلیحضرت مربوط نیست. خیلی خندیدند. فرمودند، مگر تو هم دزد شده ای؟ عرض کردم، ممکن است، ولی در راه اعلیحضرت خرجش می کنم. پول خودتان را دزدیده ام و صرفه جویی کرده ام و حالا در کیش برای شما قصر می سازم. خیلی لطف کردند» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۲۵۱. ۲۷ اسفند ۴۶).

9 - «در شاهدشت، حضور علیا حضرت ملکه پهلوی رفتم. سر شام به معاون مالی من [محمد جعفر] بهبهانیان حمله زیاد شد که دیر پول می دهد و کارها را عقب می اندازد. من شدیداً از او دفاع کردم. عرض کردم بیچاره از هیچ قراردادی خبر ندارد، اضافه بر بنیه مالی او هم به او تحمیل می فرمایید، پول هم نمی دهید، بعد هم می فرمایید چشمت کور باید پولش را بدهی، از کجا بدهد؟ حتی قراردادهای ده برابر قیمت های معمولی بدون اطلاع او بسته می شود. منظورم قرارداد تعمیرات [ویلا] سنت موریتز بود که حسب الامر شهبانو بسته شده. بعد هم می فرمایید پولش را بده. با آن که شاهنشاه برحسب تمنایل شهبانو حمله به بهبهانیان را شروع فرموده بودند، ولی من حس کردم که از دفاع قوی و جدی من خیلی خورسند شدند. زیرا ویلا سنت موریتز بلا شده است، ولی چون اراده شهبانو بود کسی حرفی نمی زند، حتی خود شاهنشاه هم اعتراضی نمی فرمایند.» (خاطرات علم، جلد اول، ص ۳۰۰. ۸ آذر ۱۳۴۸).

10 - «عرض کردم... رئیس پلیس کل سوئیس محرمانه به غلام پیغام داده است که من همه جور در اختیار شما هستم.» [توضیح علینقی عالیخانی: «رئیس پلیس فدرال، برای مراقبت از شاه که زمستانها برای اسکی به سوئیس می رفت، جدیت فراوانی به خرج می داد. علم که مقید بود همواره از چنین کسانی به "نحو مقتضی" سپاسگزاری کند، به توصیه خود رئیس پلیس و به منظور پرهیز از گرفتاری مالیاتی، قرار گذاشت پس از هر سفر شاه، به جای پول نقد گویا در حدود هزار پهلوی سکه طلا به او بدهد (این نکته را در همان ایام علم برای ویراستار نقل کرد، ولی با گذشت زمان مبلغ دقیقی که پرداخت می شد، از یاد رفته است).]» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۲۱۹-۲۱۸. ۹ شهریور ۱۳۵۵).

11 - «شاهنشاه فرمودند اگر پولی موجود داریم قدری برای من طلا بخرید (در اروپا). عرض کردم اطاعت می شود. فرمودند قیمت آن خیلی خیلی بالا خواهد رفت.» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۲۸۱. ۲۴ آذر ۵۳).

12 - «شاهنشاه قدری راجع به طمع ورزی اطرافیان درد دل فرمودند که چه قدر بدهم و به آنها برسانم. با وصف این از آبرویم هم باید بدهم. من دلم سوخت.» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۲۴. ۱۲۶ خرداد ۱۳۵۴).

13 - «موضوع تاکس قند و مداخله... را عرض کردم، ولی عرض کردم، بدبخت... تنها نبوده، اشخاص دیگری هم بوده اند. فرمودند، من که به تو گفتم، لاشخورها هم جمع شده بودند. من دیگر اسامی را که عبارت بود از امیر هوشنگ دولو و یکی از وزرا عرض نکردم. شاهنشاه هم چیزی نفرمودند، ولی می دانم که می دانستند. حال باید دید عکس العمل آینده شاهنشاه چه خواهد بود... فرمودند در فرمان ارتش از فرمانده نیروی هوایی (خاتم) تقدیر شود. خاتم شوهر و الاحضرت شاهدخت فاطمه است. مرد بسیار لایقی

است، اگر استفاده هم می کند [به فرموده شاهنشاه ثروتش حدود ۱۰۰ میلیون دلار است]، نوش جاننش باد، بالاخره کار و کار موثر می کند.» (خاطرات علم، جلد سوم، صص ۲۷-۲۶. ۲ اردیبهشت ۱۳۵۲).

14 - «صبح شرفیاب شدم. عرض کردم والا گهر... در یک معامله مداخله داشته و یک میلیون و دویست هزار دلار گرفته که متاسفانه در سنای آمریکا درباره آن بحث خواهد شد. جای تاسف است، گو این که... رسماً نمایندگی این کار را ندارد. خیلی ناراحت شدند، اما چاره [ای] نداشتیم جز آن که حقیقت را به عرض برسانم.» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۱۱۹. اول خرداد ۱۳۵۴).

15 - «راجع به یک معامله عرض کردم که فلان کس یک میلیون دلار حق معامله می خواهد از طرف ما بگیرد. با کمال تعجب دیدم اجازه دادند باز هم معامله بکنیم. بعد پیش خودم این مطلب را تجزیه و تحلیل کردم که چه طور شاهنشاه که در این مسائل این همه سختگیر هستند، به این آسانی تسلیم نظر شدند. باز دیدم شاه انسان کاملی است. می خواهد به این شخص کمک شده باشد.» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۱۳۷. ۳۱ مرداد ۱۳۵۲).

16 - «عرض کردم قرارداد شرکت انگلیسی کاستین، در چاه بهار، برای ساختمانهای عادی، غارت است، که ما با آنها منعقد می کنیم. یعنی آنها ما را غارت می کنند. به دقت گوش دادند، ولی چیزی به من نفرمودند. اما البته بعداً عکس العمل خواهند فرمود. من فکر می کردم فوری به من بفرمایند، جلوی آن را بگیر! ولی شاید مصلحت دیگری در بین بود که از طریق دولت امر خواهند فرمود. فرق معامله ۶۰۰ میلیون دلار است. شاید چون انگلیسیها واسطه عمل اضافه استخراج نفت شده اند، و شاهنشاه فکر می فرمایند که در این جا کمک بکنند، می خواهند این لقمه را به آنها بخورانند. باری، به نظر من شاه بدون حکمت و منطق عملی نمی کند. من به این مسئله اعتقاد و ایمان عمیق دارم.» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۳۷۶. ۲۱ دی ۱۳۵۴).

17 - «فرمودند، فکر می کنم دو نفر از وزرای (من این جا اسم نمی برم، شاید اولاد آنها که این یادداشتها را بخوانند، بی جهت از خانواده ارباب من رنجیده خاطر شوند) دزد هستند. هم چنین یکی دو استنادار را اسم بردند و به نظرم همه را درست و صحیح می فرمودند.» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۱۹۲. ۲۱ دی ۴۶).

18 - «امروز باز می فرمودند یکی دو نفر از وزرا نادرست هستند. عرض کردم، چرا آنها را عوض نمی فرمایید؟ فرمودند، به زودی. از بعضی جریانات نامطلوب والاحضرتها گزارش عرض کردم، ناراحت شدند.» (جلد هفتم، ص ۲۱۸. ۱۷ بهمن ۴۶).

19 - «در خصوص کارخانه لوله سازی اهواز که باز هم کار نمی کند و باعث ۱۵ میلیون دلار خسارت شده است، برای این که معامله روی وساطت و تقلب انجام گرفته و حالا، نه تنها ما نمی توانیم لوله گاز زل بسازیم، باید لوله از خارج بیاوریم و ضرر دیر کرد و تحویل لوله را بدهیم، عرایضی کردم. باز هم خاطر شاهنشاه فوق العاده مکدر شد. امر فرمودند، معامله گر هر کس است، پدرش را در بیار. چون اوقات شاهنشاه را با این دو فقره عرایض خودم خیلی تلخ کرده بودم، قدری شوخی کردم و از این که زخم به هیچ صورت مرا تنها و راحت نمی گذارد، شکایت کردم. شاهنشاه هم دل پری خودشان داشتند، مقداری خندیدیم.» (خاطرات علم، جلد اول، ص ۲۰۸. ۱۱ خرداد ۱۳۴۸).

20 - «در مورد خرید گندم [از خارج که به دستور شاهنشاه تاکنون در انحصار بانک عمران بود و فریدون مهدوی، وزیر وزارت نوپای بازرگانی، قصد دارد این انحصار را گرفته و خود دولت ۷۰۰ هزار تن گندم

را وارد کند] که دیروز عریضه عرض کرده بودم که به بانک عمران صدمه می خورد و فرموده بودند که ترتیب کار داده شود، باز دکتر هوشنگ رام مدیر بانک عریضه دیگری عرض کرده بود. عصبانی شدند و به نخست وزیر تلفن بسیار تند و شدیدی فرمودند، که می گویم بعد از این بانک عمران مداخله نکند تا دولت هر غلطی می خواهد بکند. نخست وزیر خیلی ترسید. به هر صورت به من هم بعد فرمودند به رام بگو این معامله گندم را ول کند. چه تأثیری برای بانک عمران خواهد داشت که یک یا دو ملیون یا ۱۰ ملیون دلار از این راه که روزی مردم است فایده ببرد؟ بانک مربوط به من نباید در ارزاق مردم مداخله کند.» (خاطرات علم، جلد چهارم، صص ۱۱۹-۱۱۸. ۲۳ خرداد ۱۳۵۳).

21 - رجوع شود به لینک مصاحبه رضا پهلوی با تلویزیون آمریکا. برنامه پارازیت:

<https://www.youtube.com/watch?v=ND3-0kIYLMA>

22 - عباس میلانی، *نگاهی به شاه*، صص ۲۹۶-۲۹۴.

23 - رجوع شود به لینک:

<https://www.celebritynetworth.com/richest-politicians/royals/farah-pahlavi-net-worth>

24 - رجوع شود به لینک:

<https://www.youtube.com/watch?v=kDxgG72vT1o&fbclid=IwAR07JBSwLNMIIu hRaHjSvhJZaUrotSCAz1pGEGfBciPHT7dkuJF97Pt5dNQ>

25 - *نگاهی به شاه*، ص ۵۲۴.

26 - *نگاهی به شاه*، صص ۵۴۰-۵۳۹.

27 - رجوع شود به لینک:

<https://www.nytimes.com/1979/01/10/archives/bankers-say-shahs-fortune-is-well-above-a-billion-state-and-royal.html>

28 - رجوع شود به لینک: <https://www.youtube.com/watch?v=5spevXeDiRc>

29 - «امشب سالروز ۲۹ سال تولد علیا حضرت شهبانوست. مراسم کوچکی برپا داشتیم خیلی خوش گذشت. شاهنشاه و شهبانو و بچه ها همه خوشحال بودند. من هدیه کوچکی که به صورت دو تخم مرغ داخل هم و مکمل به الماس بود تقدیم کردم. داخل تخم مرغ دومی قاب کوچکی بود که شمایل مقدس حضرت امیر المؤمنین را گذاشته بودم که جد بزرگ ملکه است. خیلی مورد پسند واقع شد» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۱۴۰، ۲۱ مهر ۱۳۴۶).

30 - «مستقیماً از همدان به بیرجند آمدم که شاهنشاه و شهبانو و هفتاد نفر میهمان و هم چنین والاحضرت همایون و لایتهد و والاحضرت فرحناز و علیرضا را پذیرایی کنم. از میهمانها و والاحضرتها در چادر و از شاهنشاه در اکبریہ منزل خودم پذیرایی کردم. شب تولد شهبانو ۲۲ مهر هم در بیرجند برگزار شد. به این جهت بهترین آشپزهای دنیا را از رستوران ماکزیم پاریس به بیرجند آورده بودم. زیر چادریوش بزرگی که از جدم امیر علم خان به یادگار مانده است، شام و ناهارهای شاهانه دادم. قریب سه میلیون ریال خرج این دو شب میهمانی شد» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۱۰۹. ۲۵ مهر ۱۳۴۹).

31 - «در اصفهان شهبانو به ما پیوستند. سر شام، شهبانو شکایت کردند که یک مجله نوشته است کیک تولد شهبانو در بیرجند دویست لیره تمام شده است و خیلی اظهار ناراحتی از این خبر و این لوکس فرمودند. شاهنشاه سر میز شام که نخست وزیر و من هم بودیم، خیلی شدید به شهبانو پریدند و فرمودند که من از این دماغوی [عوامفریبی] خوشم نمی آید. چه طور وقتی در بیرجند بودید، کیک را با کمال میل خوردید و چیزی نگفتید، حالا که یک روزنامه دو کلمه مزخرف نوشته است، اظهار ناراحتی و نارضایتی می کنید؟ این چه حرف است؟ من خوشم نمی آید. البته فرمایشات شاه عالی بود ولی من خجالت کشیدم، چون هم نخست وزیر حضور داشت و هم در مورد میهمانی من این حرف پیش آمد. من ناراحت شدم. شهبانو هم خیلی ناراحت شدند» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۱۱۱. ۳۰ آبان ۱۳۴۹).

32 - «ماشاء الله شاهنشاه چه علاقه به آبادانی کشور دارد. خدا عمرش بدهد و این دولت چه قدر در خواب است و چه قدر با این امکانات وقت تلف می کند. بودجه دولت من، عمرانی و غیر عمرانی، سالیانه ۲ میلیارد دلار بود و بودجه حالا ۱۸ میلیارد دلار است که باز هم بالاتر خواهد رفت و چه تلفاتی به این پول می زنند. نمی دانم بالاخره جواب شاهنشاه و مردم را چه خواهند داد. حالا باید صبر کرد.» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۱۴۷. ۹ شهریور ۱۳۵۲).

33 - «سر شام رفتم. موضوع کمبود و گرانی قند و گرانی سایر اجناس مطرح بود. شاهنشاه فرمودند باید مردم صرفه جویی کنند. علیا حضرت شهبانو فرمودند، به هر صورت فکر می کنم تنها کسی که در تمام دستگاههای دولتی و درباری قند نمی خورد، شاهنشاه و من باشیم. من ناچار بودم سکوت توأم با رضا بکنم، چون مطلب درست بود. شاهنشاه هم چیزی نفرمودند.» (جلد سوم، صص ۱۶۸-۱۶۷. ۲۴ شهریور ۵۲).

34 - «عصری دکتر واتسن انگلیسی برای معاینه کمر علیا حضرت شهبانو و همچنین دست ایشان که از اسکی روی آب صدمه دیده و هنوز متالم است، از معظم لها معاینه کرد و این طبیب شخص ملکه انگلیس است که برای دو روز خواسته ایم، آمده است. خوشبختانه چیزی نبود که جای نگرانی باشد.» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۱۷۴. ۱۰ آذر ۱۳۴۶).

35 - «عرض کردم، والاحضرت اشرف کسالت زنانه دارند، باید در نیویورک عمل مختصری بکنند. فرمودند، احوالپرسی کن.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۳۰۰. ۵ مهر ۱۳۵۱).

36 - «امروز ظهر جمعه، علیا حضرت شهبانو تلفن فرمودند ۵۰ هزار دلار وجه نقد لازم دارم. با آن که جمعه بود، برایشان راه انداختم.» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۹۳. ۱۰ خرداد ۱۳۵۳).

37 - «امروز عرض کردم، علیا حضرت به پوست سنجاب خاصی علاقمند هستند که در مسکو هست، چون گران بود [در سفر به شوروی] نخریدند. خوب است اعلحضرت همایونی برایشان بخرند، پولش ۴۰ هزار دلار است. فرمودند، دستور بده بیاورند.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۳۵۷. ۲۱ آذر ۱۳۵۱).



38 - «عرض کردم، علیا حضرت شهبانو بالاخره امر دادند پوستهای خریداری شده از شوروی را پس بدهیم. فرمودند، ولی پولش را می خواهند. گویا در پاریس سفارش پالتوی پوست داده باشند و آن زودتر حاضر می شود.» (همان، ص ۳۶۷. ۴ دی ۵۱).

39 - «عرض کردم، پریشب علیا حضرت شهبانو تلفن فرمودند و یک ملیون و نیم تومان [ ۲۱۵ هزار دلار] در دو چک خواستند که حضور مبارکشان تقدیم کردم. فرمودند، عیبی ندارد.» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۳۷۰. ۱۷ دی ۱۳۵۴).

40 - «کارهای جاری را عرض کردم، از آن جمله... قراردادی که برای تعمیر ویلای سوورتای شاهنشاه [در سنت موریتز] تهیه شده. این قرارداد با [پرویز] بوشهری [برادر مهدی بوشهری همسر اشرف پهلوی]، که مورد مرحمت علیا حضرت شهبانوست، بسته می شود. با زبان بی زبانی به شاهنشاه عرض کردم، مجبورم امضاء کنم. ولی هیچ بررسی در این باره نشده. فرمودند، "امضاء کن!"» (خاطرات علم، جلد اول، ص ۲۲۰. ۳ تیر ۱۳۴۸).

41 - «می خواستم زمین بین اعضای دربار قسمت کنیم، با همه دقتی که کردیم یک اشتباه در یک مورد شده بود، شهبانو آن قدر بر آشفتند که اصل کار را بر هم زدند، زیرا در آن یک مورد مدعیان، که همه نوکرها بودند، یقه درانی کردند. بعد خانه سازمانی در دربند برای کارکنان ساختیم. شهبانو فرمودند، تقسیم آن را خودم به عهده می گیرم. من خوشحال شدم. عرض کردم، چه بهتر! آن قدر خلاف رویه رفتار شد که آن طرفش ناپیدا! یعنی یک قلم پنج آپارتمان را به نوکرها خانم مادرشان لطف کردند که هیچ کدام یک سال هم سابقه خدمت در دربار ندارند. من البته گزارش را به شاهنشاه عرض کردم، ولی استدعا کردم، صدایش را در نیاورند. شاهنشاه هم قبول فرمودند. چه باید کرد؟ یک گذشت هایی لازم است. با این خلاف رویه که واقعاً ما نسبت به شهبانو انجام می دهیم، باز هم این قدر صب دارد، ملائکه است!» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۱۵۳. ۳ بهمن ۱۳۴۹).

42 - «شاهنشاه آهی کشیده فرمودند علیا حضرت شهبانو سختگیر و بی تصمیم هستند. هر کس هر چه می گوید بر ایشان تأثیر می گذارد و خودشان هم نمی دانند چه می کنند. من مکرر با ایشان قهر کرده ام، دعوا کرده ام، به جایی نمی رسد و اصلاح نمی شوند. این اطرافیهای احمقشان هم کار را خرابتر می کنند. هر یک هم از دیگری بدتر است و همه مغرض و اهل سوء استفاده هستند. علیا حضرت هم به زندگی بدبین و در حقیقت متعارض هستند. بعد به شوخی فرمودند، خدا مرا عمر بدهد، شما هم دعا کنید! و گرنه این نهاد جامعی که به وجود آورده ایم، دردی را دوا نمی کند و من نگرانم. عرض کردم در دعای من شک نداشته باشید.» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۲۲۷. ۲۶ مهر ۱۳۵۲).

43 - «کارهای جاری را عرض کردم، منجمه این که در ساختمان کتابخانه علیا حضرت شهبانو در کاخ نیاوران، علیا حضرت شهبانو هیچ کاری را به من از ابتدا رجوع نفرمودند، نه نقشه، نه برآورد مخارج، نه تعیین مهندس مشاور، نه معمار و هیچ و هیچ. همین قدر می دانم که نقشه ۲ ملیون تومان [۲۸۵ هزار دلار] بود، حالا می شود ۱۲ ملیون تومان [یک ملیون و هفتصد و چهارده هزار دلار]. به این هم کار ندارم، حالا که همه چیزش گیر کرده، علیا حضرت شهبانو به من دیروز می فرمایند که این چه درباری است که این کار از پیش نمی رود؟ باز هم شاهنشاه خندیدند.» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۳۱۵. ۱۴ آذر ۱۳۵۲).

44 - «کارهای جاری به عرض مبارک رسید. منجمه این که سابقاً دبیرستان والاحضرت همایون [رضا پهلوی] که باید در آن لابراتوار و غیر ساخته می شد. ۳ میلیون تومان مخارج برآورد شده بود ولی حالا

علیا حضرت شهبانو امر می فرمایند ۱۲ میلیون تومان باشد و برای استخر و غیره این مبلغ بالا می رود. حال اجازه بفرمایید این پول را از دولت بگیرم. امر فرمودند، البته رسیدگی کن ببین این مبلغ واقعاً خرج هست یا نه؟ اگر صحیح باشد، مانع ندارد دولت بدهد. بالاخره در کاخ سلطنتی [و] بیوتات است. بعد خندیدند و فرمودند، چیز غریبی است، لابد این [کسی] که کار می کند از همین بچه مهندس های اطراف علیا حضرت است. عرض کردم، همین طور است. باز هم خندیدند، فرمودند، البته از روی سادگی است ولی برای علیاحضرت اگر کسی کار بکند و اطرافیان خودشان باشد، همه این کارها برای آنها مجاز است ولی اگر اطلاع حاصل کنند که برای شخص دیگری چنین پیشامدی شده و چنین استفاده [ای] برای او پیش آمده، دیگر دنیا به آخر می رسد و این کشور محکوم به زوال می شود و هزارتا از این حرفها. عرض کردم، خوب، اینها در اطراف هستند و خودشان را با قیافه حق به جانب توجیه می کنند و علیاحضرت را متقاعد می سازند. ولی به هر حال باید به عرض خاکپای همایونی برسانم که این تحت تأثیر قرار گرفتنها بسیار خطرناک است. گوشی بودن تزلزل می آورد و تزلزل به عقیده من یعنی مرگ. خوب از لحاظ یک زن اشکال ندارد ولی باید اعلیحضرت همایونی در فکر والاحضرت ولیعهد باشند که اگر به این سیستم زیر دست خانمها بار بیایند کار کشور بر باد است... عرض کردم پس برای علیاحضرت یک آموزش لازم است. فرمودند، فایده ندارد. اولاً ایشان زن هستند و بعد هم خیلی ساده هستند و طبیعت ایشان هم همین طور گوشی است. عرض کردم، پس برای والاحضرت همایونی باید فکری بفرمایید. فرمودند، خودم باید به او بیشتر برسم و درسش بدهم. عرض کردم، از لحاظ کشور لازم است، باید این کار بشود و دارد وقت آن می گذرد. فرمودند، خودم در فکر هستم" (خاطرات علم، جلد پنجم، صص ۴۲-۴۱. ۲۵ فروردین ۱۳۵۴).

45 - «بعد کارهای دیگر را عرض کردم که تمام خسته کننده بود. منجمله مخارج زیرزمینی کاخ جهان نما را که علیا حضرت تعمیر می فرمایند، عرض کردم به جای ۸ میلیون تومان ۲۳ میلیون می شود. بسیار ناراحت شدند(چون باید دولت پول بدهد). فرمودند، آخر این چه وضعی است؟ عرض کردم به من فرموده اید که از کارهای علیا حضرت شهبانو ایرادی نگیرم، من هم کاری ندارم. فقط چون باید به دولت می نوشتم بیشتر پول بدهند، به عرض رساندم، به قدری عصبانی شدند که من دیگر در این خصوص حرفی نزنم. باز ناچار بودم عرض کنم مخارج [تعمیر] و میلان کاخ عقیف آباد شیراز ۲۶ میلیون تومان شده، آن را هم علیا حضرت فرموده اند باید ارتش بدهد، چون باشگاه افسران خواهد شد. فرمودند، هیچ تناسبی ندارد، ارتش گه خورده چنین مخارجی را بدون تصویب من قبول کرده»(خاطرات علم، جلد پنجم، صص ۲۰۸-۲۰۷. ۳ شهریور ۱۳۵۴).

46 - «علیا حضرت شهبانو ایراد فرمودند که چرا کاخ بابل را که شاهنشاه به من مرحمت کرده اند تعمیر می کنید و به من چیزی نمی گویند؟ شاهنشاه خیلی متغیر شدند. فرمودند، بگو هنوز نمرده ام. گفته ام بعد از مرگ من مال شماست. من بی نهایت ناراحت شدم و برای آن که شاه را بخندانم عرض کردم سوزن به تخم خودتان می زنید، بعد می فرمایید آخ! شاه که نباید این طور وصیت ها بکند. خندیدیم»(خاطرات علم، جلد چهارم، صص ۲۲۵. ۱ آبان ۱۳۵۳).

47 - «در جز کارهای جاری عرض کردم این خانم... که حسب الامر علیا حضرت شهبانو مشغول دکوراسیون کاخهای نیاوران و سعدآباد و نوشهر می باشد، بسیار شلتاق می کند. من حسب الوظيفه باید خاطر مبارک را آگاه سازم که حداقل ۵۰ درصد گرانتتر انجام می شود، به علاوه معلوم نیست این همه هواپیما که ما در اختیارش می گذاریم، از اروپا چه می آورد و به کجا می برند. خندیدند، فرمودند، علیا حضرت هر کس به ایشان نزدیک باشد هر کاری بکنند عیبی ندارد ولی اگر در مورد شخص دیگری از خارج محیط خودشان سوء ظن پیدا بکنند وای به حال آن شخص! عرض کردم این درست، ولی تکلیف بودجه و کار ما چیست؟ فرمودند، آخر ما هم باید زندگی بکنیم. من خیال کردم فرمودند که خانم... هم باید زندگی بکند، به این جهت

عرض کردم اجازه فرمایید به او کمی بکنیم و از این وضع خلاص شویم. فرمودند، نفهمیدی چه می گویم، ما هم باید بتوانیم زندگی کنیم، آن وقت فهمیدم که می فرمایند خیال علیا حضرت را باید راحت گذاشت و اینها را هم گذاشت که هر گهی می خواهند بخورند تا شاهنشاه مصادف قرقر کمتری باشند. ماشاءالله از حوصله این مرد بزرگ» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۱۶۶. ۱۹ تیر ۱۳۵۴).

48 - «در این ضمن علیا حضرت شهبانو تشریف آوردند و همه [با شاهنشاه و ایادی و من در کیش] کنار دریا نشستیم. بر سر یک خانم پدر سگ لوسی که قبلاً هم شرح حال او را نوشته ام که چه قدر در تعمیرات دربار سوء استفاده می کند به نام خانم [...] و چند دفعه که در سابق در این خصوص عرایض حضور شاهنشاه کرده بودم، فرموده بودند چشم پوشی کن، آخر ما هم باید زندگی کنیم! به این معنی که دوستان شهبانو باید در اطراف باشند و چیزی هم به آنها برسد و علیا حضرت شهبانو خوش باشند، بین شاهنشاه و شهبانو گفتگو شد و شاهنشاه شدید و سخت بر علیا حضرت تاخت آوردند که این پدر سوخته دزد را باید اخراج کرد. خیلی باعث تعجب من شد و علیا حضرت شهبانو هم شدیداً ناراحت شدند، به طوری که من تا اندازه ای خجالت کشیدم. عصری شاهنشاه به من فرمودند که این پدر سوخته پشت سر من و حتی خود شهبانو بدگویی کرده است و ایشان با سادگی و عدم اطلاعاتی که دارند به کلی بی خبرند. آن وقت فهمیدم که علت این عکس العمل شدید چه بود. هیچ عمل شاهنشاه بی منطق و دلیل قاطع و صحیح نیست... شب دستگیرم شد که علت ناراحتی صبح شاهنشاه، مختصر اوقات تلخی بود که با علیا حضرت شهبانو فرموده بودند و شب علیا حضرت هر قدر می خواستند دل شاهنشاه را به دست بیاورند، شاهنشاه اعتنایی نمی فرمودند.» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۲۰ و ۲۵. ۳ فروردین ۱۳۵۵).

49 - «عرض کردم [ویکنند] را اقلا خوش بگذارنید و کار نفرمایید. فرمودند، با کی خوش بگذارم؟ با یک عده اطرافیان احمق پر توقع خودم و علیا حضرت؟ عرض کردم، اگر اجازه فرمایید ترتیب این کار را می دهم، خودتان اجازه نمی فرمایید. فرمودند، آخر باید متأسفانه یک حدودی را در عالم خانوادگی رعایت کرد. عرض کردم، این طور تفریحات [با مهمان ها] چند ساعت بعد از ظهر، که با خستگی، مثلاً بعد از آن وزیر خارجه انگلیس را می پذیرید، برای وجود مبارک صدمه قطعی دارد. خوشبختانه مزاج قوی دارید و صدمه را احساس نمی فرمایید. غلام می دانم که به این روز افتاده ام و اندک عدم تعادلی یا زیاده روی بیچاره ام می کند. ولی به هر حال اثر این عدم تعادل ها مآلاً در وجود مبارک ظاهر خواهد شد و خدا آن روز را نرساند. اگر آخر هر هفته را استراحت نفرمایید، لااقل آخر هر ماه را دو سه روزی به کلی توقف فرمایید. به یک ترتیبی غلام مطلب را حل می کنم که علیا حضرت شهبانو ناراحت نشوند. در جواب خنده تلخی فرمودند. عرض کردم، غیر از آن هم من از کسی باک ندارم. فقط می خواهم وجود مبارک شاهنشاه، نه تنها برای خودم، [بلکه] برای کشور باقی بماند. باقی هیچ است. فرمودند، فکری بکن، ببینیم چه می شود... بعد از ظهر شاهنشاه یک ساعتی گردش تشریف بردند» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۴۱۷ - ۴۱۶. ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۶).

50 - «فرمودند راستی به تو خبر خوش بدهم که تصمیم گرفتم [به] مهمانی های خواهرهای خودم نروم. به علاوه تصمیم گرفتم تمام این گه گندهایی که این جا هم دعوت می شدند، دیگر دعوت نشوند. جز مشغله و دردسر برای من چیزی نداشتند. پدر سوخته ها با من بلوت یا بریج بازی می کنند و در فاصله انداختن هر ورق یک تقاضایی از من دارند. یا در منزل خواهرها یک عده لاشخور پدر سوخته جز تقاضا دیگر چیزی ندارند. دیشب تصمیم خودم را به علیا حضرت گفتم، بسیار ناراحت شدند. عرض کردم من مکرر این مطلب را به عرض خاکپای مبارک رسانده بودم، توجه نمی فرمودید. هر وقت در نوشهر یا کیش شرفیاب می شدم و این بی تربیتها را می دیدم، خونم به جوش می آمد. آیا معنی دارد جایی که اعلیحضرت همایونی ناهار میل می فرمایند، کلفت فلان زنکه پدر سوخته که خودش را دوست علیا حضرت قلمداد می کند، لچک به سر

بباید کنار ایوان بنشیند و بچه شیر خواره ای را در بغل بگیرد و آن بچه دائماً عر بزند؟ آخر این مقام شامخ سلطنت را باید همین طور حفظ کرد؟ فرمودند، محض خاطر شهبانو چیزی نمی گفتم، ولی دیگر احساس می کنم که قابل تحمل نیست و به این جهت موقوف شد. عرض کردم، تبریک عرض می کنم و باید این کار، چنان که مکرر عرض کرده بودم، از ده سال پیش که شروع شده بود، موقوف می شد» (همان، صص ۴۷۷-۴۷۶. ۱۸ خرداد ۵۶).

51 - «فرمودند، ترتیبی بده که هر [ویکنند] به یک گوشه کشور برویم. وقتی که به شمال می رویم، بعد از ظهرها به هر حال با هلیکوپتر از منزل خارج خواهیم شد، یا به ولایت گردی یا به گردش. عرض کردم بسیار بسیار خوب است. فرمودند، آن جا هم علیا حضرت می توانند دوستان خودشان را در غیر محل توقف من ببینند» (همان، صص ۴۸۱. ۲۱ خرداد ۵۶).

52 - «شهبانو از بعضی عملیات خواهران و بستگان شاهنشاه ناراضی است، که میباید به سلطنت ولیعهد صدمه بزند. خودشان هم جرئت مذاکره با شاه را ندارند. فرمودند تو با شاه صحبت کن. بعضی قسمتها را درست می فرمایند، اما نسبت به [خویشاوند] خودشان فراموشی دارند که ایشان هم از اسم شاهنشاه و شهبانو سوء استفاده زیاد می کنند. این مطلب را من گوشه دادم و عرض کردم که به هر صورت همه اینها بد است. با انصاف تمام تصدیق کردند. ولی فرمودند، "این مطالب را تو به شاه عرض کن. زیرا من اگر صحبت بکنم، خودم ناراحت می شوم و شاهنشاه را هم ناراحت می کنم." ... من مجموعاً شهبانو را نسبت به آینده نگران دیدم. حق هم دارد. فرزند دلیند و نور چشم او باید در آینده شاه بشود و هر عملی بر ضرر رژیم بر ضرر اوست. من هم مکرر به ایشان عرض کرده ام، با آن که معتقدم سلطنت در ایران با توجه به سنن ملی که ما داریم هنوز لااقل دویست سیصد سال دیگر طرف احتیاج مبرم کشور است، ولی حقیقت این است که سلطنت در دنیا رنگی ندارد. آن هم سلطنت موروثی! یعنی خلاف عقل و منطق است. به چه مناسبت فرزند بزرگ شاه باید مالک جان و مال مردم باشد؟ مگر آن که شاه سلطنت بکند نه حکومت. آن هم در ایران ممکن نیست، یعنی به محض آن که شاه به سلطنت کردن قانع شد، فاتحه خودش را خوانده است. مثل احمد شاه قاجار و امثالهم. و واقعاً مردم هم رشد آن را ندارند که قابل حکومت دموکراسی باشند. به قول شاهنشاه، اگر قرار باشد در ایران حکومت دموکراسی واقعی برقرار گردد، ۲۷ میلیون جمعیت ایران، ۲۷ میلیون رای مختلف یک دیگر می دهند. این امر را من وقتی رئیس دانشگاه پهلوی بودم و در مرکز انتلکتوئل ایران بودم به تجربه دریافتم. پس راه چاره ایران، چنان که حالا اتفاق افتاده است، داشتن پادشاهی باهوش، مدیر، روشن بین، عاقل، با انصاف و عادل است. خوشبختانه اکنون این سعادت را داریم، ولی این کار را خداوند تضمین نکرده است. پس ملت ایران حق دارد نگران باشد و شهبانو نیز به همچنین.» (خاطرات علم، جلد دوم، صص ۴۳-۴۲. ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۹).

53 - جلد اول، صص ۲۱۱. ۱۸ خرداد ۱۳۴۸.

54 - جلد اول، صص ۲۹۸. ۶ آذر ۱۳۴۸.

55 - جلد سوم، صص ۸۵. ۱۹ خرداد ۱۳۵۲.

56 - جلد سوم، صص ۲۳۸. ۲۹ مهر ۱۳۵۲.

57 - جلد پنجم، صص ۱۷۲. ۲۹ تیر ۱۳۵۴.

58 - جلد هفتم، صص ۹۱-۹۰. ۱۶ تیر ۱۳۴۶.

59 - جلد دوم، ص ۱۱۹. ۱۰ آذر ۱۳۴۹.

60 - جلد دوم، ص ۲۸۷. ۳۰ شهریور ۱۳۵۱.

61 - جلد پنجم، ص ۳۴۳. ۲۰ آبان ۱۳۵۴.

62 - جلد دوم، ص ۳۵۸. ۲۲ آذر ۱۳۵۱.

63 - جلد سوم، صص ۱۱۱-۱۱۰. ۲۳ تیر ۱۳۵۲.

64 - "فرمودند، این درویش خانم، می دانی بهترین سرویس غذاخوری مرا برده است؟ به جا نیاوردم. فرمودند، فریده خانم، مادر شهبانو، بهترین سرویس غذاخوری که داشته ام به خانه خودش برده است. عرض کردم به اجازه چه کسی؟ فرمودند، نمی دانم (خیلی با عصبانیت). عرض کردم، عصبانیت ندارد، از نو سفارش می دهیم. فرمودند آن شرکت در دانمارک به کلی برچیده شده [است]. بعد فرمودند، من حرفی ندارم کسی صاف و صریح زیادت طلبی بکند و از انسان همه چیز بخواهد. ولی ادعای درویشی و این حرکات با هم جور در نمی آید. فرمودند، خواهرم اشرف هم متأسفانه همین طور است" (خاطرات علم، جلد سوم، صص ۱۸۸-۱۸۷. ۷ مهر ۱۳۵۲).

65 - جلد سوم، ص ۲۱۷. ۲۰ مهر ۱۳۵۲.

66 - «عرض کردم فریده خانم (مادر زن) می خواهند شیراز بروند. من گفتم در باغ ارم منزل نکنند، به کاخ استانداری تشریف ببرند. نمی دانم خوب گفتم یا نه؟ فرمودند بسیار خوب گفتم. کاخ ارم فعلاً کاخ سلطنتی است. هر کسی نمی تواند برود منزل کند. اما قطعاً ایشان خوششان نخواهند آمد. عرض کردم چاره نیست. فرمودند این درویشی ساختگی پس برای چیست؟ از یک طرف می گویند ما درویش هستیم، با فقرا می جوشیم، چیزی نمی خواهیم، از طرف دیگر دائماً اضافه حقوق و کاخ و منزل مازندران و منزل پاریس می خواهند، منتها با بی اعتنایی! این تظاهرات برای چیست؟ برای کی تظاهر می کنند؟ که را می خواهند گول بزنند، مرا یا مردم را؟ در صورتی که طبیعی آن است که ایشان همه چیز داشته باشند، این اداها را برای چه؟ عرض کردم واقعاً هیچ معنی ندارد. اصولاً دستگاه سلطنت با درویش و درویشی، از اول خلقت فلسفه های مختلف زندگی، دو چیز جدا و متفاوت بوده است.» (خاطرات علم، جلد چهارم، صص ۷۱-۷۰. ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۳).

67 - «بعد از ظهر به شاهنشاه عرض کردم سرکار فریده خانم، گرچه بر زبان نمی آورند، ولی استدعای همان نشان با حمایل را از پیشگاه مبارک دارند. من خودم را به خربت زدم و گفتم شما که عالیترین آن را دارید، یعنی عالیترین هفت پیکر که حمایل قشنگی هم دارد، باز هم گفتند نه همان حمایل دار را می خواهم! نمی خواهند بر زبان بیاورند ولی منظور نشان خورشید است که متعلق به خانواده سلطنت می باشد. فرمودند، عجب! به درویش خانم بگویند این حرفها که مغایر ادعای درویشی است! عرض کردم به هر صورت مرحمت فرمایید. فرمودند، نمی شود.» (خاطرات علم، جلد چهارم، صص ۱۹۵-۱۹۴. ۲۶ شهریور ۱۳۵۳).

68 - جلد پنجم، ص ۴۳. ۲۶ فروردین ۱۳۵۴.

69 - جلد پنجم، صص ۴۴-۴۳. ۲۶ فروردین ۱۳۵۴.

70 - «سرکار فریده خانم باز هم تقاضای یک اتومبیل مرسدس بنز بزرگ و عالی دیگر کرده بودند که البته دربار برای ایشان (اضافه بر سه اتومبیل عالی که دارند) بخرد. به عرض رساندم. با کنایه فرمودند، البته بخريد، درویشی که بیشتر از این نمی شود! از این که سرکار فریده خانم به ظاهر خود را درویش وانمود می کنند که به چیزی اعتنا ندارد، شاهنشاه کلافه هستند» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۱۲۲. ۲۰ خرداد ۱۳۵۴).

71 - جلد پنجم، صص ۱۴۱-۱۴۰. ۳ تیر ۱۳۵۴.

72 - جلد پنجم، ص ۱۹۶. اول شهریور ۱۳۵۴.

73 - جلد پنجم، ص ۲۷۸. ۱۷ مهر ۱۳۵۴.

74 - جلد پنجم، ص ۴۸۰. ص ۱۰ اسفند ۱۳۵۴.

75 - جلد پنجم، ص ۵۰۰. ۲۴ اسفند ۱۳۵۴.

76 - جلد پنجم، ص ۳۰. ۱۵ فروردین ۱۳۵۵.

77 - جلد ششم، ص ۲۵۷. ۳۰ شهریور ۱۳۵۵.

78 - جلد ششم، ص ۳۰۸. ۶ آبان ۱۳۵۵.

79 - گزارش حسین علاء به شاه، ۲ شهریور ۱۳۳۲، تاریخ معاصر ایران، جلد ۱، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۶، صص ۱۳۶-۱۳۴.

80 - پرویز ثابتی، *در دامگاه حادثه*، صص ۷۷۳-۷۷۲.

81 - «نسبت به امور والاحضرت شاهدخت اشرف دستور سختگیری شدید صادر فرمودند. یقین دارم والاحضرت سخت بر خواهند آشفت. اگر خودکشی نکند خوب است. چون اخیراً هم کسالت عصبی پیدا کرده اند. وحشت دارم، ولی چاره نیست. بیچاره شاه می فرمودند، این خواهر و برادرهای من همه هر کدام یک نقص دارند.» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۳۹۱. ۲ آبان ۱۳۴۷).

82 - «رابطه شاه با زندگی خصوصی خواهر دیگرش اشرف پیچیده تر بود. بی اعتنایی شاه به زندگی این خواهرش را می توان از سویی نشان احترام او به عرصه خصوصی اشرف دانست و از سویی دیگر آن را می توان شاهدهی بر بی توجهی او به پیامدهای سیاسی درگیری های مالی خاندانش دانست. اشرف به مردبارگی شهرت داشت و گرچه گهگاه شاه در خلوت، دست کم به روایت علم، سلوک اشرف را به نقد و نیشخند می گرفت، اما تلاشی در محدود کردن این زندگی انجام نمی داد. در عین حال،، وقتی اشرف می خواست دولت ایران مبالغی [۲۰ میلیون دلار] در اختیارش بگذارد تا به مدد آن شاید بتواند به ریاست مجمع عمومی سازمان ملل برگزیده شود، شاه یکسره با این پیشنهاد مخالفت کرد. ولی در عین حال شواهدی فراوان حکایت از آن دارند که اشرف و یکی از فرزندان در معاملات اقتصادی فراوانی شرکت می کردند و ابعاد و انواع این مشارکت به مسأله ای سیاسی برای شاه و رژیمش بدل شده بود. ولی شاه حاضر نبود محدودیت ها و قواعدی جدی برای این نوع فعالیت های خاندان سلطنتی و حتی خویشاوندان ملکه [فرح

پهلوی] تعیین کند. تنها وقتی حاضر به تدوین چنین قواعدی شد که کار از کار گذشته بود [و انقلاب شد]» (عباس میلانی، *نگاهی به شاه*، ص ۴۲۲).

83 - «بعد از ظهر... شاهنشاه تلفنی فرمودند، "این چه مزخرفاتیست که خواهرم درباره حقوق زن و تغییر قوانین اسلام درباره ارث و غیره گفته است؟ چرا اینها نفهمیده، می خواهند کشور را به هم بریزند؟" عرض کردم، "از خودتان سؤال بفرمایید. وقتی شاهنشاه به طور متفرق به این یکی [و] آن یکی دستورات می فرماید، آنها هم عمل می کنند و کنترل کار از دست خارج می شود. بعد از من مسؤلیت می خواهید."» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۴۷. ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۷).

84 - جلد دوم، ص ۸۳. ۲۹ مرداد ۱۳۴۹.

85 - جلد دوم، ص ۱۰۱. ۲۵ شهریور ۱۳۴۹.

86 - عباس میلانی، *معمای هویدا*، صص ۳۲۵-۳۲۴.

87 - عباس میلانی، *معمای هویدا*، ص ۳۲۵.

88 - جلد دوم، صص ۱۱۴-۱۱۳. ۲ آذر ۱۳۴۹.

89 - جلد دوم، ص ۱۹۴. ۲ فروردین ۱۳۴۹.

90 - جلد دوم، ص ۱۹۶. ۱۶ فروردین ۱۳۵۱.

91 - «سر شام هم در کاخ و الاحضرت اشرف رفتم. مهاجه عجیبی با و الاحضرت کردم. ایشان چون اخیراً در سازمانهای بین المللی شرکت می فرمایند، خیال می کنند ماها هیچ نمی فهمیم- البته این را ما قبول داریم! لکن مضحک این است که ایشان می فرمایند، کشور رو به نیستی می رود، مختصر آبرویی هم که من برای کشور درست می کنم، شما بر باد می دهید. خیلی عجیب است. اگر آبروی شاه بر باد می رود، محض خاطر شماهاست. من دیگر تحمل نکردم و سخت به ایشان که واقعاً علاقه قلبی هم دارم، حمله کردم. شاهنشاه خیلی خندیدند و بعد که و الاحضرت دیدند با دیوانه ای طرف شده اند و اتفاقاً دارد دیوانه درست هم می گوید، خودشان را به خنده زدند و گفتند، علم امشب مست شده. در صورتی که من فقط یک گیلان شراب قرمز خورده بودم. یاللعجب از این زرنگی خانمها!» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۲۳۷. ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۱).

92 - جلد دوم، ص ۲۳۸. ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۱.

93 - «و الاحضرت اشرف به من تلفن فرمودند که آخر این نشان لژیون دونور درجه یک من که قرار بود پمپیدو بدهد چه شد؟ عرض کردم، قربان خجالت دارد آدم از پمپیدو چیزی بخواهد. نشان فرانسه بر شما چه اضافه می کند؟ چرا خودتان را کوچک می کنید؟ فوری به شاهنشاه تلفنی عرض کردم که این طور جواب دادم. فرمودند، بسیار خوب جواب دادی.» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۲۳. ۳۰ فروردین ۱۳۵۲).

94 - جلد سوم، ص ۱۴۹-۱۴۸. ۱۰ شهریور ۱۳۵۲.

95 - جلد سوم، ص ۱۶۳. ۲۱ شهریور ۱۳۵۲.

96 - جلد سوم، ص ۱۷۱. ۲۷ شهریور ۱۳۵۲.

97 - جلد سوم، ص ۱۸۸-۱۸۷. ۷ مهر ۱۳۵۲.

98 - جلد چهارم، ص ۶۷. ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۳.

99 - جلد چهارم، ص ۸۳. اول خرداد ۱۳۵۳.

100 - «در مورد والاحضرت اشرف که باز تقاضاهایی برای انجام کارهایی فرموده بودند، فرمودند آخر اگر شما احتیاج به این کارها دارید، چرا آن همه ثروت را وقف می کنید، یا می خواهید بکنید؟ از قدیم گفته اند چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. خیر، ابدأً من موافقت نمی کنم. چه اصراری است که آدم به این مزخرفات گوش بدهد. تمام کار بی ربط و بدون منطق و فقط از روی هوی و هوس. شهرام هم برای معامله به ژاپن رفته، گفته من خواهرزاده شاه ایران هستم. من گفتم غلط کرده، از هیچ کس نمایندگی ندارد، فقط نماینده خودش می باشد(خیلی با عصبانیت).»(خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۱۱۷. ۲۲ خرداد ۱۳۵۳).

101 - «والاحضرت اشرف در یک معامله زمین شرکت کرده اند که ناباب و ناپاک از آب درآمده باعث کدورت خاطر شاه شده. فرمودند به خواهرم بگو شما چه لزومی دارد از یک طرف در کارهای کثیف شرکت بکنید و از طرف دیگر بنیاد اشرف پهلوی درست کنید؟ آخر این چه حرکاتی است که می کنید؟ بر فرض بنیاد اشرف درست کردید، مردم نخواهند پرسید که شما فلان مبلغ را از کجا آورده اید؟ چرا این قدر مرا ناراحت می کنید؟ من که همه چیزم را وقف بر کشور کرده ام. به هر صورت این معامله باید لغو و اقاله شود، هر قدر برای شما ضرر داشته باشد. من که نمی توانم بگویم جلوی کثافتکاری دیگران را می گیرم ولی خواهرم هر...می تواند بخورد.»(خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۲۱۱. ۱۸ مهر ۱۳۵۳).

102 - «عریضه ای از والاحضرت اشرف رسیده بود، تقدیم کردم. خواندند، پاره کردند. اول عصبانی شدند. بعد خندیدند. فرمودند، به خواهرم بنویس شما که تمام اموال خودتان را خیال داشتید وقف کنید، پس چه طور حالا این قدر پول دوست شده اید و وساطت این همه معامله را می کنید و می گویند که اساس همه کارها پول است و من می خواهم پولدار شوم؟»(جلد چهارم، ص ۲۷۴. ۱۹ آذر ۱۳۵۳).

103 - جلد چهارم، ص ۲۶۴. ۱۱ آذر ۱۳۵۳.

104 - «عرض کردم والاحضرت اشرف استدعای شرفیابی دارند. عریض زیادی دارند منجمله این که ایران این همه در دنیا به رژیم میلیتر و اتوریتر معروف شده، شاهنشاه برای بعضی امور منجمله کنترل جمعیت توسط ایشان ۴۰ میلیون دلاری در اختیار سازمان ملل قرار دهد که این جنبه انسانی هم رعایت شده باشد. شاهنشاه خندیدند، فرمودند خوب دیگر چه می خواهند؟ ما که ۲ ماه قبل گفتیم ۲ میلیون دلار برای سال زن به ایشان بدهند. عرض کردم والاحضرت می خواهند کم کم انشاء الله دبیرکل سازمان ملل بشوند و دارند زمینه فراهم می کنند و شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند. ماشاء الله به این روشن بینی!»(خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۲۹۹. ۸ دی ۱۳۵۳).

105 - «والاحضرت اشرف عریضه [ای] عرض کرده اند. ملاحظه فرمودند. فرمودند، مگر دیوانه شده اید که می خواهید منزل چهار میلیون دلاری در نیویورک بخرید؟ از یک طرف می گویند پول ندارم و از من پول می خواهید و به این در و آن در می زنید، از طرف دیگر می خواهید منزلی بخرید و هیاهو در این آمریکای



پر غوغا برپا کنید؟ این چه طرز فکری است؟ فرمودند، فوری تلفن کن» (جلد پنجم، ص ۴۳۳، ۱۸ بهمن ۱۳۵۴).

<https://www.mansionglobal.com/articles/an-eight-story-manhattan-mansion-with-a-history-of-famous-residents-77884>

106 - «والاحضرت اشرف اجازه خواسته اند روز دوم فروردین بنیاد خیریه خودشان را اعلام بکنند. شاهنشاه قاه قاه خندیدند. فرمودند، آخر به خواهرم بگو یک طرف بنیاد خیریه اعلام می کنی، یک طرف مثل دیوانه ها عقب پول هستی. از یک طرف نطقهای آتشین در دفاع از حقوق بشر می کنی، از طرف دیگر برای منافع خودت، اگر باشد، پدر مردم را می خواهی در بیاوری (فرمودند، البته اگر من بگذارم). فرمودند، بسیار خوب مانع ندارد، اعلام کند. ولی بدانند که مردم ایران گول نمی خورند. چرا همگی به او بدبین و به شمس خوش بین هستند؟ چون شمس هیچ از این تظاهرات بی ربط ندارد. همان است که هست» (جلد پنجم، ص ۴۴۱، ۲۴ بهمن ۵۴).

107 - «والاحضرت اشرف در تمیشان [در ۵ کیلومتری شهر نور مازندران در کنار دریای خزر] باغ یک میلیون متری گرفته اند، همچو باغی برای کاخ لازم بود. فرمودند، می خواهم زمین چه کنم؟ یک طرف دریا و یک طرف کوه را که می بینم. ماشاء الله به این عظمت و بی اعتنایی به مال» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۳۵۲-۳۵۱، ۲۲ آذر ۱۳۵۵).

108 - جلد ششم، ص ۳۷۷، ۷ دی ۱۳۵۵.

109 - «عرض کردم، والاحضرت شاهدخت اشرف دیشب امر مبارک را به من ابلاغ فرمودند که به دولت بنویسم سالیانه ۲۰ میلیون تومان برای مخارج دفتری و غیره ایشان داده شود. تأملی کرده، بعد سؤال فرمودند، برای چه این مبلغ را می خواهند؟ آیا مخارج مسافرتیهای رسمی ایشان هم جزء آن است؟ عرض کردم، تحقیق می کنم. مدتی شاهنشاه درد دل کردند که اینها جز خودشان، به من و به هیچ کس و به هیچ چیز نمی اندیشند. او که می خواهد ۲۰ میلیون تومان سالیانه از دولت بگیرد، چرا اموال خودش را برای تظاهر وقف می کند؟ این چه حرکاتی است؟ بعد فرمودند، همه کس از من همه چیز می خواهد، مخصوصاً اقوام نزدیک و اگر یکی را ندهم، به نظر آنها دنیا خراب می شود. یکی آخر فکر مرا نمی کند که با این همه زحمتی که به من می دهند، اگر من از بین رفتم، دیگر اینها گهی نیستند. من جدا ناراحت و از سؤال خودم پشیمان شدم. عرض کردم، شاهنشاه، بزرگ هستید. به قول سعدی: هیچ کس نزند بر درخت بی بر سنگ. فرمودند، آخر اقوام و نزدیکان من که باید این فکر را بکنند» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۴۱۶، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۶).

110 - «عرض کردم، موضوع حقوق سالیانه والاحضرت اشرف را (۲۰ میلیون تومان) با نخست وزیر در میان گذاشتم و گفت چنین تفاهمی داریم. فرمودند که مخارج سفر ایشان هم جزء آن باشد. عرض کردم، والاحضرت که می فرمایند خیر، این فقط مخارج دفتری ایشان است. باز شاهنشاه عصبانی شدند و فرمودند کسی که چنین ادعاها و میل ها دارد که اموال خودش را وقف نمی کند. تازه چه وقفی؟ خیلی عصبانی، خیلی عصبانی. دیگر من مصلحت ندیدم ادامه بدهم» (جلد ششم، ص ۴۸۲، ۲۲ خرداد ۵۶).

111 - شرح واقعه را علم در طی دو روز نوشته است:

«عرض کردم، دیشب در باشگاه افسران، [ارتشبد فتح الله] مین باشیان فرمانده برکنار شده نیروی زمینی، از من وقت می خواست که امروز مرا ببیند. فرمودند، مانع ندارد. عرض کردم، ممکن است پیرسم تقصیرش چه بود؟ فرمودند، **مردکه احمق** به وزیر دارایی که مأمور کرده بودم حقوق سیویلها و افسران را مقایسه بکند، گفته است در این مورد که ارتش به کارمندان خود خرج سفر می دهد و آنها را برای معالجه به خارج می فرستد، زیاد حساب بکنند، زیرا این مبالغ چیزی نیست؛ **افسران که مثل والاحضرت اشرف خرج نمی کنند!** به این مردکه بگو، تو دیگر چه می گویی که ۲۰۰ هزار تومان باخت قمارت را من از جیب خودم داده ام. من واقعاً تعجب کردم [یکی از برنامه های شب نشینی شاه، خاندان سلطنتی و مهمانانشان قماربازی بود]. بعد سؤال فرمودند که در مورد برکناری او در باشگاه چه صحبت می شد؟ عرض کردم، بعضی می گفتند، به علت پر حرفی و حق او بود. بعضی می گفتند، به علت این که با آمریکاییها زیاد آمیزش داشت، برکنار شد. بعضی می گفتند، به علت قماربازی و تنبلی. بعضی می گفتند، به علت این که در اضافه کردن حقوق افسران پافشاری بی مورد می کرده، از کار برکنار شد. حالا من به او چه بگویم؟ فرمودند، **بگو مردکه، نه عقل داری و نه اختیار زیانت را داری! باز فرمودند، ولی افسر بی سوادى نبود، برای کار خودش مناسب بود.**» (خاطرات علم، جلد دوم، صص ۳۳۹-۳۳۸. ۲۷ آبان ۱۳۵۱).

«مین باشیان دیدم آمد. یک ساعت مهملات گفت. چیزی دستگیرم نشد. اصولاً مرد رقااص و آرتیستی است. برای من حکایت کرد که شاهنشاه او را احضار فرموده اند و به او گفته اند که **می دانستم رقااص و آرتیست هستی، ولی نمی دانستم این قدر بی عقل و نفهم هست!** هیچ وقت شاهنشاه به این شدت مطلبی ادا نمی فرمایند. قطعاً خیلی عصبانی بوده اند و از یک گزارش وزیر دارایی ممکن نیست این قدر برافروخته شوند، الا این که زمینه های دیگری داشته باشد. در خارک بودیم، در مورد حقوق افسران و سیویلها، سر شام خیلی بی ادبانه حرف زد. من همان وقت فهمیدم که شاه بر افروخته شدند، ولی به روی خود نیاوردند. فرمودند، آخر این همه امتیاز می دهیم که هر گروهیانی اگر ناخوش شد، به اروپا برود و معالجه شود، پس به کجا می رود؟ او در جواب عرض می کرد، [مگر] در سال چند گروهبان و افسر می فرستیم؟ اگر مخارج این عده را بر گروهبانیها و افسران تقسیم کنیم، به هر افسر ۱۹ ریال می رسد! شاهنشاه می فرمودند، منظور حصول اطمینان و امید در آنهاست، نه این که این کار را به ریال بسنجیم... او پافشاری می کرد که این طور نیست.» (جلد دوم، ص ۳۳۹. ۲۷ آبان ۵۱).

«جریان ملاقات با مین باشیان را عرض کردم... عرض کردم می گوید اگر من اسم والاحضرت اشرف را بردم، برای این است که معتقدم باید ایشان خرج بیشتر نکنند، نه این که می خواستم طعنه بزنم. فرمودند، دیگر این خرمگس است! دروغ می گوید. اینها خودشان را گم می کنند. باید حساب خودشان را بدانند. اصلاً مخارج سفر والاحضرت اشرف، چه ربطی به امور نظامی و کشوری دارد که تو مثال بیاوری؟ مگر آن که بخواهی پیش دیگران قمپز در کنی. من این آرتیستها و رقااصها را بهتر از تو می شناسم... دوباره باز گفت و گوی مردم را درباره برکناری مین باشیان از من سؤال فرمودند. عرض کردم، در همان زمینه های دیروز است، منجمه این که با آمریکاییها رفت و آمد زیاد داشته. فرمودند، این حرفها که دیگر درباره ما درست در نمی آید. که جرئت می کند با خارجی بند و بست کند؟ خوب حالا که او را برکنار کردیم، نمی گویند چه طور نتوانستند خارجها جلوی این کار را بگیرند؟ فرمودند، ارتشبد [فریدون] جم هم که رئیس ستاد بود، پارسال برکنارش کردیم، می گفتند با انگلیسیها رفت و آمد زیاد داشت، ولی البته درست نبود. به هر صورت او را هم به علت مزخرف گویی برکنار کردیم.» (جلد دوم، ص ۳۴۱. ۲۸ آبان ۵۱).

112 - «والاحضرت اشرف یکی از سرمایه داران بزرگ ایران بود و دائم به کنفرانس ها که می رفت باید ، هویدا چیزی که برای سفرش تعیین می کرد، ایشان می گفتند نخیر، کم است. ۲ میلیون تومان برای رفتن به کنفرانس و اینها کم است. دو میلیون تومان در آن زمان می شد چیزی حدود ۳۰۰ هزار دلار. و خیلی بیشتر می خواستند. تو خیلی چیزها نقش داشتند.»

رجوع شود به لینک:

<https://www.youtube.com/watch?v=KsIIWOM1eXA&feature=relmfu>

113 - «شهرام، پسر ارشد شاهدخت اشرف، در آن روزها به عنوان دلال و کار چاق کن شهره شهر بود. سازمان سیا معتقد بود، شهرام "در برخی زمینه ها، راه مادرش را دنبال می کند"، و در "تهران به عنوان کارچاقکن شهرت بدی پیدا کرده و در حدود ۲۰ شرکت مختلف صاحب سهم است... بی پرواترین و لابلای ترین عمل او فروش آثار ملی و عتیقه های مملکت بود." همین شهرام، به رغم این شهرت سوء، به اعتبار فرمان ویژه ای از سوی شاه، اجازه پیدا کرده بود که از نام خانوادگی پهلوی نیا استفاده کند. اما ناگهان ، پس از جلساتی در دفتر نخست وزیر که در آن فعالیت های شهرام موضوع بحث بود، شاه، بدون البته هیچ گونه محاکمه، و بدون اعلان رسمی قضیه، به شهرام حکم کرد که از فعالیت های اقتصادی خود دست بکشد و برای مدتی از ایران خارج شود. اما این ممنوعیت ها چندان دیر نپایید. طولی نکشید که اعضای خاندان سلطنت شاه را کتقاعد کرده بودند که برای گذران امور خود هم که شده، باید در فعالیت های اقتصادی مملکت شرکت کنند و حق دلالی بگیرند.» (عباس میلانی، معمای هویدا، صص ۳۴۷ - ۳۴۶).

114 - رجوع شود به لینک:

<https://www.youtube.com/watch?v=KsIIWOM1eXA&feature=relmfu>

115 - *زنان دربار به روایت اسناد ساواک، جلد ۴، شمس پهلوی، صص ۱۷۲ - ۱۷۱.*

116 - همان، صص ۱۷۴ - ۱۷۳.

117 - رجوع شود به لینک:

<https://la.curbed.com/2015/9/2/9924556/vineyard-beverly-hills-1-billion>

118 - «گزارش های متعددی از طریق سفارت آمریکا و انگلیس به خوبی ابعاد نارضایتی مردم در مورد فساد را نشان می داد. برای نمونه، در ۵ اکتبر ۱۹۷۸ (۱۳ مهر ۱۳۵۷) سفارت انگلیس در گزارشی خبر داد که از "منبعی که قاعدتاً به اقتضای موقعیتش از واقعیات خبرد دارد و در گذشته گزاره های همواره درست از آب درآمده شنیده که شاهدخت شمس و اشرف و خانواده هایشان حدود یک میلیارد و هشتصد میلیون دلار از ایران خارج کرده اند... این بیش و کم عین مبلغی است که به گفته مقامات بانکی سوئیس اخیراً از حساب های آن بانک ها سر درآورده است" وقتی شاه بالاخره بر آن شد که مسأله فساد و سوء استفاده

های مالی خاندان سلطنتی را به جد بگیرد، و چند ماه قبل از انقلاب با فرمانی جلوی این فعالیت ها را بگیرد، دیگر کار از کار گذشته بود.» (عباس میلانی، *نگاهی به شاه*، صص ۴۳۶-۴۳۵).

119 - «در ضمن کارهای جاری صورت حساب مخارج سفر یک هفته ای سرکار فریده خانم مادر علیاحضرت شهبانو به غنا بود در حدود پانصد هزار تومان. فرمودند، بسیار خوب بدهید، ولی این درویش خانم وقتی که تصمیم به این مخارج می گیرند، چرا درویش نیستند و چرا برای ما ناز می کنند؟ انسان یا یک چیزی می خواهد یا نمی خواهد. اگر می خواهد دیگر چرا دروغی بگوید نمی خواهیم، ولی شما باید بفهمید و به من بدهید؟ عرض کردم، به هر صورت سفرشان بی اثر هم نیست. خوب، بالاخره یک تبلیغاتی برای ایران است. فرمودند، چه تبلیغاتی؟ مگر ما حالا احتیاج به این کارها داریم؟ البته اثرش یک تفریح و تردماغی برای خودشان و اطرافیان ایشان است. شاهنشاه را خیلی عصبانی دیدم. ولی چیزی نگفتم. اما شاهنشاه به قدری آقا و انسان است که احساس کردند من در انتظار فرمایشات بیشتری هستم. فرمودند، ببین خواهر من، شمس، مثل یک پرنسس زندگی می کند. خوب هم زندگی می کند، حتی بیش از آن چه دارد نمایش می دهد. نه من ایرادی دارم و نه مردم. چون ظاهر و باطن همین است که هست. ولی خواهرم اشرف از یک طرف حرص می زند، از طرف دیگر وقف می کند. حرص زدن برای که؟ مرا ببین که با همه اینها ساخته ام. یعنی تا جایی که به کشور صدمه نمی زند، ساخته ام. چون عقیده دارم که بالاخره هر انسانی ضعف دارد و انسان دارای ضعف است (حتی خود من هم دارم). ولی دو چیز را نمی توانم تحمل کنم یکی این که حرکات آنها خدای نکرده به کشور صدمه بزند که در این صورت جلوی آن گرفته می شود و دیگر این که به دل چیزی بخواهند و به زبان چیز دیگری بگویند، فریده و خواهرم اشرف جزء این طبقه هستند. من واقعاً طوری تحت تأثیر فرمایشات شاه قرار گرفته بودم که بغض گلویم را گرفته بود که این مرد یکه و تنها دائماً باید زجر بکشد و فکر بکند. عرض کردم اگر خودتان نمی فرمودید خودتان هم نقاط ضعف دارید، من به پیامبری شاهنشاه ایمان می آوردم. باری شاهنشاه را مایل دیدم که باز هم حرف بزنیم. قدری صحبت خصوصیات و دخترها و این حرف ها را پیش کشیدم» (خاطرات علم، جلد پنجم، صص ۴۴-۴۳. ۲۶ فروردین ۱۳۵۴).

120 - «در کاخ والاحضرت شاهدخت شمس مهمانی برقرار بود. چون موزیسین آلمانی به نام کارل مونشینگر که رهبر ارکستر قابلی است، آمده و [قبل از اجرای برنامه در تالار رودکی، برنامه ای در کاخ والاحضرت اجرا می کند. به همین مناسبت ایشان مهمانی مجللی از اعلیحضرت همایونی کرده اند... بعد از شام قطعات کلاسیک عالی نواخته شد که واقعاً روح بخش بود. در مراجعت که حدود نصف شب بود و هنوز شاهنشاه میل داشتند در باغ قدم بزنند و من تنها حضورشان بودم، عرض کردم، این جریان مهمانی بسیار مجلل را مردم خواهند دانست و [همچنین] جریان وقف والاحضرت اشرف را هم که من به تفصیل با سنگ تمام بیان کردم، مردم خواهند دانست و دانسته اند. ولی نمی دانم چه سری است ک هبا وصف این اگر فردا مراجعه به آراء عمومی برای محبوبیت این دو والاحضرت بکنیم، یقین دارم والاحضرت شمس جلو خواهند افتاد. شاهنشاه خندیدند و فرمودند، متأسفانه فکر می کنم همین طور است.» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۵۱-۵۰. ۲۷ فروردین ۱۳۵۵).

121 - «فرمودند من امتحان کرده ام، هر وقت خواهرم شمس به مسافرت می رود، حال مادرم دگرگون می شود. این علاقه عجیبی است که به این دختر دارد. عرض کردم، حق این است والاحضرت شمس کمتر [به خارج] تشریف ببرند (حالا آمریکا هستند). به خصوص که در خارج هم لذتی نمی برند و زندگی این جا را می کنند. فرمودند، خوب این هم یک نوع هوس است یا دیوانگی که انسان با ده تا سگ و بیست تا گربه (همراهان) برود به آمریکا. ولی شاهنشاه آن قدر آقا و با انصاف است. فرمودند، ما این قدر دختر عوض می کنیم، دیوانگی نیست؟ آن هم یک نوع آن است» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۵۳۱. ۱۸ تیر ۱۳۵۶).

122 - «یکی از دوستان مرا نخست وزیر خواسته بود که در خصوص دارایی مرحوم ارتشید خاتمی اگر مطلبی می داند، به ایشان بگوید» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۳۱۳. ۳۰ مهر ۱۳۵۴).

«قدری راجع به ثروت ارتشید [محمد] خاتمی مذاکره شد. ارقامی که در نظر مبارک بود، به نظر من مبالغه آمیز به عرض رسیده بود، حدود ۱۰۰ میلیون دلار. ولی معمولاً شاهنشاه بدون مطالعه و تعمق چیزی نمی فرمایند. ولی اعتقاد داشتند اگر مدرکی به دست بیاید، باید به نفع دولت ضبط بشود. ماشاء الله به این بزرگی و عظمت روح این مرد و علاقه [ای] که به کشور دارد که حاضر است خواهرش (زن خاتمی) را فدای منافع کشور کند» (جلد پنجم، ص ۳۷۷. ۲۱ دی ۱۳۵۴).

«در خصوص امور داخلی هم باز نسبت به ثروت مرحوم ارتشید خاتمی فرمانده سابق نیروی هوایی و سوء استفاده های نیروی دریایی مذاکره شد» (جلد پنجم، ص ۳۸۳. ۲۲ دی ۵۴).

123 - «والاحضرت شاهدخت فاطمه، خواهر اعلیحضرت، استدعا کرده بودند که یک جت بوئینگ ۷۰۷ ارتشی، ایشان و سرکار فریده دیبا [مادر شهبانو] را با هفتاد هشتاد نفر خانم به مشهد ببرد که در غبارروبی ضریح مطهر شرکت بکنند. من می دانستم که مورد موافقت قرار نمی گیرد، به این جهت هرچه ایشان در بیرجند اصرار کردند، به عرض نرساندم. دوباره دیشب تلفن کردند و من ناچار امروز به عرض رساندم. آن قدر شاهنشاه عصبانی شدند که من کمتر چنین چیزی دیده بودم. از بس عصبانی شدند جمله ای فرمودند که من ناچار برای این که روشن کنم چه اندازه شاهنشاه به مسائل ارتشی علاقمند هستند این جا می گزارم و از خودم هم خجل هستم که آن را می نویسم. فرمودند، مگر هواپیماهای ارتش بی کار هستند که باید... های بازنشسته را برای استغفار به مشهد ببرند؟ و آن قدر عصبانی شدند که نه من برای دو سه دقیقه توانستم عرض بکنم و نه شاهنشاه توانستند چیزی بفرمایند. من بی نهایت از گفته خود پشیمان شدم» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۳۰۰. ۲۷ مهر ۱۳۵۵).

124 - «هنگام مرخصی فرمودند، این اتومبیل قشنگ رنج روور جلوی کاخ من امروز مال کی بود؟ عرض کردم مال والاحضرت شهنواز است که می خواهند با علیا حضرت اسکی تشریف ببرند. فرمودند عجب! این آقای هیپی (یعنی دامادشان جهانبانی) که پای خودشان را از پله اتوموبیلهای درجه یک دنیا پایین نمی گذارند، جیب شان رنج روور است و اتومبیل سواری ایشان رولزرویس و لامبورگینی! (با عصبانیت)» (خاطرات علم، جلد سوم، صص ۳۴۲-۳۴۱. ۲۹ آذر ۱۳۵۲).

125 - «پولهایی هم والاحضرت شهنواز خواسته اند، برای تعمیر منزل و سایر احتیاجات خودشان، در حدود سه میلیون تومان مرحمت کردند» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۱۳۷. ۱۷ تیر ۱۳۵۳).

126 - «عرض کردم برای جشن اول مهر دانشگاه [تهران] که شاهنشاه تشریف ندارید، از والاحضرتها کدام یک بروند؟... فرمودند، شهنواز برود.» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۱۸۱. ۱۴ شهریور ۱۳۵۳).

«عرض کردم دیشب سر شام والاحضرت شهنار به من فرمودند که اول مهر به جای شاهنشاه نمی توانم بروم، چون ناچارم برای معالجه دندانم به اروپا بروم. فرمودند آری به من هم گفت... حالا بگو به جای ایشان شمس برود.» (جلد چهارم، ص ۱۸۶. ۱۷ شهریور ۱۳۵۳).

127 - «والاحضرت شهناز هفت میلیون تومان قرض می خواهند که قسط کارخانه موتورسیکلت سازی شوهرشان را بدهند... به علاوه اتومبیل سواری ایشان هم باید رولزرویس یا لامبورگینی باشد. باید این مطلب را هم به عرض برسانم و پولی برای ایشان راه بیندازیم» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۲۲۴. ۱۸ شهریور ۱۳۵۴).

128 - «عرض کردم والاحضرت شهناز، ضمن فرمایشات مختلف که به من امر فرمودند، ۱۰ میلیون تومان هم اضافه برداشت از بانک عمران می خواهند. فرمودند، فقط ده میلیون؟ (با خنده). عرض کردم، بلی. فرمودند، تعجب است این بچه چه قدر تحت تأثیر این مردکه الدنگ شوهرش می باشد. این آقا پسر هیپی چه طور یک دفعه پول پرست شد؟ عرض کردم آن هیپی گری برای وصول به این هدف بود، یعنی اول جلب قلب والاحضرت تا از آن راه به این نتیجه برسد. فرمودند، صحیح است. عرض کردم ولی به هر حال کارهای خلاف قاعده نکنند، ما حرفی نداریم، با هم خوش باشند، چه بهتر. فرمودند، درست است» (جلد پنجم، ص ۴۹۳. ۱۶ اسفند ۵۴).

129 - «عرض کردم، والاحضرت شهناز زمینهایی را که قصد خرید در طرشت داشتند، به کلی دعوایی و غیر قابل معامله است و مصلحت نیست بخرند. فرمودند، البته می دانستم این طور است. این پسر، شوهرش، هر چه اراده کند بر این دختر تحمیل می کند. جلوی این کار را بگیر. عرض کردم، گویا برای محل فروش موتور سیکلت هوندا که راه انداخته اند مرکزی لازم دارند، اگر اجازه فرمایید از زمینهایی که غلام و دکتر [علینقی] کنی داریم مقداری جزویشان تقدیم کنم. فرمودند، نه، چه علت دارد شما زمین خودتان را به دخترم بدهید؟ ماشاء الله از این بزرگی و وسعت نظر. عرض کردم، عربها می گویند: العبد به ما فی یده کان لمولای [هرچه بنده دارد، از آن سرور اوست]. به علاوه من جانم در اختیار شاهنشاه است، چه رسد به چند هزار متر زمین یا تمام مایملک من. تمام متعلق به شماست، حال چه لزوم دارد دختر شاهنشاه ناراحتی داشته باشند، اجازه مرحمت فرمایید این کار را بکنم. فرمودند، می خواهی بکن، ولی لزومی نمی بینم» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۴۳-۴۲. ۲۳ فروردین ۱۳۵۵).

130 - «بعد راجع به والاحضرت شهناز عرایضی کردم که پول زیاد می خواهند. به شوهر ایشان خیلی فحش دادند. فرمودند، تمام تقصیر این پسره کونی است» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۴۶۰. ۱۱ خرداد ۱۳۵۶).

131 - **نگاهی به شاه، ص ۲۹۵**

132 - «گزارشی در خصوص پرداخت اثاثیه خانه های والاحضرتها- عبدالرضا و غلامرضا- و امیر هوشنگ دولو تقدیم کردم- در حدود پنج میلیون تومان [۷۵۰ هزار دلار آن زمان. ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار امروز] - که بیشتر آن برای دولو بود. فرمودند از محل [باقیمانده بودجه] جشنها [۲۵۰۰ ساله] بپردازید. عرض کردم، همین خیال را داشتم. فقط اجازه می خواستم. فرمودند، بسیار خوب بدهید، ولی اگر علیا حضرت شهبانو می دانستند، سر تو را می بریدند. عرض کردم چرا؟ فرمودند، آخر ایشان این مسائل را قبول نمی کنند و این بحث ریخت و پاشها را نمی پذیرند، مگر آن که مربوط به اطرافیان خودشان باشد؛ آن وقت عیبی ندارد. مقداری خندیدند. عرض کردم به هر صورت پولی موجود داریم و با علم به این که پول ماست و در دست ماست، اعلیحضرت همایونی به برادر و نوکرتان چیزی می بخشید. گمان نمی کنم کار ناصحیحی انجام شده باشد. البته ممکن است گفته بشود اسراف است، آن هم قطره در دریاست. بعد هم مسئولیت آن با من است. فرمودند، من حیث حرف گفتم والا اصولاً این مسائل مطرح نیست. بعد

مرخص شده، به فرودگان رفته که علیا حضرت شهبانو برای معالجه دندان خیال دارند چند روزی تشریف ببرند به زوربخ.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۳۴۵. ۴ آذر ۱۳۵۱).

133 - «[روزا] دختر والاحضرت احمد رضا [برادر ناتنی شاه از ملکه عصمت دولتشاهی] می خواست عروسی کند. عرض کردم از زن سابق ایشان [سیمین بهرامی] است و چیزی ندارد. فرمودند ۱۰۰ هزار دلار برایش حواله کن (در آمریکا است). عمر بدهد به شاهنشاه من، دریا دل است.» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۴۹۲. ۲۹ خرداد ۱۳۵۶).

134 - جلد سوم، ص ۲۱۷. ۲۰ مهر ۱۳۵۲.

135 - «اجازه گرفتم اتومبیلی به والاحضرت همایونی تقدیم کنم به مناسبت تولد معظم له که فرداست. اجازه فرمودند.» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۲۲۹. ۸ آبان ۱۳۵۳).

136 - «امروز مصادف با سالگرد میلاد مسعود والاحضرت همایون ولایتعهد بود که ۱۵ سالگی را پشت سر می گذارند و به اصطلاح شرعی کبیر می شوند. در تهران متأسفانه تشریفاتی برای این کار ترتیب نداده بودیم و به نظر من صحیح نبود. حضور شاهنشاه و شهبانو عرض کردم. فرمودند باشد برای سال آینده. باری حضور والاحضرت با تلفن عرض تبریک کردم. والاحضرت از تفنگی که حضورشان به همین مناسبت تقدیم کرده بودم، تشکر فرمودند. خدا این پسر را حفظ کند. به نظر من پادشاه بزرگی خواهد شد.» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۳۲۲. ۹ آبان ۱۳۵۴).

137 - «عرض کردم، پریروز در نوشهر صحبت از صرفه جویی شد. بعد غلام به این فکر افتادم که امسال برای تولد والاحضرت همایونی یک عدد رولزرویس تقدیم می کنم، نکند احیانا علیا حضرت شهبانو بفرمایند والاحضرت را به اسراف و تبذیر آشنا می کنم، لازم نیست. آن وقت آبرویی پیش نوکرها برای غلام باقی نمی ماند. این است که از حالا خاطر مبارک را آگاه می کنم و جسارتا اجازه می خواهم. فرمودند، این یک مطلب خصوصی است، به کسی چه ربطی دارد؟ عرض کردم، زیر سایه اعلیحضرت همایونی خیلی پول دارم. پارسال امر فرمودید ۵۰ میلیون تومان [بیش از ۷ و نیم میلیون دلار] زمین به دولت فروختم. وقتی پول دارم نمی توانم خودم را به گدایی و ننه من غریبم که معمول به ایران است، بزنم. گو این که در این دوره شکوفایی کشور، این پولی نیست، ولی بالاخره یک چیزی هست. وقتی این پول را دارم، آن وقت مثلا یک تفنگ بادی به ولیعهد تقدیم کنم که به مردم حالی کنم بی پولم؟ من مطلقا اهل این جور حقه بازیها نیستم. من زیر بار سایه اعلیحضرت همایونی اتومبیل بزرگ سوار می شوم، باغ بزرگ دارم و زندگی عالی دارم. چرا اتومبیل کوچک سوار بشوم و مردم را گول بزنم یا چرا باغ بزرگم را اجازه بدهم و برای گول زدن مردم در آپارتمان بنشینم؟ باغ بزرگ دارم، در آن را هم برای مردم باز دارم (در این جا حرام زادگی کرده و کنایه به نخست وزیر [هویدا] می زدم). شاهنشاه خندیدند و فرمودند، من این طور می پسندم.» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۲۰۱-۲۰۰. ۲۵ مرداد ۱۳۵۵).

138 - «دو سال پیش من عریضه به شاهنشاه که در سوئیس تشریف داشتند عرض کردم و به وسیله [ابوالفتح] محوی، دوست خودم، که در شرکت پان امریکن که در آن حدود [منطقه نفتی مشترک میان ایران و عربستان سعودی] حق اکتشاف و استخراج دارد کار می کند، دادم که سوئیس ببرد.» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۳۳. ۵ اردیبهشت ۱۳۴۶).

«پادشاهم را می پرستیدم و می پرستم، [ابوالفتح] محوی را به سوئیس حضورشان فرستادم (محوی رفیق من پسر ابتهاج السلطان و جز هیئت مدیره پان آمریکن است) که می خواهد وزارت خارجه چنین پروتکلی [را] امضا کند، مصلحت نیست، بلکه خطرناک است ولی شرکت ملی نفت و وزارت خارجه به عرض رساندند که این حرف صحیح نیست، باید زودتر اختلافات را با عربستان حل کرد و این پروتکل را امضاء کردند.» (خاطرات علم، جلد هفتم، صص ۴۵-۴۴. ۲۲ اردیبهشت ۱۳۴۶)

139 - «قدری راجع به فرمانده نیروی دریایی [عباس] رمزی عطائی، که از کار برکنار شده (بر اثر اتهامات دزدی)، صحبت فرمودند و امر فرمودند از رفقای پیرس، آیا آنها اطلاعی دارند که به ما بدهند. منظور شاهنشاه [ابوالفتح] محوی و [مهدی] کشفی بودند که شاید معاملاتی با نیروی دریایی داشته اند. البته من تحقیق خواهم کرد.» (خاطرات علم، جلد پنجم، صص ۳۷۷-۳۷۶. ۲۱ دی ۱۳۵۴).

140 - خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۳۷۷.

141 - عباس میلانی: «شاه از روابط نزدیک علم با ابوالفتح محوی که در قراردادهای نیروی هوایی ایران با شرکت های آمریکا متهم به دریافت حق حساب بود، خبر داشت. او را "از رفقای" علم می خواند. بی شک می دانست که نام خاتم و محوی در پرونده اتهام به رشوه خواهی از شرکت آمریکایی در کنار هم آمده بود.» (نگاهی به شاه، ص ۳۰۰).

142 - «دوست من ابوالفتح محوی [یکی از مهمترین رشوه گیران قراردادهای بزرگ نظامی ایران] اموال زیادی را وقف بر یک مجتمع آموزشی بزرگ کرده است که تحت ریاست عالییه و الاحضرت همایون ولایتعهد باید اداره شود. فرمودند، به او بگو صورت این همه اموال در بنیادی که تحت ریاست ولیعهد است، معنی ندارد. تمام را به صورت نقد تقدیم بکنند یا برگرداند بعد وقف بکنند، تمیزتر است. عرض کردم، اطاعات می کنم.» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۲۵۴. ۲۸ شهریور ۱۳۵۵).

143 - نامه علاء به تقی زاده، یک آبان ۱۳۲۶. آینده، جلد ۱۶، شماره های ۱۲-۹، آذر و اسفند ۱۳۶۹. صص ۷۹۷-۷۹۶.

144 - جلد دوم، ص ۸۲. ۲۷ مرداد ۱۳۴۹.

145 - جلد اول، ص ۳۵۰. ۲۴ دی ۱۳۴۸.

146 - جلد اول، ص ۲۴۳. ۲۳ مرداد ۱۳۴۸.

147 - جلد اول، ص ۲۷۹. ۶ آبان ۱۳۴۸.

148 - جلد اول، ص ۳۰۰. ۸ آذر ۱۳۴۸.

149 - جلد دوم، ص ۱۴۹. ۲۶ دی ۱۳۴۹.

150 - جلد دوم، صص ۱۹۹-۱۹۸. ۲۰ فروردین ۱۳۵۱.

151 - جلد دوم، ص ۳۰۰. ۵ مهر ۱۳۵۱.

152 - جلد سوم، ص ۱۵۶. ۱۵ شهریور ۱۳۵۲.



153 - «عرض کردم، کاخ علیا حضرت ملکه پهلوی در چالوس آماده شده و خیلی قشنگ است، به خصوص که منظره بسیار عالی دارد. فرمودند، راستی زمین آن مال کیست؟ عرض کردم، زمین مال غلام است. فرمودند، نه، این نمی شود. عرض کردم، غلام هر چه دارم متعلق به اعلیحضرت همایونی است، به علاوه این زمینی است که خودتان مرحمت فرموده بودید. فرمودند، کی دادم، عرض کردم، خیلی قبل. فرمودند، لابد از ما خریدی. عرض کردم، به قیمت بسیار بسیار ناقابل که اصولا قابل بحث نیست. به علاوه غلام معتقدم که العبد بما فی یده کان لمولای. عرض کردم، باغات اطراف را تا مساحت ۱۵۰ هزار متر به نام شاهنشاه خریدم. فرمودند، پولش را از کجا آوردی؟ عرض کردم، از بانک عمران گرفتم. فرمودند، مخارج ساختن کاخ مادرم را که می دهد؟ عرض کردم، تا حالا که خود غلام داده ام. خندیدند. عرض کردم، اگر نظر مبارک باشد، سه چهار تا اتاق بیخ گوش نوشهر برای گردش رفتن شاهنشاه درست می کنم. بعد که علیا حضرت ملکه پهلوی اظهار علاقه فرمودند که می خواهم نزدیک شاهنشاه در تابستان محلی داشته باشم و اصرار می فرمودند و شاهنشاه هم تایید فرمودند، عرض کردم همین را بزرگتر و مجلتر برای علیا حضرت درست می کنم. تمام تصمیم همین بود، حالا هم خیلی بزرگ و پر خرج نشده، اما بسیار زییاست. عمارتهای اطراف را هم که با پول شاهنشاه می سازم. خیلی اظهار مرحمت فرمودند. عرض کردم، اما کاخ شاهنشاه در نوشهر، فکر نمی کنم سه سال دیگر هم آماده بشود، به علاوه نسبت به عظمت این کاخ، زمین و باغ ندارد. والاحضرت اشرف در تمیشان [در ۵ کیلومتری شهر نور مازندران در کنار دریای خزر] باغ یک میلیون متری گرفته اند، همچو باغی برای کاخ لازم بود. فرمودند، می خواهم زمین چه کنم؟ یک طرف دریا و یک طرف کوه را که می بینم. ماشاء الله به این عظمت و بی اعتنایی به مال» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۳۵۲ - ۳۵۱. ۲۲ آذر ۱۳۵۵).

154 - جلد سوم، ص ۱۸۱. اول مهر ۱۳۵۲.

155 - جلد پنجم، ص ۳۸۴. ۲۲ دی ۱۳۵۴.

156 - «عرض کردم، والاحضرت ثریا در عسرت است و استدعا دارد حقوقی در حدود ۶ تا ۷ هزار دلار برای ایشان تعیین شود. فرمودند، می خواهم بدانم این همه پول خودش را چه کرده است؟ مگر همین او آخر نبود که تو ۱۰ میلیون تومان [حدود یک میلیون و ۵۰۰ هزار دلار] به ایشان رساندی؟ عرض کردم، چرا. فرمودند، پدر گردن کلفت او تمام را می خورد و به او نم پس نمی دهد. این نمی شود، همین طور بگو» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۳۰۶. ۳ آبان ۱۳۵۵).

157 - خاطرات علم، جلد دوم، ص ۳۱. ۲۹ فروردین ۱۳۴۹.

158 - نگاهی به شاه، صص ۱۰۷ - ۱۰۶.

159 - عباس میلانی، معمای هویدا، صص ۲۷۴ - ۲۷۲.

160 - «بیشتر شب را به سوزاندن اسنادی گذراندند که در منزلشان پنهان کرده بود. دکتر انشاء می گفت، "اغلب اسناد به هویدا تعلق داشت. از جمله چیزهایی که آن شب سوزاندم نامه های هویدا به شاه و ملکه بود. او گفته بود اگر اتفاقی برایش افتاد، همه اسناد را بسوزانیم."...بخشی از اسنادی که آن شب به شعله های آتش سپرده شد همان اوراق و مدارکی بود که هویدا از فرامین و فعالیت های غیر مجاز دوران صدراتش تدارک کرده بود. گمان داشت که این پرونده سلامت و آزادی اش را در رژیم پهلوی تضمین می

کند. در عین حال فکر می کرد که در صورت تغییر رژیم چنین پرونده ای در دست او خواهد بود.» (معمای هویدا، صص ۴۵۸-۴۵۷).

161 - عباس میلانی، *معمای هویدا*، ص ۲۷۴.

162 - «پیش از خروجش از ایران، شاه مأموریت حساسی به تیمسار نشاط واگذار کرده بود. با جدی شدن بحران، همه اسناد دفتر مخصوص شاه به زیر زمینی در کاخ سعدآباد منتقل شده بود. مهم ترین و حساس ترین اسناد یا به وسیله الماسی- وقتی که با هواپیما ویژه و به دستور شاه سفری به سوئیس کرد- یا همراه شاه از ایران خارج شد. علم در خاطراتش چند بار به اسناد بسیار حساس و محرمانه ای اشاره می کند که به گفته او در صندوق ویژه ای در دفتر شاه نگهداری می شد، و مضمون آنها آنچنان حساس بود که ذکر آنها حتی در یادداشت‌هایش ممکن و به صلاح نبود. هیچ معلوم نیست که بر سر این اسناد چه آمد؟ آیا توسط شاه یا الیاسی از ایران خارج شد؟» (نگاهی به شاه، ص ۵۲۲).

شاه «دستور داد همه بایگانی های محرمانه و پرونده های پر اهمیت دفتر مخصوص شاهنشاهی با هواپیماهای ارتشی به خارج فرستاده شود، که اکنون بخشی از آنها در سوئیس و بخش دیگر در آمریکا است. این منبعی بسیار ارزشمند برای تاریخ نگاران است. نظامی که از انقلاب زاده شد، حتی نکوشیده آنها را باز پس گیرد.» (هوشنگ نهاوندی، *آخرین روزها، پایان سلطنت و درگذشت شاه*، ص ۳۲۸).

163 - «سواى این اسناد استثنایى [که به خارج منتقل شد]، هزاران صفحه سند دیگر در دفتر مخصوص گرد آمده بود. سیاست های دولت و ارتش، گزارش های ساواک و سفرای مهم ایران در خارج، مسایل مربوط به خاندان سلطنتی، گزارش های پزشکی، نامه های محرمانه روسای کشورهای مختلف، گزارش طرح های سیاسی و اقتصادی بزرگ، همه جزو اسنادی بود که به دفتر مخصوص می رسید و همه به ویژه در دورانی که معینان ریاست دفتر مخصوص را به عهده داشت، با دقت و نظمی تمام بایگانی می شد. حال نسخه ای از این مجموعه بی بدیل در اتاقی در زیر زمین سعدآباد انبار شده بود. فرمان تیمسار نشاط این بود که به محض خروج شاه اسناد را بسوزاند و او هم فرمانبرداری کرد و نسخه همه آن چه در زیرزمین سعدآباد مانده بود طعمه آتش کرد.» (نگاهی به شاه، ص ۵۲۲).

164 - گزارش ساواک به شاه: «پیش از ظهر روز ۱۷ مرداد ۱۳۵۷ علی امینی، نخست وزیر اسبق، طی یک مذاکره خصوصی با یکی از دوستان خود اظهار داشته است: "...والاحضرت ها با مداخلات و شرکت در امور انتقاعی وضع مخصوصی به وجود آورده اند. آیا بهتر نیست من به جای نشستن با افراد جبهه ملی بتوانم با الاحضرتها بنشینم و به آن ها بگویم راهی که شما در پیش گرفته اید به ضرر اعلی حضرت، خودتان و مملکت است. اگر می خواهید مملکتی بماند و شماها نیز از برکات آن برخوردار باشید باید قدری رعایت بعضی اصول را بکنید." در زیر گزارش آمده است: "از شرف عرض مبارک شاهنشاه آریامهر گذشت. مقرر فرمودند آنچه مورد نظر او می باشد ما انجام داده و می دهیم. امضا سپهبد مقدم. ۲۱ مرداد ۱۳۵۷" (بر بال بحران، زندگی سیاسی علی امینی، نشر ماهی، ص ۵۳۶).

165 - برای مثال، به چند نمونه زیر بنگرید:

«چرا باید این طور باشد که یک دسته بیچاره‌ای این طور زندگی کنند، یک دسته هم برای ویلا پنج میلیون دلار [خرج کنند]؛ برای من نوشته بودند پنج میلیون دلار برای گلکاری، تزیینات گلکاری ویلا یکی از خواهرهای شاه خرج شده. از کجا آورده‌اند؟ رضا شاه با دست خالی آمد و کودتا کرد، املاک مردم را هم به

زور گرفت و بعد هم املاک را، یک مقدارش را رد کردند. از کجا آورده‌اند این ها؟ این بنیاد پهلوی از کجا، از کجا دارد اداره می‌شود؟ از همینها، از همین پول ملت. این ملت باید نفتش را این طور از دستش بگیرند و عرض می‌کنم که و سایر چیزهایش را ازش بگیرند و خودش آنطور زندگی بکند؛ یک دسته هم آن طور زندگی بکنند؛ این طور بچایند این ملت را. فریاد ما این است که نباید این طور چاییدنها باشد؛ باید این رژیم بکلی تبدیل بشود.» (صحیفه امام، جلد چهارم، سخنرانی ۲۸ مهر ۱۳۵۷).

«الآن خطری که [در] پیش است قضیه نقل دادن مال ملت است به خارج... دیروز ظاهراً طلاها و جواهرات سلطنتی و اینها را حمل کرده‌اند به امریکا و همه را بردند؛ پدرش هم همین کار را کرد... این جواهر «سلطنتی» نه اینکه مال سلطان است، جواهرهای سلطنتی پشتوانه مملکت ماست که اینها دارند حمل می‌کنند می‌برند... اینها الآن دارند می‌بینند که نزدیک است بروند سراغ کارشان، دارند مالیه این مملکت را [می‌برند]، تا حالا هر چی خوردند، خوردند و هر چی بردند، بردند، حالا هم تتمه‌ای که مانده، دارند حمل می‌کنند برای جای دیگر.» (صحیفه امام، جلد چهارم، سخنرانی ۳۰ مهر ۱۳۵۷).

«بر حسب اطلاع، اخیراً شاه دست به جنایت دیگری زده است؛ و آن خارج نمودن جواهرات سلطنتی است که از مال این ملت فقیر تهیه کرده‌اند، و نیز خود و وابستگانش مشغول فروش مستغلات و مؤسساتی هستند که از پول ملت تهیه شده است.» (صحیفه امام خمینی، پیام ۴ آبان ۱۳۵۷).

«دیشب هم که در یکی از روزنامه‌های اینجا [فرانسه] من خواندم که نوشته بودند، آورده بودند، شب چهارم آبان شاه خودش با فرح جشن گرفته! برای این که دیگران که از خانواده او بودند همه رفته‌اند، پولها را برداشتند و رفتند! مال این ملت رفت به امریکا؛ و چند روز پیش از این هم گفتند که از ایران تلفن کرده بودند که یک طیاره پر جواهرات - جواهرات سلطنتی - را نقل کردند به امریکا. حالا که ایشان احتمال رفتن می‌دهد، دارد چپاول می‌کند این ملت را؛ دارد می‌برد.» (صحیفه امام، جلد چهارم، ۶ آبان ۱۳۵۷).

«این چپاولها باید نباشد. ما می‌گوییم یک دسته توی آن زاغه‌ها نروند بخوابند، یک دسته ویلای چند صد میلیونی در خارج و در داخل داشته باشند.» (صحیفه امام، جلد چهارم، ۷ آبان ۱۳۵۷).

«همین طور ریخته‌اند سر این سفره و همه دارند می‌چایند! یک قدری از آن هم به جیب ایشان می‌رود و برای حفظ ایشان است.» (صحیفه امام، جلد پنجم، ۲۹ آبان ۱۳۵۷).

«اگر ایشان [شاه] برود خلأ می‌شود؟! چه خلأ می‌شود؟ خوب یک دزدی برود، یک نفر آدم صحیح‌تر بیاید جایش، این خلأ است؟! یک صحیح، یک آدم صحیح‌تر می‌آید جایش. ما نداریم آدم صحیح؟ ایران اصلاً دیگر ندارد کسی را که جای آقای محمدرضاخان را بگیرد؟! ایشان چه می‌کند که دیگران نمی‌کنند؟ ایشان دزدی می‌کند، دیگری نمی‌کند! خلأ چیست؟» (صحیفه امام، جلد پنجم، سخنرانی ۴ آذر ۱۳۵۷).

166 - *کهن دیارا، خاطرات فرح پهلوی*، چاپ دوم ۱۳۸۸. ص ۳۷۹.

167 - همان.

168 - «واقعیت این است که در آن سال ها یکی از طرق تأمین مخارج ساختمان این کاخ ها این بود که اعضای خاندان سلطنتی صرفاً از پرداخت مخارج به مقاطعه کارانی که کار ساختمان را به عهده می گرفتند احتراز می کردند... گفته می شد که جعفر بهبهانیان که اموال و موجودات بانکی شخص شاه را اداره

می کرد هیچ رغبتی به پرداخت این صورت حساب ها نداشت. مقاطعه کارانی که صورت حساب هایشان پرداخت نمی شد البته کماکان به کار ساختن این کاخ ها و ساختمان های خاندان سلطنتی رغبت نشان می دادند، چون در واقع به کمک شهرتی که از "مقاطععه کار دربار" بودن کسب می کردند قراردادهای سودآور دیگری دریافت می کردند. به همین خاطر هم بود که مثلاً در زمان انقلاب شمس به یکی از این مقاطعه کاران معروف به نام حمید قدیمی چند میلیون بدهی داشت و به قول قدیمی هیچ کدام از این بدهی ها پرداخت نشد.» (نگاهی به شاه، ص ۲۹۸)

169 - معمای هویدا، ص ۳۴۹.

170 - پرویز راجی، در خدمت تخت طاووس، خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن. ص ۲۲۴.

171 - «یکی از نمونه های جالب تلاش هویدا برای مبارزه با فساد درگیری پریپچ و خمش با یکی از سرمایه داران بهایی جنجال آفرین آن روزگار [هژبر یزدانی] بود. این سرمایه دار از آن چه بانکداران "فلوت" می خوانند استفاده های نامشروع می کرد. در واقع، با صدور چک بی محل از حساب یک بانک، سهام همان بانک را می خرید و پیش از برگشت خورد چک، مبلغ لازم را به حساب واریز می کرد. در سال ۱۹۷۵ حسنعلی مهران، رئیس وقت بانک مرکزی، ناگهان متوجه شد که میزان این چک های بی محل به بیش از یک میلیارد تومان رسیده است. مهران دست به کار شد و از هویدا کمک خواست. هویدا سرمایه دار خاطی را به دفتر فرا خواند و به لحنی تند و حتی تهدید آمیز، از او خواست که از دخالت در کار بانکهای مملکت دست بردارد و فکر خرید بانک تازه ای را هم و ا بگذارد. یکی دو روز بعد، بانک مرکزی نامه ای از دربار دریافت کرد. در آن نامه شاه تأکید کرده بود که سرمایه دار نام برده انسانی زحمتکش و سخت کوش است و دولت نباید در راه رشد و گسترش او مانع ایجاد کند. یکی دو روز پس از آن که بانک مرکزی این نامه را دریافت کرد، سرمایه دار ظفرمند، این بار بی دعوت به دفتر نخست وزیر رفت. انگشت شست برآورده اش را به رئیس دفتر هویدا نشان داد و به مسخره گفت: "به اربابت بگو، بانک را خریدم." بالمآل پس از مذاکراتی که شاه در آن دخالت مستقیم داشت، قرار شد این سرمایه دار همه سهام خود را در بانک های مختلف بفروشد و در عوض چهل درصد از سهام یکی از بانک ها را حفظ کند.» (عباس میلانی، معمای هویدا، ص ۳۴۸).

همچنین بنگرید به: عباس میلانی، ایرانیان نامدار، جلد ۲، ص ۸۰۵ و صص ۷۴۳-۷۴۲.

172 - «آنچه مردم را ناراحت می کند این است که این فساد است و این عدم اعتمادی است که دارند به تصمیمات دولت و کارهایی را که دولت می کند. آن را باید درست کرد. اگر این کار را بکنیم مردم بیشتر راضی می شوند تا این که دست به ترکیب حزب و تشکیلات سیاسی مملکت بزنیم [تبدیل نظام به نظام تک حزبی] که البته اعلیحضرتا از این حرف من خوششان نیامد. فرمودند، "منظور از فساد چیست؟" گفتم منظور من قربان از فساد این است که یک عده ای که نزدیک دولت هستند نزدیک مقامات دولتی هستند نزدیک اطراف خانواده سلطنتی هستند اینها یک بهره گیری در کار و فعالیت هایشان می کنند که منطقی نیست. حتی برایشان مثال زدیم که یک قراردادی که امضاء می شود یک طرحی که اجرای می شود در بین ۵ تا ۱۰ درصد بعضی مواقع ممکن است از ۱۰ درصد هم بیشتر گیر یک بابایی بیاید که این کار را راه انداخته یا واسطه بوده یا دلال این کار بوده که این صحیح نیست و این است که مردم عصبانی می شوند ناراحت هستند از این که چنین فسادی در مملکت وجود دارد یا این که به چشمشان می بینند اشخاصی یک دفعه میلیونر می شوند یا مالتی میلیونر می شوند بدون این که حقشان باشد بدون این که کاری انجام داده باشند. اعلیحضرت به من گفتند، "آیا آن کارمند دولتی که رشوه می گیرد آن فساد نیست؟" گفتم چرا قربان آن هم

فساد است ولیکن آخر مسئله این است که آن موقع متوسط حقوقی که کارمندان دولت می گرفتند در آن سال یک چیزی بود حدود ۱۵۰۰ تومان. می دانید ۱۵۰۰ تومان تا ۲۰۰۰ تومان. گفتم آخر در وضعی که حقوق متوسط کارمند دولت در سطح مملکت ۱۵۰۰ تومان است و اجاره خانه که از ۱۰۰۰ تومان کمتر پیدا نمی شود طبیعی است که یک کارمند دولتی می رود دنبال این که یک ممر درآمد دیگری داشته باشد که بتواند دو سر نخ را به هم برساند و به طریقی زندگیش را بگذراند. آن را ما حل بکنیم مسئله خیلی بهتر می تواند حل بشود تا این که... خوب این بحثی بود که به یک جایی رسیده بود که خیلی بحث متدیک و سیستماتیکی نبود و خوب یک نظری اعلیحضرت داشتند و من هم تا آن جایی که عظم می رسید خواستم مستقیض شان کنم که هدفم این نبود که صحبت از عدالت اجتماعی بکنم. منظورم این بود که اعلیحضرت را قانع بکنم که تغییر سیستم سیاسی و ایجاد یک حزبی مسئله را حل نمی کند. که اعلیحضرت به من گفتند، " شما وقتی می روید تهران این حرفهایی را که این جا زدیم می توانید به نخست وزیر بگوئید. " که به صورت در واقع غیر مستقیم منظورش این بود که اینها را ابلاغ کنید به نخست وزیر که من می آیم آن جا و بایستی حزب واحد [رستاخیز] تشکیل بشود." (تاریخ شفاهی هاروارد، گفت و گوی با عبدالمجید مجیدی، جلد شانزدهم، ۲۴ مه ۱۹۸۵، صص ۱۶-۱۵). در لینک زیر:

<http://dl.bookiha.ir/tarikh/Tarikh%2De%2DShafahi%2De%2DIran/jeld%31%36%2D%2D%2D%5Bwww.bookiha.ir%5D%2D%2D%2D.pdf>

173 - «در سابق واقعاً دیپلماتهای احمق آمریکایی به خاطر حادثه جویی اختراعات عجیب می کردند، مثل افسانه هزار فامیل در ایران، یا فساد و غیره که هیچ کدام اصل مهمی نداشت، فقط چند تا احمق و چند حادثه جوی آمریکایی چون بیکار بودند اختراعات مضحک می کردند. هزار فامیل یعنی این که ایران را هزار خانواده قدیمی و پولدار فاسد اداره می کنند.» (خاطرات علم، جلد اول، ص ۳۰۶. ۱۴ آذر ۱۳۴۹).

174 - علینقی عالیخانی- وزیر اقتصاد شاه- می نویسد: «رحیم علی خرم، به رغم کم سوادی، برای چند سالی در پایان دهه ۱۳۳۰، مقاطعه کار موفقی بود و علت آن گویا مشارکت یکی از نزدیکان شاه با او بود.» (خاطرات علم، جلد سوم، پاورقی اول ص ۱۹۱).

175 - جلد پنجم، ص ۱۶۳. ۱۷ تیر ۱۳۵۴.

176 - «در حالی که در سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) آمریکا و انگلیس به تشکیل آن کمیته مشترک برای رسیدگی به چند و چون فعالیت های اقتصادی شاه دست زدند سفارت انگلیس به طور مشخص و مستقیم با نتیجه برخی از این دخالت ها روبرو شد. در آن سال یک شرکت انگلیسی قراردادی چند میلیون دلاری برای بسط و گسترش شبکه تلفنی ایران با دولت ایران امضا کرده بود. این قرار داد بعد از انجام مقطعه ای به این شرکت انگلیسی تعلق گرفته بود. اما در واپسین لحظه، بدون توضیح، دولت ایران اعلان کرد که قرارداد را به یک شرکت آلمانی واگذار خواهد کرد. دنیس رایت در خاطراتش شرحی مبسوط از این ماجرا ارائه کرده است. می گوید بعد از اعلان دولت در فرصت بعدی که شاه را در یک مهمانی دید "مراتب ناخرسندی دولت انگلستان را از تعلق گرفتن قرارداد بزرگ تلفن به شرکت آلمانی به اطلاع شاه رساندم و گفتم که اگر به خاطر دخالت شما نمی بود این قرارداد به ما تعلق می گرفت." شاه، به گفته دنیس رایت، "تظاهر به تعجب کرد. گفت که به او گفته شده بود که دولت انگلستان قطعاً خواستار اینست که قرارداد به شرکت آلمانی تعلق بگیرد و او هم به همین خاطر به وزیر پست و تلگراف دستور داد که به همین روال عمل کند." اما انگلیسیها می دانستند که علت واگذاردن ناگهانی قرارداد به آلمان ها "نتیجه دل بستگی تازه ای بود که شاه نسبت به

---

همسر یکی از نمایندگان زیمبس " در ایران پیدا کرده بود. ولی به قول دنیس رایت در آن سال ها شاه "هنوز می ترسید با دولت انگلستان در بیفتد،" به همین خاطر از طریق شاپور رپورتر مسئول انتلجنس سرویس در تهران به دنیس رایت پیامی به این مضمون فرستاد که او از آنچه درباره قرارداد تلفن "از رایت شنیده سخت ناراحت" است و او از نفوذش استفاده خواهد کرد که "قراردادهایی در آینده" به شرکت های انگلیسی داده شود. در عین حال شاه، به گفته دنیس رایت ، از او خواسته بود "برای تسکین خاطرش" بار دیگری که یکدیگر را ملاقات کردند، "او به اطلاع [شاه] برساند که سوء تفاهم کوچکی که بین ما پیدا شده بر طرف شده است." چند روز بعد این فرصت پدیدار شد. رئیس جمهور ترکیه در تهران بود و در مهمانی رسمی ای که دربار برای او ترتیب داد، رایت، هنگامی که فرصتی مناسب پیدا کرد، "کلمات آرامش بخش لازم" را در گوش شاه نجوا کرد. شاید به خاطر همین سیاست ها و دلواپسی ها بود که در آن زمان سفارت انگلیس به این نتیجه رسید که "ایران کشور آینده خاورمیانه می بود اگر طبقه حاکم متفاوتی می داشت." (عباس میلانی، نگاهی به شاه ، ص ۳۰۰).